

دوره علوم و معارف اسلام
۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلد سوم

از قسمت

معادشناسی

تألیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس اللہ نفسہ الزکیۃ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فہرست

فهرست مطالب و موضوعات

معادشناسی

جلد سوّم

صفحه

عنوان

مجلس پانزدهم

تلازم مشاهده موجودات مثالیّه و نسیان عالم کثرت

از صفحه ۳ تا صفحه ۴۴

شامل مطالب :

- ۵ تا هنگامیکه استکبار باقیست راه وصول به حقائق مسدود است
- ۷ احالّه ایمان به دیدن خدا و نزول ملائکه ناشی از استکبار است
- ۹ محدودیت علم انسان موجب عدم احاطه او بر علوم غیر محدود است
- ۱۱ بسیاری از انتظارات مردم ناشی از استکبار است
- ۱۳ روحیه مقدّس مآبی ناشی از استکبار و خودپسندی است
- ۱۵ نزول ملک به عالم ماده به صورت جسم است
- ۱۷ خواسته‌های بیجای منکران رسالت در سوره اِسراء
- ۱۹ مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَثَهُ اللَّهُ عَلِمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ
- تلازم بین موت دنیوی و حیات برزخی و بین موت برزخی و حیات قیامتی
- ۲۱
- ۲۵ گشایش قبر مؤمن تابع نور چشم معنوی اوست

	تمنای رجوع مستکبران به دنیا جهت تدارک اعمال فوت شده،
۲۷	واهی است
۲۹	علت عدم رجوع اهل برزخ به دنیا
	ظالمان بر فرض که به دنیا بازگردند به همان اعمال سابق خود
۳۱	بازگشت می کنند
	انقطاع انسان به سوی خدا در گرفتاریها، وغفلت از او در حال امن در
۳۳	عالم دنیا
	تمثیل قرآن از بازگشت انسان به گناه بعد از توبه، به شخص گرفتار
۳۵	در غرقب
۳۷	موعظ امام حسن علیه السلام به جناده
۳۹	اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَحَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ
۴۱	وَأَعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا
۴۳	شهادت حضرت مجتبی علیه السلام
	مجلس شانزدهم
	امید عفوبرای مستضعفینی که راه وصول به حقائق را ندارند
	از صفحه ۴۷ تا صفحه ۱۲۱
	شامل مطالب:
۴۹	تکالیف الهیه مشروط به علم و قدرت هستند
۵۱	استدلال به «حدیث رفع» در تنجیز تکلیف در صورت علم
۵۳	أخبار دالّه بر تنجیز تکلیف و مؤاخذة در صورت تقصیر در تعلم
۵۷	آیات دالّه بر لزوم قدرت در تحقق تکالیف الهیه
۶۱	معنی مستضعف در قرآن کریم

۶۵	مستضعفین دو گروه هستند
۶۹	وجوب هجرت به دارالاسلام
۷۱	حرمت سکونت و توطُن در بلاد کفر
۷۳	اطفال ممیز مأمور هجرت به دار الاسلامند
۷۷	استثناء مستضعفین در صورت عدم قدرت بر چاره و راه فرار است
۷۹	کسانیکه به مناط عفودر بارهٔ مستضعفین ملحق به آنانند
۸۱	تعیین مستضعفین در روایات
	عامه که عداوت با خدا و اهل بیت نداشته باشند بالأخره اهل
۸۵	نجاتند
۸۷	مراد از فرقهٔ ناجیه از میان هفتاد و سه فرقه
۹۱	عقاب دائمی اختصاص به مکذبین دارد
۹۵	دربارهٔ گروه مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ
۹۹	سؤال در قبراختصاص به مؤمنین صرف و کفّار دارد
۱۰۱	مستضعفین مقامات ابرار را ندارند
۱۰۳	در آیهٔ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ دَلَالَتِي است بر سؤال در عالم قبر
۱۰۵	داستان سفید شدن موی سر دختر افندی از ملاحظهٔ عذاب قبر مادر
۱۰۷	لزوم هجرت برای خروج از سلطهٔ مستکبران
۱۰۹	داستان سیّد جواد کربلائی و پیر مرد مستضعف سنّی
۱۱۵	تکامل نفوس ناقصه در عالم برزخ
	مراد از قول رسول خدا که فرمود: ای علیّ برای تو گنجی است
۱۱۷	در بهشت
۱۱۹	حَسَنین علیهما السلام دو گوشوارهٔ عرش خدا
۱۲۱	در قتل سیّد الشهداء خاک تبدیل به خون شد

کیفیت ارتباط عالم برزخ با عالم طبع و قبر

از صفحه ۱۲۵ تا صفحه ۲۱۱

شامل مطالب :

- ۱۲۷ تمام موجودات عالم ماده تحت سیطره عالم ملکوتند
جسمانیّه الحدوث و روحانیّه البقاء بودن نفس ربطی به أصالة الماده
ندارد
- ۱۲۹ سیر تکاملی موجودات مادیّه به موجودات مجردّه
پدیده‌های مادی با تمام علل مادی خود تحت قوای ملکوتی اداره
می‌شوند
- ۱۳۱ ارتباط فرشته با موجودات طیب و ارتباط جن با موجودات کثیف
و خبیث
- ۱۳۳ تفسیرهای غلط از جن و موجودات ملکوتیه
اصناف فرشتگانی که تدبیر امور این عالم را می‌نمایند
در تحقیق مثل افلاطونیه و المَدْبَرَاتِ اَمْرًا
- ۱۳۵ روایات وارده در موجودات عالم علوی مؤثر در عالم سفلی
دعای صحیفه سجّادیه در درود به فرشتگان علوی
- ۱۳۷ تأثیر موجودات عالم علوی در عالم سفلی در دعای سمات
تأثیر اسماء الهیه در امور تکوینیه
- ۱۳۹ کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در حقیقت موجودات عالم علوی
نفس کلیّه الهیه ملکوتیه در حدیث اعرابی
- ۱۴۵ نفس کلیّه الهیه در حدیث کمیل
دلالت دعای رجبیه بر تأثیر نفوس قدسیّه مجردّه در عالم امکان

۱۷۱	دلالت «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ» بر ولایت تکوینیّه
۱۷۳	روایت یافت شده به خطّ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
۱۷۵	ارواح مقدّسه پیامبر و معصومین از عالم نور و تجرّدند
۱۷۹	فرشتگان برای وساطت در تدبیر امورند
۱۸۳	فرشتگان واسطه هستند و فعل و صفت انحصار به خدا دارد
۱۸۵	آداب مستحبه تغسیل و تکفین و تدفین
۱۸۹	اسباب و علل فشار قبر
۱۹۳	استحباب قرار دادن جریدتین در کفن زیر بازوهای میت
۱۹۵	تازه بودن جنازه صدوق در قبر بعد از هزار سال
۱۹۹	داستان شاه اسمعیل و حرّ بن یزید ریاحی
۲۰۱	رویای آقا میرزا نجم الدین راجع به غذای ملکوتی
۲۰۳	دیدن امیرالمؤمنین رسول خدا را در رؤیا در شب شهادت
۲۰۵	آمدن امیرالمؤمنین به کربلا و بوئیدن تربت را
۲۰۷	اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام به حوادث کربلا در راه صفین

مجلس هجدهم

ارتباط ارواح با اهل دنیا

از صفحه ۲۱۵ تا صفحه ۲۵۶

شامل مطالب :

۲۱۷	ارواح در حواصل پرندگان سبز نیستند
۲۱۹	ارواح مؤمنان به صورت انسانند
۲۲۱	ارواح برای دیدار اهل خود به دنیا نزول می کنند
۲۲۳	نزول ارواح به دنیا به صورت پرنده ، از باب تمثیل است

۲۲۵	عمل خیر بازماندگان به ارواح می‌رسد
۲۲۷	فوائد زیارت اهل قبور و زمان آن
۲۲۹	داستان زیارت آیه‌الله انصاری از قبر سلمان
۲۳۱	کیفیت زیارت اهل قبور
۲۳۳	اجتماع ارواح مؤمنین دروادی‌السلام
۲۳۷	اجتماع ارواح کفار در برهوت
۲۳۹	ملاقات بعضی ارواح با بعضی از اولاد خود
۲۴۱	مؤمنین گنهکار دربرزخ گوشمالی می‌شوند
۲۴۳	تجسم اعمال قبیحه به صورت شیطان در برزخ
۲۴۵	ملازم بودن نفس اماره به صورت شیطان با انسان
۲۴۷	صورت اعمال مؤمن که در قبر مجسم می‌شوند
۲۴۹	تجسم ولایت به نیکوترین صورت در عالم قبر
۲۵۱	مخالفت با ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام
۲۵۳	إخبار امیرالمؤمنین علیه‌السلام از شهادت خود
۲۵۵	امیرالمؤمنین علیه‌السلام انتظار شهادت خود را می‌کشید

مجلس نوزدهم

قرین بودن ملکوت برزخی انسان با او در برزخ

از صفحه ۲۵۹ تا صفحه ۳۰۷

شامل مطالب:

۲۶۱	بهشت آدم و بهشت برزخ ، بهشت دنیوی است
۲۶۳	تجسم ملکات در قبر و فوائد عمل صالح
۲۶۵	تجسم ملکات در قبر و داستان قیس بن عاصم

- ۲۶۷ خطبهٔ رسول خدا در اینکه چیزی انسان را نجات نمی‌دهد جز عمل
- ۲۶۹ اشعار امام صادق علیه‌السلام در لزوم اجتناب از معصیت
- ۲۷۱ فرق بهشت خلد و بهشت عدن
- ۲۷۳ ارواح کافران به برهوت می‌روند
- ۲۷۵ سؤالات ملک روم از امام حسن مجتبیٰ علیه‌السلام
- ۲۷۷ وصف حوض کوثر و نهرهای چهارگانه
- ۲۷۹ عداوت أشعث بن قیس با امیرالمؤمنین علیه‌السلام
- ۲۸۱ تأسّف خوردن ابوبکر بر نکشتن أشعث بن قیس
- ۲۸۳ حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حکومت الهیّه بوده است
- ۲۸۵ محاجّهٔ ابو امامه باهلیّ با معاویه در افضلیّت امیرالمؤمنین
- ۲۸۷ نمونه‌هایی از ظهور و بروز عداوت أشعث با امیرالمؤمنین
- اعتراض أشعث به امیرالمؤمنین در حین خواندن خطبه و جواب آن حضرت
- ۲۸۹
- ۲۹۱ اشعار صفیّ الدّین حلّی دربارهٔ امیرالمؤمنین
- ۲۹۳ حلم و بزرگواری امیرالمؤمنین در برخورد با أشعث بن قیس
- ۲۹۵ عدالت اجتماعی امیرالمؤمنین علیه‌السلام
- ۲۹۷ خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تسویهٔ حقوق رعیت
- ۲۹۹ شکایت موالیان به امیرالمؤمنین از حکام خود در تقسیم بیت‌المال
- ۳۰۱ کارشکنیهای أشعث در حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام
- ۳۰۳ مخالفت با امیرالمؤمنین در برقراری عدالت اجتماعی
- ۳۰۵ أشعث بن قیس امیرالمؤمنین را تهدید به قتل می‌کند
- ۳۰۷ کمک نمودن أشعث در شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

هو العليم

دوره

علوم و معارف اسلام

(۳)

جلد سوم

از قسمت

معارف شناسی

لَا تَقْلَّ خِدْمَةَ الْعِلْمِ وَالِدِينِ
سید محمد حسین حسینی طهرانی
عَفَى بَدَنُ جِرَائِمِهِ

مجلس پانزدهم

تلازم مشاهده موجودات مثالیّه
ونسایان عالم کثرت

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^١

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَمْ نُؤْتِكُمُ الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا * يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا * وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا * أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا.

(آیات بیست و یکم تا بیست و چهارم ، از سوره فرقان : بیست و پنجمین سوره از قرآن کریم)

«آن کسانی که امید زیارت و ملاقات ما را ندارند می گویند : چرا

ملائکه بر ما نازل نمی شود ؟ یا چرا ما خدا را نمی بینیم ؟

١- مطالب گفته شده در روز پانزدهم ماه مبارک رمضان .

یعنی به پیغمبر می گویند: اگر تو خدا را به ما نشان دهی یا فرشتگان بر ما فرود آیند که ما آنها را لمس نموده و مشاهده کنیم در آن وقت ایمان می آوریم، و تا آن هنگامی که خدا را ندیده ایم و فرشته ای بر ما نازل نگردیده است ایمان نخواهیم آورد. این سخنی که از آنها صادر می شود بسیار غلط و ناشی از روح متکبرانانه و مستکبرانۀ آنهاست.

در آن زمانی که آنان ملائکه را ببینند، کار آنها یکسره و تمام شده است؛ و چنین مردمان معاند و سرکش که به علت استکبار نفسی و بلندمنشی زیر بار حق نمی روند، هیچ بشارتی را از ملائکه دریافت نمی دارند و بانگ منع و طرد بر آنها زده می شود و از هرگونه ورود در عوالم مسرت و بهجت محجور و ممنوع خواهند بود.

آن اعمالی که در دنیا انجام داده اند چون بر محور رضا و امید تقرب به ما نبوده است، به اراده قاهره خود بر آنها چیره گشتیم و مانند گرد و غبار پراکنده شده در فضای وسیع، متفرق و متشتت و مضمحل نمودیم.

اما بهشتیان که امید لقاء ما را داشتند در آن روز در جای بسیار امن و مطمئن و مستقر آرمیده و در مکان راحت استراحت می کنند. «این آیات که راجع به برزخ است بسیار حاوی نکات عجیب و دقائق غریب است که تمرّد و عدم پذیرش آیات الهیه و رسالت رسول را مستند به استکبار نفس نموده است و بنابراین تا هنگامی که استکبار - که به معنای بلندپروازی و خودبزرگی بینی، و خود

سترگ ستائی است - باقیست ، راه وصول به حقائق مسدود است ؛ چون این عتوّ و سرکشی جلوی تمام منطق‌های درست را می‌گیرد و تمام منطق‌های غلط را توجیه نموده و آن را برای وصول به منویات این نفوس سرکش استخدام می‌کند ، و بنابراین اِلَى الْأَبَدِ صاحب نفس مستکبر را در زندان جهالت محبوس ، و در قبرستان دید غلط و رؤیت نارسا و ناروای خودپسندی مقبور و مدفون می‌نماید .

مستکبران می‌گویند : تا ما خدا را نبینیم و ملائکه بر ما نازل نشود ، ایمان نمی‌آوریم .

چقدر این گفتار در ترازوی واقع و وجدان حقیقت غلط و بی‌اعتبار است .

چون پس از آنکه دانستند پیامبر راست است ، از طرف خدا آمده ، قلبش به عالم غیب متصل است ، بینات و معجزاتی نیز برای صدق مدّعی خود آورده و حجّت‌هایی برای گواهی و شهادت بر آن اقامه می‌نماید ، و پس از آنکه دانستند که این رجل روی موازین عادیّه و طبیعیّه بحث ندارد بلکه به عالم غیب و ملکوت عالم مرتبط است ، و در آبشخوار معدن وحی و عظمت قرار گرفته و از آنجا بدین عالم طبع و گفتگو و مقاوله و تکلیف سر و کار دارد ؛ دیگر بهانه‌ای که ایمان نمی‌آوریم تا خدا را ببینیم غلط است .

اصولاً پیامبران آنچه برای اقرار و اعتراف بشر امکان دارد از معجزات می‌آورند و در این حال احواله ایمان آوردن را به رؤیت خدا و نزول فرشته ، که برای مردم عادی امری محال است ، جزعنوان تمرّد

و عدم تلقی قول حقّ و گفتار صدق ، محمل دیگری نمی‌تواند داشته باشد .

اینها می‌خواهند خدا را با چشم ببینند ؛ خدا جسم نیست و با چشمی که اجسام و محسوسات را ادراک می‌کند دیده نمی‌شود . خدا آن ایمانی را که می‌خواهید بعد از دیدن خدا را با چشمانتان بیاورید ، اصلاً آن ایمان را قبول ندارد ؛ آن ایمان ، ایمان نیست ، آن کفر است .

آنگاه چگونه ، بر فرض محال ، خدا خودش را به صورت جسم بر شما مجسم کند ، که این حقیقت کفر است ، تا با این مقدمه کفریّه شما ایمان صحیح بیاورید ؛ مگر می‌شود کفر مقدمه ایمان گردد؟

مگر تمام طرق و راه‌های ایمان بسته شده است و فقط این مقدمه کفریّه باقی مانده است که خدا برای ایمان آوردن شما از آن استمداد جوید ؟

می‌گویند : ما ایمان نمی‌آوریم تا زمانی که فرشته بر ما فرود آید .

فرود آمدن فرشته ، ملازم با صفای روح و تزکیه نفس است . پیامبر که فرشته را می‌دید چون قلبش ملکوتی بود . آن دل صافی و روشن و آن ضمیر آگاه و پاک می‌تواند ملک را ببیند .

شما هم به دستور خدا و این پیامبر دل خود را پاک ، و از زنگار شهوت و غضب و خواطر نفس امّاره و اضطراب خیالات تمویه‌یه رها و ساکن و آرام سازید تا بتوانید ملک را مشاهده کنید !

ولی هم اکنون که ایمان نیآورده‌اید و مشرکید و به رذائل اخلاق و قبائح اعمال ، آلوده‌اید چگونه قلب آلوده و مضطرب شما می‌تواند

ملک را ببیند ؟

شما به دستور این پیغمبر ایمان به خدا بیاورید ، تا با اعمال صالحه و گرایش های ستوده به عالم غیب و انوار الهیّه کم کم نور خدا در دل شما متجلی شده ، هم بتوانید خدا را ببینید و هم فرشته بر شما نازل گردد .

اما دیدن خدا ، دیدار او به چشم سر نیست ؛ بلکه با چشم باطن است . لقای او با دل و وجدان و ضمیر است . با عمل به قرآن کریم و دستور پیامبر ، رفته رفته زنگ کدورت از دل زدوده می شود و به مقصد انسانیت رهسپار می شوید ، ملکات رذیله از بین می رود و جای خود را به ملکات حسنه ، که از ایمان و مجاهده و عبودیت پیدا می شود خواهد داد .

لقاء خدا بر ایمان به خدا و تبعیت از پیغمبر مترتب است ؛ چون در این صورت دل پاک شده و قابلیت انعطاف انوار عالم مجردّه ملکوتیه را پیدا کرده و ممکن است ملائکه را هم ببینید ، اما بعد از ایمان و عمل صالح نه قبل از آن ؛ و الا لازم می آید ترتب علت بر معلول ؛ و این محال است .

عقل شما حکم می کند ، فطرت شما نیز حکم می کند بر اینکه در این امر باید به پیغمبر مراجعه کنید و تسلیم اوامر او باشید ؛ رجوع جاهل به عالم از احکام فطریّه و عقلیه است .

انسان در هر امری که بصیر نیست و متخصص نیست باید به اهل فن مراجعه کند و با پیروی از رهنمودهای آگاهانه او ، رفع جهل

خود را نموده و راه خود را هموار نماید .

اگر بگویند من به اهل فنّ مراجعه نمی‌کنم تا دلیلش را بفهمم ،
خود را به هزار مخاطره و تهلکه انداخته است .

وَمَا أَوْتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيْلًا^۱

«به شما از مراتب و درجات علم داده نشده است مگر مقدار

اندکی!»

ما بطور کلی از علم بهره کمی داریم ؛ چطور ممکن است انسان
در هر علمی از علوم دنیا و از علوم الهیّه و علوم مجردّه عالم ملکوت ،
به یکایک از آنها صد در صد واقف شود و سپس دست به مقام عمل و
کار زند ؟

این محال است ! انسان موجودیّتش محدود است و نمی‌تواند
احاطه پیدا کند بر علوم غیر محدوده .

شخص مریض می‌رود نزد طبیب ، نمی‌تواند به طبیب بگوید تا
این دوائی را که میخواهی بدهی من نفهمم چیست ، ترکیباتش کدام
است ، موادّش از چه گرفته شده ، فعل و انفعالاتی که این دوا در بدن
ما می‌کند کدام است ، من استعمال نمی‌کنم !

اگر چنین بگوید ، طبیب چاره‌ای ندارد جز آنکه بگوید : عمل
نکن ، برو بمیر !

طبیب می‌گوید : من سالیان دراز درس خوانده‌ام مطالعه کرده
تجربیهاتی حاصل نموده‌ام ، عمر خود را صرف کرده‌ام تا فهمیده‌ام ، تو

۱- ذیل آیه ۸۵ ، از سوره ۱۷ : الإسراء

هم بر همین منوال باید مطالعه و تجربه و صرف عمر نمائی تا دلیلش را بفهمی!

توکه چنین نکرده‌ای، و فعلاً که مریض هستی و آمده‌ای نزد من، بعد از وثوق به صداقت و خبریّت من، به حکم فطرت و عقل باید تسلیم من باشی! و تقلید از من بنمائی بی چون و چرا؛ اینجا جای بَمَ و لِمَ و لَعَلَّ و لَکِنَّ نیست.

اگر مریض بدین گفتار طیب گوش فرا داد، حیات خود را خریده و به زندگی نوین خود می‌رسد و گرنه راه هلاکت و قبرستان را پیموده و قبر خود را به دست خود کنده است.

موسم حجّ است و کاروان‌ها به سوی بیت‌الله‌الحرام رهسپار، اگر یک نفر از مسافریں در گوشه‌ای از فرودگاه بنشیند و بگوید: من سوار نمی‌شوم تا بدانم این هواپیما چطور حرکت می‌کند؟ در موتور آن بنزین چه خاصیت تحریکی ایجاد می‌کند؟ تبدیل بنزین به گاز به چه نحو صورت می‌گیرد؟ پروانه‌ای است یا مکنده؟ و اصولاً پیستونهای آن چطور باد را متراکم می‌کنند و چگونه خارج می‌نمایند؟ انتقال حرکت پیستون به میل لنگ در موتور طیاره چگونه است؟ و هزاران سؤال دیگر از جزئیات الکتریکی و مکانیکی و فیزیکی و شیمیائی و غیرها که در هر یک از آنها هزاران نفر سالیان دراز عمر صرف کرده و تجربه و دانش اندوخته‌اند؛ در جواب به او می‌گویند: گویا شما اختلال حواس پیدا کرده‌اید، بیا سوار شو. هم اکنون هواپیما حرکت می‌کند و تو در همین گوشه و زاویه از جهل

باقی خواهی ماند! بسیار خوب، همین جا بنشین و فکر کن و پس از آن سوار شو!

طیاره حرکت می کند حجّاج را می برد، مناسک بیت اللّه الحرام را انجام می دهند و به زیارت مدینه منوره مشرف می گردند و برمی گردند؛ آقا همینطور در گوشه فرودگاه مشغول فکر کردن و از راه برهان و دلیل، پی بردن است. زهی جهالت که نتیجه آن، محرومیت و از کاروان عالم هستی دور افتادن است و ناکامی از هزاران عبادت سمعیّه و بصریّه و لسانیّه و مشاهده آیات الهیّه که در طول این سفر بوده است!

کسی که می خواهد عمارتی بسازد باید برود نزد مهندس متخصص، لباس می خواهد بدوزد باید برود نزد خیاط؛ آیا می تواند به مهندس و خیاط بگوید شما حق ندارید در کار من شروع نمائید مگر آنکه جزئیات و رموز این عمل را به من یاد دهید و بازگو کنید؟

پس بنابراین، انسانی که در این دنیا زیست می کند با این عمر کوتاه و فرصت های اندک و محدودیت های بی شمار نمی تواند به خود اجازه دهد که در تمام فنون مجتهد و متخصص گردد. و حتماً باید در بسیاری از فنون بلکه در اکثر آنها تقلید کند و از متخصص فن پیروی نماید.

اگر انسان در یک فن متخصص باشد در بقیه از فنون مقلد است؛ آن طبیعی که در معالجه ابدان متخصص است در فن مهندسی مکانیک مقلد است، آن مهندسی که در زمین شناسی مجتهد است در فن طبابت مقلد است.

چشم پزشک نسبت به دندانپزشک مقلد است و دندانپزشک نسبت به چشم پزشک . طبیب متخصص در جراحی و عملیه قلب نسبت به طبیب متخصص در فن مجاری ادرار و امراض کلیوی و مثانه مقلد است و بالعکس . سنت دیرینه این عالم طبع بر این روش بوده است و خواهد بود .

حالا چنین تصوّر می کنند که در عالم ملکوت وارد شده اند می گویند : «ما ایمان نمی آوریم مگر آنکه خدا را ببینیم یا فرشتگان بر ما فرود آیند .» عیناً مانند سخن یکی از جراحان متخصص که می گفت : «من خدا را قبول ندارم چون در زیر چاقوی جراحی خود نیافته ام .»

سخنان مادّیین و طبیعیین امروز ، عیناً همانند سخنان دهریین از سابقین است با تغییر صورت و شکل بحث ، و گرنه اصل و مفاد و محتوی یک چیز بیش نیست .

لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِيْ اَنْفُسِهِمْ .

گفتار آنان بر اساس منطق درست و سخن گویا و اصیل نیست بلکه ناشی از استکبار است یعنی بلند منشی .

این افراد نمی خواهند تسلیم منطق صحیح و فرمان حق بشوند لذا بدین عذرها خود را معذور و مأجور می دانند ، ولیکن در حقیقت علت عدم پذیرش آنان استکبار است ؛ یعنی خود را منزّه تر و مقدّس تر و عالی رتبه تر از آن می پندارند که در تحت اوامر شخصی مانند خود ، که به نام رسول و پیامبر از طرف خدا آنان را دعوت

می کند درآیند .

شاهد بر این مدعا گفتار خود آنانست که می گویند : چگونه خدا وحی را بر مردی از جنس بشر می فرستد و ما را به پیروی از او می خواند . نظیر این مرض روحی در بسیاری از ما دیده می شود که در مقام تقلید از مجتهد عادل هزارگونه تردید و شک می کنیم و نمی خواهیم در تحت تبعیت علمی و عملی او درآئیم ، و در حکومت و دولت اسلام توقع داریم که حتماً آن حکومت باید به دست امام زمان ارواحنا فداه صورت گیرد و هر حکومتی را گر چه به دست فقیه عالم عادل برقرار شود ، مخدوش و از درجه اعتبار ساقط می دانیم .

اجراء حدود و تعیین حکام و نماز جمعه را منحصرأ به آن حضرت اختصاص می دهیم و در زمان غیبت با امکان تشکیل دولت اسلام به دست فقیه عالیقدر ، به هزارگونه ظلم و جنایت تن در می دهیم و به حکومت های ظالمانه و جائرانه می سازیم ، برای آنکه تصور می کنیم تشکیل حکومت فقط باید به دست آن حضرت تحقق پذیرد .

گرچه روی ادله و موازین شرعیّه ، خود آن حضرت به عناوین عامه یا خاصه دستور تشکیل حکومت دهد ، باز با انواع گوناگون از شبهات و اهیه می خواهیم آن حکومت را ساقط نمائیم .

دیگر نمی دانیم که تشکیل حکومت هائی که بر اساس عدل در عالم اقامه شود و اجراء حدود الهیه و نصرت از مظلوم ، خود کمک به تشکیل حکومت عدل جهانی آن حضرت و تعجیل در فرج است .

این تخیلات و شبهات همه ناشی از استکبار است ، یعنی : چون نفوس خود را بسیار منزّه و مبرّی می دانیم حاضر نیستیم که در نماز جمعۀ فردی که مانند خود ما آن را اقامه می کند حضور به هم برسائیم . حاضر نیستیم که در تحت حکومت فقیهی مانند خود درآئیم و با او بیعت کنیم .

حتّی حاضر نیستیم به جماعت مرد عادلّی حاضر شویم و به جای امامت ، مأموم گردیم و نفس ما برای بهانه و عذر - برای عدالت به نحو کَلّی و برای آن امام موضوعاً به نحو جزئی - هزارگونه شبهه و شکّ می زاید در حالیکه در سائر امور که از این قبیل نیست اینگونه شبهات را صادر نمی کند ، بلکه به عکس شبهات واقعیّه را به نحوی از انحاء توجیه و تأویل نموده بر محمل صحیح می نشاند .

نام این مرض روحی را قرآن کریم **استکبار** گذارده است و عجیب نام گذاری نموده است .

خلاصه ، بیشتر مقدّس مآبیهای مقدّس مآبان ناشی از روح استکبار و خودپسندی است ، که ناخودآگاه یا خودآگاه به عنوان تقدّس جا می زنند و عمری را با آن به سر آورده و به توده محروم و عوام مردم قالب می زنند ، و آن مساکین هم ، چنین افراد مستکبر را مردمی زاهد و عابد و اهل تقوی و ورع می پندارند ، فَضَّلُوا وَ أَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ .

قرآن مجید از لسان مستکبرین بیان می فرماید که آنها بر اساس تقدّس و احتیاط کاری و محافظه اندیشی ، که خدای نا کرده بدون

دلیل از رسول خدا پیروی نکنند ، از رسول خدا تقاضای دلیل متقن می نمودند که آن دیدن خدا یا فرود آمدن فرشته باشد و این را عذر موجّه و حجّت قاطع خود می پنداشتند ؛ لیکن در جهل مرگب فرورفته و با همین منطق و بیان ، راه هرگونه ترقی و تکامل را بر خود می بسته اند .

این عالم ، عالم ماده و جسمیت است و فرشته موجودی است ملکوتی و مجرد از ماده ؛ اگر فرشته بخواهد به این عالم فرود بیاید باید لباس جسم بپوشد ، که ملائکه جسم نیستند ، یا انسان برای دیدار ملائکه باید از این دنیا بالا رود و لباس ماده و جسمیت را خلع کند ، و برود در عالم مثال و برزخ تا آنها را مشاهده کند ؛ و این هم برای افرادی که قلبشان به نور خدا منور نگشته و قادر بر خلع و لبس تن نشده اند ، پس از مرگ طبیعی صورت خواهد گرفت . پس دیدن ملائکه برای مردم عادی محال است .

به رسول الله ایراد می کردند که چرا خداوند فرشته ای را برای ما پیامبر نمود ، سزاوار بود که خدا ملکی را به رسالت بفرستد تا ما از او تبعیت کنیم ؛ آیه آمد :

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ^۱

«اگر اراده ما تعلق بگیرد که فرشته ای را پیامبر کنیم ، هرآینه او را مردی قرار خواهیم داد ، و بر آنها مشتبّه خواهیم ساخت آنچه را که خود آنها بر خودشان مشتبّه می سازند .»

۱- آیه ۹ ، از سوره ۶ : الأنعام

حال بر این اساس شما فرض کنید که پیغمبر شما هم ملکی است که لباس ماده پوشیده و به این عالم فرود آمده است . هیچ ملکی به عالم ماده فرود نمی آید مگر آنکه لباس ماده پوشد و اگر انسان بخواهد او را ببیند ، باید به صورت جسم ببیند ؛ و وقتی انسان می تواند ملک را به صورت واقعی تجرّدی خود ببیند که خودش هم مجرّد شده باشد .

کسی که از این عالم می رود یا به خلع اختیاری و نسیان عالم کثرت و یا به موت و خلع اضطراری ، فرشته را می بیند ؛ کسی که بخواهد بمیرد ملک الموت را می بیند چون حال تجرّد پیدا نموده است ، اطرافیان او نمی بیند چون واجد این حال نیستند و شرطش موجود نیست .

تقاضای رؤیت فرشته بدون حصول شرط تجرّد تمنای مشروط بدون حصول شرط آن است ؛ وَ عَتَوْا عُنُوءًا كَبِيرًا . این سخن ، سخن متجاوزانه ای است که از قاعده و قانون و سنّت الهیه تجاوز نموده و صاحبان این منطق از تجاوزکاران و تعدّی کنندگانند .

روی قواعد فطریّه و عقلیه باید از رسول خدا تقلید و تبعیت کرد و قاعده شرعیّه نیز آنرا امضا می کند ، و الا قافلۀ مؤمنان بار بسته و با راهنمای خدا به سرحدّ مقام قاب قوسین او آدنی می رسند ، و مردم سرکش و مستکبر در دوزخ جهل و مظاهر عالم بُعد گرفتار و درپیلۀ خودبینی و خودستائی محروم و معذب می مانند .

در سوره اسراء پس از آنکه منکران برای رسالت رسول خدا

شواهد مادی و ثروت‌های طبیعی طلب می‌کنند و ایمان خود را منوط بدان می‌دانند، نظیر همین نحوه از تقاضای مورد بحث را می‌نمایند، آنجا که خدا می‌فرماید:

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِهٍ
وَالْمَلَائِكَةَ قَبِيلاً * أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ
فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفِيِّكَ حَتَّىٰ نُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ
إِذَا جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَلَمْ يَأْتِ الْبَشَرُ رَسُولًا * قُلْ لَوْ كَانَ
فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمَشِّقُونَ مَطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمُ مِنَ السَّمَاءِ
مَلَكًا رَسُولًا * قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ
بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا .^۱

«میگویند ما ایمان نمی‌آوریم مگر زمانی که تو آسمان را به صورت قطعه‌هائی همانطور که می‌پنداری بر سر ما فرود آری، یا آنکه خداوند و فرشتگان را به شکل دسته جمعی بیاوری، یا آنکه یک خانه از طلا داشته باشی، یا آنکه به آسمان بالا روی، و ما بدین بالا رفتن و پرواز نمودن نیز اکتفا نکنیم مگر آنکه ببینیم از آسمان یک کتاب به دست گرفته و برای ما پائین می‌آوری که ما بتوانیم در آن کتاب خارجی نگریسته و آنرا قرائت کنیم.

ای پیامبر بگو: سبحان ربّی، پروردگار من از این نسبت‌ها پاک و منزّه است؛ مگر من غیر از یک بشری هستم که مرا به عنوان و مهر

۱- آیات ۹۲ تا ۹۶، از سوره ۱۷: الإسراء

رسالت برگزیده‌اند ؟

و چیزی منع نکرد مردم را از اینکه ایمان آورند در وقتیکه هدایت به ایشان رسید مگر آنکه می‌گویند : آیا خداوند بشری را به رسالت برانگیخته است ؟

ای پیامبر بگو : اگر در روی زمین به جای مردم فرشتگانی بودند که به حال اطمینان و استقرار زیست نموده و راه می‌رفتند ، ما هم از آسمان برای هدایت آنان فرشتهٔ سماوی را به عنوان پیامبر و رسالت می‌فرستادیم .

بگو : خداوند کافی است که خود او بین من و شما گواه باشد و او به بندگان خود دانا و بیناست .»

يَوْمَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ لُ الْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ
حِجْرًا مَّحْجُورًا .

«آن وقتی که انسان ملائکه را می‌بیند ، زمانی است که انسان از دنیا رفته و موت بین او و این عالم فاصله انداخته است ، در آن هنگام برای افراد مجرم هیچگونه بشارتی نیست ، راه بسته شده و اختیار یکسره شده است . در آنجا ملائکهٔ غلاظ و شِداد را می‌بیند که با خود نشانه‌هایی از حمیم جهنم دارند و می‌گویند : ما منع می‌کنیم ورود شما را به عالم قرب و بهشت با شدتی هر چه بیشتر .»

شما می‌خواستید در دنیا ما را ببینید و ایمان آورید ، این ایمان بدرد نمی‌خورد ، آن کس که ندید و ایمان آورد فائده برد ؛ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ آن کسانی که به غیب ایمان آوردند از رستگارانند .

در روایت است که هر که چشمش به زن نامحرم افتد و او برای خدا فوراً سرش را پائین افکند، خداوند به پاس این عمل یک حوریّه بهشتی در بهشت عنایت می نماید.^۱

کسی که حوریّه را در مقابل این عمل خود ندیده، به او حوریّه می دهند، و گرنه اگر کسی اوّل حوریّه را ببیند و سپس سر خود را فرو افکند، هنری نموده است؛ کیست که این کار را نکند و حوریّه را به یک نگاه مبادله ننماید.

اگر بنا شود انسان در اوّل وهله بهشت را ببیند و بعداً نماز بخواند و زکات دهد و جهاد کند و در شدائد و مشکلات پای صبر و استقامت محکم دارد و قدم راستین نهد، در تمام جهان یک نفر دوزخی یافت نشود و تمام افراد بر اساس این معامله، بهشتی محض و با تقوی و با صلاح و با ایمان خواهند بود.

ولی این بهشت، بهشت عالم قبل از این عالم است، بهشت عالم ذرّ است، نه بهشت عالم تکلیف. در بهشت دنیا با اراده و اختیار و تصبّر و تحمّل باید بر اغراض شیطانیّه فائق آمد، و لذا مردم به دو گروه سعید و شقیّ منقسم می گردند. باید اجمالاً به غیب

۱- در «وسائل» طبع امیر بهادر، جلد سوم، کتاب النکاح، باب ۱۰۴ (از ابواب مقدمات نکاح) ص ۲۴ «تحریم النّظر إلى النّساء الأجنبيّات و شعورهن» در روایت نهم فرموده است:

وَقَالَ الصّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَرَفَعَ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ أَوْ غَضَّ بَصَرَهُ، لَمْ يَرْتَدِّ إِلَيْهِ بَصَرُهُ حَتَّى يُرَوِّجَهُ اللَّهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ. این روایت را از صدوق نقل کرده است.

ایمان آورد و عمل کرد، این عمل موجب ازدیاد ایمان می‌شود و ایمان بیشتر موجب ازدیاد عمل، و همینطور هر یک از مراتب ایمان و عمل پیوسته یکدیگر را تأیید و تقویت می‌کنند تا به مرحلهٔ اخلاص و عالم قرب برسانند؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلِمَ وَرَثَةُ اللَّهِ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمَ.^۱

«هرکس عمل کند به دانسته‌های خود، خداوند علم به آنچه را که نمی‌داند به او عنایت خواهد فرمود.»

وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّثُورًا.

اعمالی را که کفار و مشرکین انجام می‌دهند، چون برای ما نبوده، برای رضای ما و تقرب به ما نبوده بلکه برای نیت مادی و دنیوی و ریا و سُمعه و آوازه و خودپسندی و خودخواهی و برای ثبت‌نام آنها در تاریخ تمدن و علم الاجتماع و گرفتن جوایز بین‌المللی و تحصیل افتخار ملی و غرور وطنی و امثال این دعاوی پست و بی‌بنیاد بوده است، لذا در نزد ما ارج و ارزشی ندارد.

«ما با ارادهٔ متین خود قاصداً و عامداً به اعمال آنها توجه کردیم و تمام آنها را متلاشی و مضمحل و مانند گرد و خاشاک و غبار، در فضای بزرگ پراکنده و متفرق ساختیم.»

این اعمال پراکنده شده چون دارای اصالت کلمهٔ توحید نیست،

۱- «بحار الانوار» ج ۶۸، ص ۳۶۳؛ «الفصول المختارة» ج ۱، ص ۶۸؛

«إحياء العلوم» ج ۱، ص ۶۳، از طبع دارالکتب العربیة - مصر

متکی بر اصل و پایه راستینی نخواهد بود ، لذا بر اساس علم کثرت و اعتبار واهی ، متفرّق گشته و ابداً دستی از صاحبان خود نخواهند گرفت .

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا.

«افراد بهشتی که امید لقاء ما را داشته‌اند و بر آن اصل اصیل زندگی دنیوی خود را بنا نهاده و برنامه اجتماع و خلوت و جلوت و سائر رشته‌های امور خود را بنیادگذاری نموده‌اند ، در آن هنگام (هنگام نزول فرشتگان مرگ) در بهترین مقرر و مأوائی مطمئن و آرام بدون دغدغه و وسواس و خواطر شیطانیّه آرام و مستقر خواهند بود و به بهترین وجهی در استراحتگاه وصول به مقصد اقصی و منزل آسانی در استراحت خواب دلنشین و دلپسند که خواب قیلوله است مستقر و مطمئن خواهند بود .»

این آیه راجع به برزخ است چون مقیل یا به معنای قیلولة است یعنی خوابیدن قبل از ظهر ، و یا به معنای اسم مکان است مثل مَبِیت یعنی محل خواب قیلوله و محل بیتوته .

و همانطور که سابقاً ذکر شد آیاتی که در آن ، زمان مانند صبح و عصر و ظهر و غیرها آمده باشد ، اختصاص به برزخ دارد .

گرچه در عالم برزخ خواب نیست ، امّا خواب نیست نسبت به دنیا نه بطور مطلق .

مردمی که در این دنیا زندگی می‌کنند همه خوابند وقتی بمیرند تازه بیدار می‌شوند ، رسول الله صلی الله علیه وآله و سلّم فرمودند :

الْإِنْسَانُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا^۱.

پس عالم برزخ عالم بیداری است ولی همین عالم برزخ نسبت به قیامت خواب است ، زیرا که در قیامت بیداری محض است ، در عالم برزخ که بین دنیا و قیامت واقع است و واقعاً از آثار و کیفیات و سائر خصوصیات بین دو عالم واقع است ، از نظر قدرت حیات و قوت علم و قدرت ، عالمی است بین دو عالم و برزخی است بین النشأتین . حیات و علم و قدرت در آن عالم به مراتب از دنیا قوی تر و به مراتب از عالم قیامت ضعیف تر و بنابراین ، ادراکات نسبت به دنیا قوی تر است . پس نسبت به دنیا در حکم عالم بیداری است نسبت به عالم خواب ، و در حکم عالم خواب است نسبت به قیامت .

اهل دوزخ در روز قیامت به پروردگار می گویند :

قَالُوا رَبَّنَا أُمَتَّنَا اثْنَيْنِ وَأَخْيَبْنَا اثْنَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ^۲.

«خداوندا دو مرتبه ما را میراندی و دومرتبه زنده گردانیدی ، پس ما اعتراف کردیم به گناهانمان ، آیا در این حال برای ما راهی بسوی خلاصی و خروج هست ؟»

مراد از دو بار میراندن ، میراندن از دنیا است بسوی برزخ و میراندن از برزخ بسوی قیامت ، و مراد از دوبار زنده کردن ، زنده کردن

۱ - «مرصاد العباد» طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ص ۴۶۸ و ص ۶۶۰

۲ - آیه ۱۱ ، از سوره ۴۰ : غافر

دربرزخ است به ارتحال از دنیا به برزخ ، و زنده کردن در قیامت است به ارتحال از برزخ به قیامت .

چون انسان که از دنیا می رود و وارد برزخ می گردد نسبت به نشأء دنیا مرده و نسبت به نشأء برزخ زنده شده است ، و در وقت نفخ صور که از برزخ بیرون می رود و وارد قیامت می گردد نسبت به نشأء برزخ مرده و نسبت به نشأء قیامت زنده شده است ؛ پس میان مرگ از عالم طبیعت و میان حیات برزخی تلازم است کما آنکه میان مرگ از عالم برزخ و میان حیات نفسی و قیامتی تلازم است .

پس هر موتی مستلزم حیاتی خواهد بود ؛ دو موت در پیش داریم و دو حیات .

و بطور کلی در سلسله مدارج و معارج کمال ، وصول به هر درجه از درجات تکامل ملازم سپری شدن درجه قبل است و تمام مراتب سابق به صورت معدّات باید زائل و فانی گردد .

و لذا در قرآن مجید این حیات قیامتی را به عنوان قیام نام می برد یعنی ایستادن و برپا نمودن ، چون همه عوالم درنوردیده شده و اینک نوبت قیام و حیات نفسی و قیامتی است ، *يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ*^۱ . و لفظ *قیامُ السَّاعَة* در روایات بسیاری وارد است .

عالم برزخ را عالم مثال هم می گویند چون مثال به معنای نمونه و شبیه است و عالم برزخ نیز نمونه ای از عالم قیامت و شبیه به آن است ، عالم مثال به اندازه سعه و ظرفیت خود حکایت از قیامت

۱ - قسمتی از آیه ۱۲ ، از سوره ۳۰ : الرّوم

می‌کند .

ظرفیت و سعهٔ عالم مثال همان مقدار سعهٔ عالم صورت است که در آن کمّ و کیف موجود است و به همین مقدار از انوار نفسیهٔ قیامت کبری و از درجات صدیقین و اصحاب یمین و از درکات منکرین و جاحدین و اصحاب شمال حکایت می‌نماید .

همچون عکس نمودار در آئینه که ظرف تشکّل و تصوّر صورت است به قدر استعداد و ظرفیت خود از انسانی که در مقابل آن ایستاده حکایت می‌کند و آن را نشان می‌دهد و فقط قدرت آئینه حکایت صورت است و بس .

آئینه رنگ چهره ، گریه ، خنده ، حزن ، خوشحالی ، بزرگی ، کوچکی ، زیبائی و زشتی ، روشنی و تاریکی ، و زوایای متحصّله از چهره‌ها را که بدان چهره‌ها از هم تمیز پیدا می‌کنند نشان می‌دهد ، ولی آئینه هیچگاه نمی‌تواند شخصیت ، مقام و درجهٔ سعادت و شقاوت و صفات حسنه و سیئه و ملکات پسندیده یا ناپسندیده چون شجاعت ، عفت ، عصمت ، عبودیت ، بخل و حسد ، و آز و حرص را نشان دهد .

آری آئینه از خود صورت ندارد ، رنگ و شکل و کمّ و کیف ندارد ، صورت و رنگ و کمّ و کیف او تابع شکلی است که در مقابل آن قرار می‌گیرد .

عالم برزخ نیز چنین است ، موجودات صوریه و مثالیّه که در آن متحقّق می‌گردد تابع زیبائی و زشتی معنوی و سعادت و شقاوت و

ایمان و کفر و عدالت و فسق و سائر خصوصیات شخصی است که آن صورت و مثال حکایت از او می‌کند .

و چه تعبیر رسا و عالی نموده است از آن ، حضرت صادق علیه‌السلام در روایتی که مرحوم صدوق روایت کرده و ما آن را در جلد دوم همین کتاب از کتاب «أمالی» نقل کردیم ؛ در آن روایت است که : چون مؤمن را در میان قبر می‌گذارند و دو فرشته فتان نکیر و منکر از ربّ او و دین او و پیغمبر او سؤال می‌کنند و مؤمن در جواب پاسخ صحیح می‌دهد به آنها ، فَيَقْسَحَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدًّا بَصَرِهِ .^۱ یعنی برای آن مؤمن به اندازه‌ای که بینائی چشمش کشش دارد قبر او را می‌کشایند و وسعت می‌دهند .

البته این وسعت و گشایش ، گشایش خارجی نیست کما آنکه قبر ، قبر خارجی نیست بلکه مراد از قبر ، عالم برزخ مؤمن و مراد از گشایش ، اتّسع و گشادی معنوی مثالی است .

و این گشایش تابع مستقیمی است از مقدار شعاع نور چشم مؤمن ؛ تا هر جا که چشم ببیند قبرش را وسیع می‌کند ، البته مقدار شعاع نور چشم معنوی اصحاب یمین و ابرار و مقربین و مخلصین تفاوت دارد ، و شعاع نور چشم هر فرد از این اصناف با فرد دیگر حسب اختلاف عمل و درجه و رَع تفاوت دارد .

شعاع نور چشم اصحاب یمین مراتب عالم نفس و سعه وجودی آن است که آسمانها و زمین را احاطه کرده است ، و شعاع نور چشم

۱- «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ، ص ۱۷۴

مقرَّبین از اینها گذشته و از اسماء حسناى الهی بهره می‌گیرد، و شعاع نور چشم مخلصین و لواداران مقام حمد و صاحبان شفاعت کبری که مقام محمود است، از اسماء و صفات الهیه می‌گذرد و منتهی به ذات مقدس حیّ قیوم می‌گردد و فانی در ذات او می‌شود، اینجا دیگر قرب و بُعد برداشته می‌شود و جهات از بین می‌رود و کسی جز ذات حضرت ربوبی از این وسعت و گشادی خبر ندارد و نمی‌تواند این سعه را بفهمد و ادراک کند. چنانکه در حدیث قدسی آمده است:

أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، فَلَهُ مَا أَطَّلَعْتُكُمْ عَلَيْهِ، أَقْرَأُوا إِن شِئْتُمْ: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أَحْفَى لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ.^۱

خدا می‌فرماید: «من برای بندگان صالح خود چیزهائی را مهیا کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده است و هیچ گوشی نشنیده است و بر اندیشه هیچ انسانی خطور ننموده است، من برای بنده صالح خود آنچه شما را بر آن سرّ مخفی آگاه می‌کنم قرار داده‌ام؛ اگر می‌خواهید (این آیه قرآن را) بخوانید: پس هیچ نفسی نمی‌داند چه اسرار و ذخائری برای آنها پنهان شده است، ذخائری که موجب تری و تازگی چشمها گردد.»

۱- این حدیث قدسی را در «کلمة‌الله» در ص ۱۳۴ آورده است، و در ص

۵۳۴ در ذکر سندش از دو جا نقل کرده است: اوّل از «تفسیرصغیر» فضل بن حسن طبرسی، و دوّم از «أسرار الصلوة» شهید ثانی.

و نیز در حدیث قدسی آمده است :

عَبْدِي أَطْعِنِي أَجْعَلْكَ مِثْلِي أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَجْعَلْكَ حَيًّا
لَا تَمُوتُ ، أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ أَجْعَلْكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ ، أَنَا مَهْمَا أَشَاءُ
يَكُونُ أَجْعَلْكَ مَهْمَا تَشَاءُ يَكُونُ .^۱

«ای بنده من ! مرا اطاعت کن تا من تو را همانند خودم قرار دهم ؛
من زنده‌ای هستم که هیچوقت نمی‌میرم ، تو را زنده‌ای قرار می‌دهم که
هیچگاه نخواهی مرد ؛ من بی نیازی هستم که هیچ وقت نیازمند
نمی‌شوم ، تو را بی نیازی قرار می‌دهم که هیچگاه نیازمند نمی‌شوی ؛
من هر وقت بخواهم چیزی را ، تحقق می‌یابد ، تو را طوری قرار
می‌دهم که هر وقت چیزی را بخواهی تحقق یابد.»

به دنبال آیات مورد بحث می‌فرماید :

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا * الْمَلِكُ
يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَانِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا * وَيَوْمَ
يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا *
يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ

۱- این حدیث را در «کلمة الله» در ص ۱۴۰ آورده است ، و در ص ۵۳۶ در
ذکر سندش از سه کتاب نقل کرده است : اول از «عدة الداعی» أحمد بن فهد حلی ،
دوم از «مشارق أنوار الیقین» حافظ رجب بُرسی ، سوم از «إرشاد القلوب» دیلمی .
و پس از بیان این حدیث گفته است که بدین کلمات هم آمده است :

يَابْنَ ءَ اَدَمَ أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ أَطْعِنِي فِيمَا أَمْرُكَ أَجْعَلْكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ ؛ يَابْنَ ءَ اَدَمَ
أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَطْعِنِي فِيمَا أَمْرُكَ أَجْعَلْكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ ؛ أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ
أَطْعِنِي فِيمَا أَمْرُكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ .

جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا.^۱

«و روزی است که آسمان با ابرها شکافته شود و فرشتگان به تدریج فرود آیند . در آن روز حکومت و سلطنت بر اساس حق است برای خداوند رحمت آفرین ، و روزی است که بر کافران و پنهان کنندگان حقائق بسیار دشوار است ، و روزی است که مرد ظالم و ستمگر به شدت دست خود را به دندان بگذرد و بگوید : ای کاش من با پیغمبر خدا راهی برقرار کرده بودم ! ای و ای کاش ! من فلان کس را دوست و یار خود نگرفته بودم ! حقاً مرا از یاد خدا محروم ساخت و مرا به وادی گمراهی سپرد پس از آنکه ذکر خدا بر من وارد شده بود ، و شیطان خذلان کننده انسان است .»

اینجاست که ناله انسان بلند می شود که خدایا مرا برگردان به دنیا تا از اعمالی که از من فوت شده تدارک کنم ، خطاب می رسد این لقلقه کلامی بود که در دنیا با خود داشتی .

مگر در دنیا نبودی و حجت بر تو تمام نشد ؟ مگر خورشید و ماه بر تو طلوع و غروب نداشت ؟ مگر مهلت تمام نشد ؟ مگر حقائق به تو نرسید ! مگر عاجز بودی ؟ مگر از مستضعفین بودی ؟ مگر از سرمایه های عمر و علم و قدرت و فراغت و امنیت و اختیار به اندازه کافی و وافی در اختیار نداشتی ؟ چرا عمل نکردی ؟ چرا با غفلت می خوابیدی و با غفلت بیدار می شدی ؟ مگر خواب و بیداری نمونه ای از مرگ و حیات نبود ؟ مگر ما به تو نگفتیم که از خواب که

۱- آیات ۲۵ تا ۲۹ ، از سوره الفرقان : الفرقان

برمی خیزی بگو :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ التُّشُورُ.^۱

«حمد مختص خدائی است که مرا زنده گردانید بعد از آنکه
میرانیده بود، و در پیشگاه او و نزد او تمام مخفیّات آشکارا، و پنهانها
هویدا می گردد.»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمِدُهُ وَأَعْبُدُهُ.^۲

«حمد مختصّ خدائی است که روح مرا به من بازگردانید تا حمد
او را به جای آورم و عبادت او را بنمایم.»

هزاران بار ما مردیم و زنده شدیم، آیا این مقدار کافی نبود؟
صدها بار در تشییع جنازات شرکت کردیم و در مجالس ختم و
ترحیم حضور به هم رسانیدیم، و صدای ناله آن مسکین در قبر نهفته
را با گوش های دل خود شنیدیم که خدایا مرا برگردان، برای تدارک
اعمال، برای تنبّه و هشیاری، برای پیمودن راه لقای محبوب مطلق و
شرف زیارت اسماء حسناى او، آیا این کافی نبود؟

إِذَا أَنْتَ حَمَلْتَ جَنَازَةً فَكُنْ كَأَنَّكَ الْمَحْمُولُ وَكَأَنَّكَ سَأَلْتَ
عَنْ رَبِّكَ الرَّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا فَفَعَلَ، فَأَنْظِرْ مَاذَا تَسْتَأْنِفُ؟^۳

۱ و ۲- این دو دعا را شیخ بهائی در «مفتاح الفلاح» در ضمن ادعیّه مابین
نصف شب تا طلوع فجر که باب سادس است در ص ۲۲۷ نقل فرموده و فرموده :
چون از خواب بیدار شدی سجده به جای آور، زیرا که در روایت است که
رسول الله که از خواب بیدار می شدند سجده می کردند، و در سجده خود یا بعد از
آن این دعاها را بخوان. و در «مفتاح الفلاح» مترجم درص ۲۵۲ است.

۳- «مصباح الفلاح» آخوند ملاً محمّد جواد گلپایگانی (ره) در باب ⇨

از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده است که: «چون جنازه‌ای را بسوی قبرستان حمل می‌کنی تو خود را چنین پندار که جنازهٔ محمول هستی، و چنین پندار که تو از پروردگارت مسألت نموده‌ای که تو را به دنیا برگرداند و خداوند دعای تو را مستجاب نموده و به دنیا بازگردانیده است، حال بین چگونه در اعمال خود استیناف می‌کنی و تدارک مافات می‌نمائی!»

حال باید دانست که علّت عدم رجوع اهل برزخ به دنیا چیست؟ آیا آنها واقعاً از خداوند در خواست رجوع نمی‌کنند؟ که اینچنین نیست، و آیا عیاداً باللّه خداوند از نزول رحمت به آنها در این حال دریغ نموده است؟ این هم که صحیح نیست؛ چون رحمت واسعة حقّ تعالی بی‌دریغ برعالم امکان افزایه می‌گردد.

پس در صورتی که دعای اهل برزخ و تقاضای آنان نسبت به رجوع به دنیا صادق باشد و امکان ترقّی و تکامل برای آنان در دنیا در این رجوع امکان پذیر باشد، خداوند رحیم به چه سبب دعای آنان را مستجاب نمی‌نماید و تقاضای آنان را ردّ می‌کند؟

پاسخ این مسأله این است که این تقاضا و درخواست گرچه به صورت تمنّای صادق از آنها صادر می‌شود ولی در حالی است که قوای مختلفه از شهوت و غضب و وهّم را از دست داده و به علّت خرابی بدن و اندراس و کهنگی عالم طبع، از کشمکش قوای متضاده و امیال مختلفه حقّاً در وجود آنها گرایش به گناه و تجاوز و تعدّی و

↳ نفس و قوای آن در قسمت اقسام تفکر، طبع سنگی، ص ۱۶۶ آورده است.

ظلم به زیر دست وجود ندارد؛ و با طلوع نور توحید و ظهور آن در مریای جلال و عظمت و کبریائیت حضرت حقّ جلّ و عزّ دیگر مجالی برای دگان خودپسندی و آئین استکبار و خودگرائی و خودمندی و بلندپروازی و بلندپنداری برای آنها باقی نمی‌ماند، و در این صورت در شرائط فعلیه واقعاً به جرائم خود در دنیا معترف و درخواست رجوع و تدارک را می‌نمایند.

لیکن دنیا عالم طبع است، عالم کون و فساد است، عالم بروز قوای مادّیه و شهوات و خواسته‌های غریزی و امیال طبیعی است، دنیا محلّ ظهور حسّ تفوّق و تکبّر و جمع ثروت و ازدیاد زن و فرزند و اعتبارات است؛ و اگرچنین نباشد دنیا نیست، و بنا به فرض آنها می‌خواهند به دنیا برگردند چون محلّ ترقّی و تکامل انحصار به دنیا دارد.

اگر خداوند آنها را به دنیا عودت دهد، نفوس آنان با همان موجودیت‌های فعلیه خود به دنیا برمی‌گردند، نه آنکه خداوند یک نفوس زکیّه نقیّه طاهره‌ای خلق کند و آنها را با آن نفوس به دنیا آورد؛ زیرا در این صورت دیگر آنها، آنها نیستند موجودات دیگری هستند که ربطی به آنان ندارد، و شیئیت موجودات به صور ملکوتیه آنهاست و موجودیت و شخصیت هر انسان به نفس ناطقه اوست؛ نفس ناطقه خود او، نه به بدن و جسم او، و نه به صورت‌های نوعیه و کلیّه دیگر. و اگر آنان با همان نفوس خود که موجب تشخّص آنان است به دنیا برگردند بواسطه هجوم امیال و غرائز و به علّت ظهور و بروز

همان خواسته های طبعی و طبیعی و به سبب عودت و بازگشت همان موجودیت فعلیه از غضب و شهوت و وهم و حسّ خودخواهی ، برای بار دیگر دست می زنند به همان کرداری که سابقاً در دنیا انجام می داده اند ، وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ^۱ . پس صدق گفتار آنان در عالم برزخ و شرائط برزخی است ، نه نسبت به دنیا و شرائط آن . اما نسبت به دنیا گفتاری است که صد درصد مخالف واقع است و با دستیابی به آن شرائط معلوم می شود که چگونه آنها به گناه و تجاوز و استکبار و شرک عودت نموده و در دعوی طهارت و تدارک اعمال زشت خود دروغگو بوده اند و لذا خطاب کلاً إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا^۲ به آنها زده می شود .

نظیر این حالات در دنیا نیز برای انسان پیش می آید ، چون انسان وقتی سرگرم داد و ستد و منغمر در اسباب و متوجّه کثرات است ، از خدا و قدرت و علم و حیات و تدبیر او غافل و به خود و به اسباب متکی است ؛ و وقتی که دستش از اسباب کوتاه شد و امیدش قطع گردید به سراغ خدا می رود و ناله و فغان سر می دهد که ای خدای رحیم و رحمن و عالم الغیب و الشّهاده به فریادم رس ! وقتی مرضی دارد بدون اتّکاء و اتّکال به خدا به دنبال طبیب می رود و جلداً از او استمداد می کند و دوا می خورد و پرهیز می نماید و تزریق می کند و عکسبرداری از محلّ مرض می نماید و تجزیه ادرار و

۱ - ذیل آیه ۲۸ ، از سوره ۶ : الأنعام

۲ - قسمتی از آیه ۱۰۰ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون

خون می‌دهد، و امید دارد که صد در صد مرضش مشخص و بهبود قطعی است.

اگر کسی به او بگوید: آقا برای شفای خود از خدا استمداد کن و به فقرا صدقه بده و گوسفند ذبح کن و به مساکین و درماندگان اطعام کن و پدر و مادرت را که از تو رنجیده‌اند راضی گردان، و نذر هم بنما که در صورت شفایافتن به حجّ که فریضه الهی است و بر ذمه تست مشرف گردی و از این مناسک الهی بهر مند شوی، و در عین حال طبق دستور اسلام به معالجه خود هم ادامه بده ولی شفا و صحّت را از خدا طلب کن و او را مؤثر در چرخیدن چرخ اسباب و تأثیر معالجه و دارو و عملیه جراحی پزشک قرار بده؛ در پاسخ می‌گوید: علم طبّ امروز پیشرفت کرده است و ما بحمدالله پزشکهای متخصص و حاذقی داریم و در عمل جراحی اعجاب می‌کنند؛ فنّ تجزیه و عکسبرداری نیز به سرحدّ عالی خود رسیده و با کامپیوتر و در عرض چند دقیقه بیست و چهار قسم از خون تجزیه نموده و پاسخ فوری می‌دهند؛ گوسفند کشتن و اطعام کردن فقرا در منزل اصولاً ممکن نیست. (و فوراً فورمول حفظی همگانی را بر زبان می‌آورد که: مصارف آن را به شیر و خورشید سرخ می‌دهم.) پدر و مادر هم اُمّل و قدیمی هستند و مرا دعوت به مسجد می‌کنند و می‌گویند زنت باید حجاب داشته باشد و سگت را از منزل بیرون کن، من نمی‌توانم زیر بار حرف آنان بروم. و اماحجّ، چرا ما پول‌های خود را صرف اعراب کنیم؛ پس از بهبودی برای تماشا به پاریس رفته و در

دو خیابان «مونت مارت» و «مونت پارانای» تفریح و تفریح خواهیم نمود .

به معالجه ادامه می دهد نتیجه نمی گیرد ، زیر چاقوی جراح بیهوشانه قرار می گیرد ، در بهترین بیمارستانها با مجهزترین ادوات استراحت می کند نتیجه نمی گیرد ، سفر اول و دوم به پاریس و لندن می رود و هر چه می تواند از پول های جمع آوری شده از این ملت محروم - که نمونه آن پدر و مادر امّش بودند - به جیب آنان می ریزد و در تحت جراحی های متعدّد قرار گرفته ، یک بار کلیه ، یک بار مثانه را عمل می کند ، نتیجه صفر ؛ از آنجا به پدر و مادر خود می نویسد : برای من سفره بیندازید و متوسّل شوید .

خودش برمی گردد لاغر ، زرد رنگ ، ضعیف ، قوه سخن گفتن ندارد ، پانزده کیلو وزنش کم شده ، اطباء همه گفته اند سرطان پرستات است و معالجه هیچ اثری ندارد ؛ حالا نذر می کند که به مگه برود .

به مادر میگوید : سفره امّ البنین بینداز ، دست پدر را می بوسد که اگر شفا یافتم شما را با خود به مگه می برم ، می گوید : عجبا ، از این پزشکی هم کاری ساخته نیست ، طبابت به درد خودش می خورد ، ناجنسها فقط بلدند جیب خود را پر کنند ، اینها دزدند ، تاجرند نه پزشک .

عجیب این است که همین آقای مریض اگر شفا یابد کم کم این روحیه از بین می رود و روحیه اول جایگزین آن می گردد ؛ دوباره

بواسطه تسویف حجّ و خرافات پنداشتن نیروی غیبی را در تأثیر معالجات و اتکاء به علوم ظاهریّه، سدّ محکمی بین او و معنویّات واقع می‌شود.

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَبْنَ بِهَم بَرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرَحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ^۱.

«خداوند شما را در دریا و خشکی حرکت می‌دهد، همینکه در کشتی نشسته و با بالا کشیدن شِراع، کشتی به حرکت درمی‌آید و نسیم خوش و مطبوع و دلنواز ساحل به شما می‌وزد، با حال فرح و سرور غفلت از خدا و آنچه موجب رضای اوست از عمل صالح، روی عرشه کشتی آرمیده و به تماشا سرگرم و به تفریح و تفرّج مشغول می‌شوید (بطوریکه فرضاً اگر کسی از شما بگوید: استمداد از خدا کنید! می‌گوئید: کشف قوه بخار پاپن فرانسوی و اختراعات حاصله به دنبال آن این موهبت را به بشر ارزانی داشت، عیناً مانند قارون که می‌گفت: **إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي**،^۲ شما نیز می‌گوئید چه کسی می‌تواند این کشتی را غرق کند، شهری است عجیب، چندین هزار تن سرنشین دارد.)

تا وقتی که کم‌کم تندباد حوادث بوزد و طوفان سهمگین فضای

۱ - آیه ۲۲، از سوره ۱۰: یونس

۲ - قسمتی از آیه ۷۸، از سوره ۲۸: القصص

دریا را فرا گیرد و موج آب بر روی موج دیگر بریزد، و همین که دانستند که کار از کار گذشته و قدرت نامتناهی، این کشتی را در دست غرقاب و در اراده هلاکت درآورده است؛ خدا را از صمیم دل بخوانند که: ای پروردگار مهربان اگر ما را از این مهلکه نجات دهی، دیگر ما توبه می‌کنیم و دست به تعدی و تجاوز نمی‌زنیم و با استکبار عمل نمی‌کنیم و از شکرگزاران خواهیم بود.»

آری، نفس را باید تربیت کرد به ریاضات شرعی، تا رام گردد و در صراط مستقیم به نور خدا منور شود؛ وگرنه همینکه به اضطرار برسد ایمان می‌آورد و اقرار و اعتراف می‌کند و توبه و ناله و زاری سر می‌دهد و بنا بر صلاح و رشاد می‌گذارد، ولی همینکه حال اضطرار به پایان رسید چون فنر بسته و مهار شده‌ای که مهارش باز شود و ضامنش در رود، با یک جستن بسوی همان حالت عادی و پرش به سمت همان ملکات و اخلاق و رفتار، جستن نموده و در عالم ملکات مکتسبه خود قرار می‌گیرد و دفن می‌شود؛ آنجا قبر او و مضجع اوست.

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا
النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا
مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ^۱.

«وچون ما اقیانوس را آرام نمودیم و طوفان را برداشتیم و موج‌های متراکم آرام شد و آنان را به ساحل امن رسانیدیم، باز آنان

۱- آیه ۲۳، از سوره ۱۰: یونس

به دنبال ستم و تجاوز می‌روند و در زمین خدا بدون حق و مجوزی غدوان می‌کنند. ای مردم! بدانید که این ستمی که روا می‌دارید، عکس‌العمل آن به خود شما برمی‌گردد و درحقیقت به خود ستم نموده‌اید، و این عملی را که برای نفع خود انجام می‌دهید و از راه ستم و تجاوز به دیگران است، نفع شما نیست بلکه عین ستمی است که به خود روا داشته‌اید؛ چند روزی به عنوان تمتع از زندگی حیوانی پست در این دنیا تمتع می‌گردید و سپس رجوع و بازگشت شما بسوی ماست؛ و از اعمالی که انجام داده‌اید بطور کامل شما را آگاه و متنبه خواهیم کرد.»

آری خدا به کسی ظلم نمی‌کند، و این پاداش ظلمی است که مردم با دست خود بر خود می‌کنند.

وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ^۱.

در آن ساعت‌های آخر از حیات حضرت امام حسن علیه‌السلام جنادة خدمت آن حضرت رسید و تقاضای نصیحت و موعظه نمود، در حالیکه رنگ آن حضرت زرد شده و حالش منقلب و دیگر رمقی ندارد و زهر تمام بدن او را گرفته بود.

مجلسی رضوان الله علیه نقل می‌کند در «بحارالانوار» از کتاب «کفایة الأثر فی النصوص علی الأئمة الإثنی عشر» تألیف علی بن محمد بن علی خزاز قمی از محمد بن وهبان از داود بن هیشم از جدش

۱ - ذیل آیه ۳۳، از سوره ۱۶: النحل؛ و ذیل آیه ۱۱۷، از سوره ۳:

إسحاق بن بهلول [از پدرش بهلول] بن حسان از طلحة بن زید رقی از زبیر بن عطاء از عمیر بن مانی عبسی از جناده بن اُبی اُمیّه که گفت : من وارد شدم بر حضرت حسن بن علی بن اُبی طالب علیه السلام در همان مرضی که با آن وفات نمود ، و در مقابل آن حضرت طشتی بود که در آن خون قی می نمودند و کبد آن حضرت قطعه قطعه از سمی که معاویه لعنه الله خورانیده بود خارج می شد ؛^۱ و عرض کردم : ای مولای من ! چرا خود را معالجه نمی کنید ؟

حضرت فرمود : ای بنده خدا ! مرگ را به چه علاج کنم ؟

گفتم : **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ .**

۱ - در تعلیق «بحار» طبع حیدری که به انشاء آقا شیخ محمد باقر بهبودی است چنین وارد است که :

در این کلام غرابت است ؛ چون وقتی جگر آب شود ، به صورت لرد به امعاء می رود و به معده بالا نمی آید تا به صورت خون از دهان خارج شود ؛ و صحیح همانطور که در سائر احادیث وارد است آنکه در مدت چهل روز طشتی در زیر آن حضرت می گذاردند و طشتی را بر میداشتند ، و آن حضرت می فرموده است : من جگر خود را انداختم و ظاهرش خروج جگر به صورت لرد از امعاء است . و من چنین گمان دارم که این داستان بر افهام راویان دگرگون شده و اینطور نقل کرده اند ؛ علاوه بر آنکه سند این حدیث از اصل ضعیف است . - انتهی .

و این حقیر می گوید : خروج جگر به صورت ذوب شده از معده بُعدی ندارد ؛ چون رگهای «ماساریقا» که رابط بین جگر و معده هستند میتوانند خون کبد آب شده را به معده بیاورند و نظیر این قی کردن خون هم در مریض هائی که به مرض کبدی دچارند دیده شده است ؛ علاوه اصل این گفتار از جناده است نه از حضرت مجتبی ، و ممکن است جناده به نظر خود خونهای قی شده را خون جگر پنداشته است ؛ و علی کل تقدیر ایرادی به روایت وارد نیست .

ثُمَّ التفتَ إِلَى فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ عَهِدَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وَوَلَدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ، مَامِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ. ثُمَّ رَفَعَتِ الطَّسْتُ وَبَكَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

«سپس روی به من نموده فرمود: سوگند به خدا که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و سلم از ما پیمان گرفته و وصیت نموده است که این امر ولایت و خلافت عامه را بعد از او، دوازده امام از اولاد علی و فاطمه عهده‌دار خواهند بود؛ و هیچکس از ما نیست مگر آنکه مسموم یا مقتول گردد.

در این وقت طشت را از نزد آن حضرت برداشتند و آن حضرت بگریست.»

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: عِظْنِي يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ!

قَالَ: نَعَمْ، اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَحَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجْلِكَ. وَاعْلَمْ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا وَالْمَوْتَ يُطَلِّبُكَ، وَلَا تَحْمِلُ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ. وَاعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئًا فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خَازِنًا لِعَيْرِكَ.

وَاعْلَمْ أَنَّ فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ وَفِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ؛ فَأَنْزِلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ، خُذْ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَلَالًا كُنْتَ قَدْ زَهَدْتَ فِيهَا، وَإِنْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يَكُنْ فِيهِ وَزْرٌ، فَأَخَذْتَ كَمَا أَخَذْتَ مِنَ الْمَيْتَةِ، وَإِنْ كَانَ الْعِتَابُ فَإِنَّ الْعِتَابَ يَسِيرٌ.

« عرض کردم : مرا نصیحت و اندرزی کن ای پسر رسول خدا ! فرمود : بلی ، برای سفری که در پیش داری خود را آماده ساز ، و توشه‌این سفر را قبل از آنکه زمان کوچ کردن در رسد و آهنگ رحیل بنوازند مهیا کن .

و بدان که تو به دنبال دنیا می‌روی و طلب آن را می‌کنی درحالی‌که مرگ تو را تعقیب نموده و طلب تو را می‌نماید . و همّ و اندوه و اندیشه و تفکّر روزی را که هنوز نیامده است بار مکن بر روزی که آمده و تو در آن هستی .

و بدان که تو از اموال دنیا هیچ چیزی را زیادی از قوت خودت کسب نمی‌کنی مگر آنکه در آن چیز خازن و نگهدار برای غیر خودت بوده‌ای !

و بدان که در آنچه از اموال دنیا از راه حلال بدست می‌آوری حساب است و در حرامش عقاب است و در مشتبهاتش عتاب و سرزنش و مؤاخذه است .

بنابراین این اصل ، دنیا را مانند جیفه و مُرداری فرض کن که به اندازه کفاف در موقع ضرورت از آن برای خود برمی‌داری ؛ پس اگر آنچه اخذ نموده‌ای از حلال باشد ، تو در این امر طریق زهد و قناعت پیشه داشته‌ای و از عهده حساب کمتری برآمده‌ای ؛ و اگر آنچه را از دنیا برمی‌داری از حرام باشد ، دیگر دچار وزر و تبعات و مؤاخذه نشده‌ای ، چون از میته به قدر ضرورت برداشته‌ای نه زیاد بر آن ؛ و اگر از موارد مشتبه باشد که مورد عتاب واقع می‌شوی ، دچار عتاب

کمتری شده ای!»

وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ
تَمُوتُ غَدًا

وَإِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَهَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ، فَاخْرُجْ مِنْ ذَلِكَ
مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

وَإِذَا تَارَعْتَكَ إِلَى صُحْبَةِ الرَّجَالِ حَاجَةً، فَاصْحَبْ مَنْ إِذَا
صَحِبْتَهُ زَانِكَ، وَإِذَا خَدَمْتَهُ صَانِكَ، وَإِذَا أَرَدْتَ مِنْهُ مَعُونَةً أَعَانِكَ،
وَإِنْ قُلْتَ صَدَقَ قَوْلِكَ، وَإِنْ صُلْتَ شَدَّ صَوْلِكَ وَإِنْ مَدَدْتَ يَدَكَ
بِفَضْلِ مَدَّهَا، وَإِنْ بَدَتْ عَنْكَ تَلَمَّةٌ سَدَّهَا، وَإِنْ رَأَى مِنْكَ حَسَنَةً
عَدَّهَا، وَإِنْ سَأَلْتَهُ أَعْطَاكَ، وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَاكَ، وَإِنْ نَزَلَتْ
إِخْدَى الْمَلِمَاتِ بِهِ سَاءَكَ.

مَنْ لَا تَأْتِيكَ مِنْهُ الْبَوَائِقُ، وَلَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ مِنْهُ الطَّرَائِقُ، وَ
لَا يَخْذُلُكَ عِنْدَ الْحَقَائِقِ، وَإِنْ تَنَازَعْتُمَا مُنْقَسِمًا^۱ أَثَرَكَ.

«برای دنیای خود چنان عمل کن که گویا تو اِلَى الْأَبَدِ در دنیا
بطور جاودان زیست می کنی و برای آخرت چنان عمل کن که گویا تو
فردا خواهی مرد!

و اگر اراده داری که عزیز بشوی بدون عشیره و یاران، و صاحب
هیبت گردی بدون قدرت و سلطنت، پس برای حصول این مقصود از
پستی و کاستی معصیتِ خدا خارج شو، و در بلندی و رفعت طاعت
خداوند عَزَّوَجَلَّ درآ.

۱ - در کتاب «معانی السَّبَطِينِ» مُفْتَسِّمًا ضبط کرده است

و اگر حاجتی تو را وادار کند که ناچار با افرادی مصاحبت و همنشینی کنی، پس برای خود مصاحب و همنشینی اختیار کن که این مصاحبت موجب زینت و احترام تو گردد، و اگر او را خدمت کنی تو را حفظ کند، و اگر از او کمکی بخواهی تو را کمک کند، و اگر سخنی گوئی گفتار تو را تصدیق کند و صحه بگذارد، و اگر با کسی بخواهی در اُفتی و با شدت رفتار کنی صولت تو را محکم کند، و اگر بخواهی دستت را به کرم و عطا دراز کنی مانع این نشود بلکه خود در این امر مساعدت نماید، و اگر در تو فتور و رخنه‌ای پیدا شد فوراً آن را ببندد و مسدود کند، و اگر از تو نیکی ببیند آن را به حساب آورد و دستخوش نسیان قرار ندهد، و اگر تو از او چیزی خواستی به تو بدهد، و اگر در مواقع ضرورت و نیاز از خواستن امتناع ورزیدی خود او ابتدا به دادن کند، و بدون سؤال رفع ضرورت و حاجت از تو بنماید، و اگر بعضی از حوادث و ناملازمات بر او وارد شود، مراتب دوستی تو با او چنان باشد که تو را به رنج و ناراحتی اندازد.^۱

آن رفیقِ همنشین، کسی باشد که از ناحیه او هیچگاه ناراحتی و

۱- در نسخه «بحار» طبع کمپانی و طبع حیدری چنین آورده است که :
وَإِنْ تَزَلَّتْ إِحْدَى الْمُلِمَّاتِ بِه سَاءَ كَ .

و لذا ما بدون تصرف همان را در اینجا ترجمه کردیم ولیکن در کتاب «معالی السبطين» که او هم از «بحار» نقل کرده است اینطور آورده است که :
وَإِنْ تَزَلَّتْ بِكَ إِحْدَى الْمُلِمَّاتِ وَاسَاكَ .

یعنی اگر به تو بعضی از شدائد و گرفتاری‌های روزگار برسد مواسات کند. والبتّه این معنی صحیح‌تر و مناسب‌تر است .

گرفتاری به تو نرسد، و راه‌های زندگی بر تو تغییر نپذیرد، و در مواقع وصول به واقعیّات و حقائق تو را تنها و ذلیل و مخدول نگذارد و اگر در چیزی که باید بین شما قسمت گردد، نوبت به منازعه رسید و در تقسیم دچار گفتگو و جدال شدید، تو را بر خود مقدم دارد.»

جَنَادَه به دنبال این مطلب می‌گوید: پس از آنکه حضرت مجتبی علیه‌السّلام این مواعظ را بیان فرمودند نَفْسشان قطع و رنگ آن حضرت زرد شد تا حدّیکه چنین پنداشتم که در هماندم جان خواهد داد.

در این حال حضرت امام حسین علیه‌السّلام با اُسودبن اَبی‌الْأَسود داخل شدند و سیدالشّهداء خود را به روی برادر انداخت و سر و صورت او را بوسید، و سپس در نزد او نشست، و هر دو بایکدیگر به نجوی و آهستگی سخنانی گفتند. و اَبوالْأَسود ناگاه گفت: **إِنَّا لِلَّهِ** روح حضرت حسن به عالم باقی شتافت.

و حضرت امام حسن به برادرشان حضرت امام حسین علیهماالسّلام وصیّت کردند؛ و رحلتشان در روز پنجشنبه آخر ماه صفر سنّه پنجاه از هجرت بود، در حالیکه چهل و هفت سال داشتند و در بقیع دفن شدند.^۱

آن حضرت بواسطه زهری که **جُعْدَه** - که دختر **أشعث بن قیس**

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، جلد دهم، ص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ و طبع

حیدری، جلد ۴۴، ص ۱۳۸ تا ص ۱۴۰؛ و این روایت را در «معالی السّبّطین فی

أحوال السّبّطین» درص ۳۴ از «بحار الانوار» روایت کرده است.

کِنْدی است - به دستور معاویه به حضرتش خورانید ، به شهادت رسید . جعده دختر اُم فروه خواهر ابوبکر است و دختر عمّه عائشه است .

مرحوم صدوق روایت می کند از محمد بن ابراهیم بن اسحاق از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از حضرت امام رضا از پدرش موسی بن جعفر ، از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسن بن علی علیهم السلام که فرمود : چون وفات حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام رسید گریه کرد .

فَقِيلَ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَبْكِي وَمَكَائِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِي أَنْتَ بِهِ، وَقَدْ قَالَ فِيكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا قَالَ، وَقَدْ حَجَّجْتَ عَشْرِينَ حَجَّةً مَاشِيًا، وَقَدْ قَاسَمْتَ رَبَّكَ مَالِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى التَّغَلَ وَالتَّغَلَ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا أَبْكِي لِحَصَلَتَيْنِ لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَفِرَاقِ

الْأُجْبَةِ^۱.

« به آن حضرت عرض کردند : ای پسر رسول خدا ! شما چگونه گریه می کنید ، در حالیکه منزلت شما با رسول الله این چنین منزلتی است ، و رسول الله درباره شما آن چنان و آن چنان فرموده است ، و دیگر آنکه شما بیست بار با پای پیاده برای ادای مناسک حج به

۱- «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ، ص ۱۳۳ و ۱۳۴ ؛ و «عیون أخبار

الرضا» طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۱۹۷

بیت الله الحرام رفته‌اید، و سه بار، تمام مال خود را با فقرا بالمُنَاصِفِه تقسیم نمودید حتی از تقسیم نعل‌های خود دریع نمودید؟

حضرت فرمود: گریه من برای دو چیز است: یکی برای هَوْلِ مُطَّلَع، دهشت و اضطرابی که در حال تجلی مقام حضرت احدیت

دست می‌دهد. دوم برای فراق أُحِبِّهِ و دوری محبّان و محبوبان من. «
 وَ دَخَلَ عَلَيْهِ أَحْوَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: كَيْفَ تَجِدُ
 نَفْسِكَ؟ قَالَ: أَنَا فِيءِ آخِرِ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْآخِرَةِ
 عَلَى كُرْهِ مِثِّي لِفِرَاقِكَ وَ فِرَاقِ إِخْوَتِي. ثُمَّ قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ عَلَيَّ
 مَحَبَّةِ مِثِّي لِلِقَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ
 فَاطِمَةَ وَ جَعْفَرَ وَ حَمْزَةَ. ثُمَّ أَوْصَى إِلَيْهِ»^۱.

۱- «بحار» ج ۱۰، ص ۱۳۳، ط - کمپانی، از «عیون المعجزات»:

«برادرش امام حسین علیه‌السلام بر او وارد شد پس عرضه داشت:

خودت را چگونه می‌یابی؟

امام حسن علیه‌السلام فرمود: من در آخرین روزا ز دنیا و اولین روز از آخرت هستم در حالیکه مفارقت و جداشدن از تو و برادرانم بر من مکروه است. سپس فرمود: استغفرالله؛ درحالیکه دوستدار و علاقمند به ملاقات و دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و فاطمه و جعفر و حمزه هستم.

سپس آن حضرت به برادر خود وصیت نمود.

مجلس شانزدهم

امید عفو در باره مستضعفینی که راه و وصول به حقایق را ندارند

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ١

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ
 قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً
 فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا * إِلَّا
 الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَظِيلُونَ جَنَّةً وَ
 لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا * فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ
 عَفُوًّا غَفُورًا .

(آیات نود و هفتم تا نود و نهم ، از سوره نساء : چهارمین سوره از

قرآن کریم)

فقهاء شیعه رضوان الله عليهم بلکه جميع فقهای اسلام اتفاق

۱- مطالب گفته شده در روز شانزدهم ماه مبارک رمضان .

و اجماع نموده‌اند بر آنکه جمیع تکالیف إلهیه مشروط به علم و قدرت است، و این دو صفت را از شرائط عامه تکلیف می‌دانند؛ بدین معنی که اختصاص به بعضی از اوامر یا نواهی حضرت پروردگار ندارد، بلکه در تمام تکالیف باید در مکلفین این دو شرط متحقق باشد تا آنکه تکلیف درباره آنها تحقق یابد و یا منجز گردد.

اما درباره علم استدلال می‌کنند اولاً به آیه کریمه:

وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا^۱.

«روش و سنت ما نیست که عذاب کنیم مگر پس از آنکه پیامبری

را بفرستیم و حجّت را تمام کنیم.»

و به آیه کریمه:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بَلِّغْهُمْ قَوْمَهُ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ
مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^۲.

«و ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش تا آنکه برای آنان روشن سازد (احکام و تکالیف و سنن و آداب و اخلاق و عقائد و توحید را بیان کند) و پس از بیان نمودن و اتمام حجّت، خداوند افرادی را که مخالفت کنند به اراده خود گمراه کند و افرادی را که اطاعت نمایند به اراده خود هدایت فرماید.»

و به آیه کریمه:

۱- ذیل آیه ۱۵، از سوره ۱۷: الإسراء

۲- آیه ۴، از سوره ۱۴: إبراهيم

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ.^۱

«برای آنکه هرکس که بواسطه معصیت و گناه به هلاکت رسد ، از روی حجّت و دلیل باشد ؛ و هرکس که بواسطه اطاعت و حصول ثواب زنده می‌گردد ، نیز از روی حجّت و دلیل باشد.»

و به آیه کریمه :

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلُ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ.^۲

«و اگر ما ایشان را هلاک می‌کردیم قبل از بینه و تمامی بیان و حجّت ، در مقام اعتراض برآمده و می‌گفتند : ای پروردگار ! چرا تو پیامبری نفرستادی تا ما از آیات تو علم و اطلاع حاصل نموده و متابعت آنها را بنمائیم پیش از آنکه عذاب تو به ما برسد و ما را دستخوش ذلّت و بدبختی قرار دهد ؟»

و نیز به بسیاری از آیات که در آنها لفظ «بینه» بکار رفته و عذاب خدا را در امت‌های پیامبران گذشته منوط و مشروط به آن نموده است . و نیز استدلال می‌کنند به «حدیث رفع» و اصل این حدیث شریف در «خصال»^۳ شیخ صدوق ، در باب التسعة ؛ و در «أصول کافی»^۴ در باب ما رُفِعَ عَنِ الْأُمَّةِ طَيِّبٌ ؛ و در

۱- قسمتی از آیه ۴۲ ، از سوره ۸ : الأنفال

۲- آیه ۱۳۴ ، از سوره ۲۰ : طه

۳- «خصال» طبع حروفی ، ص ۴۱۷

۴- «أصول کافی» جلد دوم ، ص ۴۶۲ و ۴۶۳

«تحف العقول»^۱؛ و در «وسائل الشیعة»^۲ از شیخ صدوق می‌باشد. گرچه در الفاظ این حدیث مختصر اختلافی وجود دارد لیکن در معنی با یکدیگر اختلافی ندارند. و ما این روایت را در اینجا طبق الفاظ وارده در کتاب «خصال» می‌آوریم:

شیخ صدوق گوید: حدیث کرد ما را محمد بن أحمد بن یحیی عطار از سعد بن عبدالله از یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از حریر بن عبدالله از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ: الْحَطَأُ وَ النَّسْيَانُ وَ مَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَاسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَقَةٍ.

«از امت من مؤاخذه و عذاب درباره‌ی نه چیز برداشته شده است: اول: کارهایی را که از روی خطا بجا می‌آورند و در عمل به آن تعمّدی ندارند و از روی قصد نمی‌کنند. دوم: کارهایی را که از روی فراموشی و نسیان بجا می‌آورند و در حال توجّه و یادآوری نیستند.

۱- «تحف العقول» ص ۵۰

۲- «وسائل» کتاب الصلوة، ج ۱، ص ۵۱۶، از طبع امیر بهادر، باب عدم بطلان الصلوة بترک شیء من الواجبات سهواً أو نسياناً أو جهلاً أو عجزاً عنه أو خوفاً أو إكراهاً عدا ما استثنى بالنص

۳- ضبط صحیح «احمد بن محمد» است، چنانکه «وسائل الشیعة» هم که از «خصال» نقل نموده به همین صورت ضبط کرده است.

سوّم : کارهائی را که از روی اکراه بجای آورند ؛ یعنی خود میل بجا آوردن آنها ندارند ولیکن شخص دیگری آنان را به این عمل اکراه می کند مثل آنکه ظالمی می گوید : اگر روزه ماه رمضان را نخوری تو را می کشم .

چهارم : کارهائی را که ندانسته به جای می آورند ؛ مثل آنکه نمی دانند که از طرف خدا فلان تکلیف وارد شده است و ترک می کنند ؛ اگر این ندانستن مستند به تقصیر خود آنان نبوده باشد .

پنجم : کارهائی را که از عهده آنان خارج است و قدرت و توانائی آن را ندارند .

ششم : کارهائی را که از روی اجبار و ضرورت انجام دهند ؛ مثل آنکه ظالم مقتدری آنان را بخواباند و در ماه رمضان آب درحلق آنان بریزد ، یا در امور زندگی و معیشت - که خارج از مقدار کفاف نباشد - ضرورت اقتضا کند که قرض ربّوی بگیرند .

هفتم : حسد کردن است در دل ، بدون آنکه این حسد را اظهار نماید و در خارج وسائل سلب آن نعمتی را که بر اساس آن به محسود حسد برده است به کار برد .

هشتم : به فال بدگرفتن ؛ چون انسان نباید هیچ چیز را به فال بد بگیرد و روی آن ترتیب اثر دهد ، و هر وقت در دلش فال بدی آمد باید اعتنا نکند و بر عکس آنچه را که فال زده عمل کند و دنبال کار را بگیرد ؛ ولی ورود فال بد در دل بدون اختیار و بدون ترتیب اثر ، گناه ندارد و مورد مؤاخذه واقع نخواهد شد .

نهم: بعضی از خطوراتی که بر دل او می‌زند و دربارهٔ مبدأ آفرینش جلّ و عزّ شکّ می‌کند و مثلاً با خود می‌گوید: این مخلوقات را خدا خلق کرده پس خالق خدا کیست؟ و نظیر این قسم تفکراتی که خلاف واقع و راجع به ارتباط عالم خلق با عالم ربوبی است.

این خطورات اگر که بدون اختیارگاهی عارض شود و انسان به زبان نیاورد و بازگو نکند مؤاخذه و گناه نخواهد داشت.»

باری در اینجا یک موضوع تذکّرش لازم است و آن اینکه: عدم تکلیف تجیزی و عدم مؤاخذه و عقاب در صورت عدم علم به احکام، در صورتی است که مکلف در مقام تفحص از دلیل برآمده و أحياناً برخورد به دلیل نکرده است، و اما در صورت تقصیر و دنبال دلیل نرفتن و در مقام فحوص برنیامدن، در این صورت عقاب و مؤاخذه به جای خود باقی است گرچه مکلف نسبت به حکم جاهل باشد.

و ما برای نمونه در اینجا به ذکر چند حدیث می‌پردازیم:

اول: در «محاسن» شیخ برقی روایت کرده است از پدرش از یونس بن عبدالرحمن از ابوجعفر أحول - که همان محمد بن نعمان مؤمن الطّاق بوده باشد - از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السّلام که فرمودند:

لَا يَسَعُ النَّاسَ حَتَّى يَسْأَلُوا أَوْ يَتَفَقَّهُوا^۱.

۱- «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظلم، ص ۲۲۵؛ و «بحار

الأنوار» ج اول - کمپانی، باب طلب العلم، ص ۵۷، از «محاسن»

«مردم در اختیار و گشایش نیستند که دنبال احکام و مسائل و معارف دین نروند و بدین جهت به علّت نداشتن علم عمل نکنند؛ بلکه حتماً باید یا بروند و بپرسند و از علماء اخذ کنند، و یا خود به مرتبه فقاّهت و اجتهاد برسند.»

و به این روایت شریفه می‌توان استدلال کرد بر لزوم تقلید برای افرادی که قوه استنباط احکام را ندارند، و انحصار حکم بطور کلی در تقلید یا اجتهاد، و عدم جواز احتیاط کما ذهب إلیه المشهور^۱.

۱- نظر حقیر در کیفیت عمل، عدم جواز احتیاط است فی الجمله کما ذهب إلیه المشهور. و برای این مدّعی أدله‌ای موجود است که محلّ آن در فقه باید ذکر شود و عمده آن دو وجه است:

اول عدم تعارف این قسم از احتیاطات در زمان معصومین است، خصوصاً إذا لزم التکرار فی العبادة.

دوم اینکه عبادت از روی احتیاط مقرون به شک و تردید در نیت است؛ و این حال تردید کم‌کم منجر به وسواس می‌گردد و قاطعیّت را از مؤمن می‌گیرد و عبادتی که باید نتیجه‌اش تقرّب باشد نتیجه بعکس می‌دهد، و مؤمن را پیوسته دو دل و در وادی احتمال و تردید که محلّ شیطان و ورود خواطر او است نگاه می‌دارد و این همان بُعدی است که صد در صد خلاف راه یقین و تقرّب است.

و بطور کلی دأب و سنت اسلام بر این است که افراد امت را در اعمال خود قاطع گرداند و از ریب و شک خارج کند؛ زیرا بالأخره کثرت ریب و تردید در اعمال به حالت شک و تردید در نفوس سرایت نموده و نسبت به صاحبان آن حالت نزل و اضطراب پدید می‌آورد، و این حالت از امراض مهلکه نفس است و موجب یأس از رحمت خدا خواهد شد؛ زیرا دائماً هر عملی را که انجام می‌دهد نمی‌داند آیا این مورد تکلیف و مقرّب است یا نه؟

و لذا هیچ در دوران امامت ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم دیده نشده، ☞

دوم: نیز در «محاسن» احمد بن محمد بن خالد برقی روایت می‌کند از پدرش و موسی بن قاسم از یونس بن عبدالرحمن از بعض اصحاب آن دو نفر، که او گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام سؤال شد:

هَلْ يَسَعُ النَّاسَ تَرْكُ الْمَسْأَلَةِ عَمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: لَا.

«آیا مردم در اختیار و گشایش هستند که در اموری که بدان محتاجند و مورد عمل آنهاست از رجوع به امام و اهل علم خودداری نموده و سؤال را ترک کنند؟ حضرت فرمود: نه.»

در این روایت نیز لزوم و وجوب تقلید صریحاً بیان شده است.

سوم: نیز در «محاسن» از برقی از حسین بن یزید نوفلی از اسمعیل بن ابی زیاد سکونی از حضرت امام جعفر صادق از پدرانش علیهم‌السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«و دأب اصحاب و فقهاء هم نبوده است که شخصی را که مثلاً در نمازهای خود تردید دارد او را وادار به إعاده یا قضاء بنمایند و مثلاً به شخصی که نمازهای خود را ادا کرده و در صحت آن شک دارد او را از باب احتیاط ترغیب به قضاء آنها بنمایند؛ بلکه همیشه امر قاطعانه به نوافل نموده‌اند و گفته‌اند که: نوافل جبران کمبود نمازهای فریضه را می‌نماید؛ چنانچه از روایات وارده در این باب بخوبی معلوم است که فقط در صورت ترک نماز امر به قضاء نموده‌اند، و حتی در صورت ترک نوافل امر به قضاء آنها نموده‌اند.»

۱- «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الطُّلَم، ص ۲۲۵؛ و «بحار

الأنوار» ج ۱ - کمپانی، باب طلب العلم، ص ۵۷

أَفْ لِكُلِّ مُسْلِمٍ لَا يَجْعَلُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ يَوْمًا يَتَّقَهُ فِيهِ أَمْرَ دِينِهِ
وَيَسْأَلُ عَنْ دِينِهِ . وَرَوَى بَعْضُهُمْ : أَفْ لِكُلِّ رَجُلٍ .^۱

«اف باد بر هر مسلمانی که در بین ایام هفته یکروز را برای امور دینی خود از پرسیدن مسائل و تفقه در علوم و معارف آن قرار ندهد . و بعضی روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود : اف باد بر هر مردی .»
چهارم : شیخ مفید در «مجالس» در تفسیر آیه مبارکه : قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ^۲ حدیث کرده است از ابوالقاسم جعفر بن قولویه از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم از مسعدة بن زیاد از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام در وقتی که از آن حضرت از تفسیر گفتار خدای تعالی فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ سؤال شد شنیدم که فرمود :

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْعَبْدِ : أَكُنْتَ عَالِمًا ؟ فَإِنْ قَالَ : نَعَمْ قَالَ لَهُ : أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ ؟ وَإِنْ قَالَ : كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ : أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ ؟ فَيُخَصِّمُهُ فِتْلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ .^۳

«چون روز قیامت فرا رسد در مقام سؤال و عرض ، حضرت پروردگار به بنده خود خطاب می‌کند : آیا در مسائل و احکام و معارف

۱- همان مصدر

۲- صدر آیه ۱۴۹ ، از سوره ۶ : الأنعام

۳- «أمالی» مفید ، طبع نجف ، مجلس سی و پنجم ، ص ۱۷۲ ؛ و «بحار

الأنوار» کمپانی ، جلد اول ، باب طلب العلم ، ص ۵۷

دینیۀ خود که راجع به اعمال تو بود علم داشتی ؟

اگر در جواب بگویند : بلی علم داشتیم ! خداوند می گویند : پس چرا عمل نکردی به آنچه علم داشتی ؟

و اگر در پاسخ بگویند : علم نداشتم ! خداوند می گویند : پس چرا یاد نگرفتی تا اینکه بتوانی عمل کنی ؟ و چون در این مخاصمه و این طرز محاجه ، بنده محکوم می گردد پس همیشه حجّت و برهان بالغه اختصاص به خدا دارد .»

تا اینجا آنچه را که بیان شد به لزوم علم بود .

و اما راجع به لزوم قدرت در تحقق تکالیف الهیه ، و علاوه بر قدرت عقلی ، قدرت شرعی که همان سعه و عدم پیدایش عسر و حرج باشد ، می توان به آیاتی از کلام الله مجید استدلال نمود :

۱- وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ^۱.

«و حَقّاً که خداوند شما را مورد عفو و مغفرت خود قرار داد ، و

خدا همیشه نسبت به مؤمنان دارای فضل است .»

فضل به معنای زیادی است ؛ یعنی بیشتر از مقدار قدرت إفاضه می کند و پیوسته آنان را در سعه نگه می دارد و همیشه در برابر تکالیف خود مقداری از تحمّل و توان را برای مؤمنان باقی می گذارد .

۲- إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

لَا يَشْكُرُونَ^۲.

۱- ذیل آیه ۱۵۲ ، از سوره ۳ : ءآل عمران

۲- ذیل آیه ۲۴۳ ، از سوره ۲ : البقرة ؛ و ذیل آیه ۶۱ ، از سوره ۴۰ : غافر

«به درستی که خداوند دارای فضل و اعطای زیادی است به تمام مردم ولیکن اکثریت مردم سپاسگزار نیستند.»

۳- وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ^۱.

«ولیکن خداوند دارای مقام فضل و اعطای زیادی نسبت به تمام عالمیان است.»

و نظیر این آیات که پروردگار را با صفت «فضل» توصیف نموده است، در قرآن کریم بسیار است.

البته همانطور که یکی از مصادیق «فضل» عطا نمودن بیش از مقدار حقّ پاداش است، یکی از مصادیق آن نیز کمتر از مقدار قدرت عقلی تکلیف نمودن و برای مُکَلَّف سعه و گشایش و طاقتی باقی گذاردن است.

۴- يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ^۲.

«خداوند پیوسته برای شما آسانی و سهولت در اوامر و تکالیف خود را خواسته است و هیچگاه برای شما سختی و عسرت و در مضیقه افتادن را نخواسته است.»

۵- مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^۳.

«خداوند نخواسته است که برای شما مشکلات و سختیها را

۱- ذیل آیه ۲۵۱، از سوره ۲: البقرة

۲- قسمتی از آیه ۱۸۵، از سوره ۲: البقرة

۳- ذیل آیه ۶، از سوره ۵: المائدة

قرار دهد، ولیکن خواسته است که شما را از هر آلودگی پاک و تطهیر کند و نعمتش را بر شما تمام نماید، امید است که شما سپاسگزار باشید.»

۶- هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ.^۱

«خداوند شما را برگزید، و از میان جمیع امت‌ها انتخاب فرمود و در احکام و سنت‌های دینی برای شما تکلیف سخت و دشوار قرار نداد؛ این آئین پدر شما ابراهیم است که از قبل شما را مسلمان نامیده است.»

۷- لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَاءً آتَاهَا.^۲

«خداوند به صاحب نفسی تکلیف ننموده است مگر به مقداری که از قدرت و توان به او عنایت نموده است.»

۸- لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.^۳

مفاد این آیه تقاضاها و تمناهایی است که در شب معراج

۱- قسمتی از آیه ۷۸، از سوره ۲۲: الحج

۲- قسمتی از آیه ۷، از سوره ۶۵: الطلاق

۳- آیه ۲۸۶، از سوره ۲: البقرة

رسول الله صلی الله علیه و آله از پروردگار عظیم الشان نمودند، و خداوند رحیم آن دعاها و درخواستها را برآورد؛ چنانکه در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» و در «تفسیر عیّاشی» وارد است که: چون در شب معراج رسول الله به آسمانها عروج نمودند، در ضمن مطالبی که بین ایشان و مقام عظمت حضرت پروردگار جلّ و عزّ ردّ و بدل شد، یکی همین درخواستهایی بود که خداوند به دل پیغمبر الهام فرمود که از خدا بخواهد و پیغمبر نیز خواست و خدا آن خواهشها را مستجاب نمود، پس از آنکه خداوند تکلیف را مشروط به مقدار وّسع تقدیر فرموده بود.

پیغمبر چنین درخواست نمود که: ای پروردگار ما! ما را مورد مؤاخذه خود قرار مده، اگر ما در امری از امور نسیان کردیم و فراموش نمودیم یا آنکه خطا و اشتباه کردیم!

پروردگار خطاب فرمود: من تو را مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهم. پیغمبر درخواست نمود که: ای پروردگار ما! کارهای سخت و مشکل را برعهده ما قرار نده، از آن کارهای سخت و مشکلی که بر امت‌های پیامبرهای گذشته قرار دادی!

پروردگار خطاب فرمود: کارهای سخت را برعهده تو قرار نمی‌دهم.

پیغمبر درخواست نمود که: ای پروردگار ما! بر ما تحمیل مکن کارهایی را که ما طاقت حمل آن را نداریم، و از ما درگذر و پیامر ما را و رحمت خود را بر ما بفرست، تو یگانه سیّد و صاحب اختیار و

مولای ما هستی، و پس از این ما را بر گروه کافران پیروز گردان! پروردگار خطاب فرمود: من این تقاضاهای تو را برآوردم و این خواسته‌ها را به تو و به امت تو دادم.

و سپس حضرت صادق علیه‌السلام که راوی این حدیث هستند فرمودند: هیچ میهمانی گرمی‌تر از رسول خدا بر خداوند تعالی وارد نشده است که چنین خصلت‌هایی را از خدا طلب کند و خدا قبول فرماید.^۱

حال که دانستیم تکالیف الهیه مشروط به علم و قدرت است، بنابراین در روز بازپسین و یا در عالم برزخ از افرادی که قدرت بر انجام تکالیف را نداشته‌اند، و یا در فرا گرفتن آن مقصر نبوده بلکه قاصر بوده‌اند و بالتیجه مخالف اوامر حاصل شده است، مؤاخذه و یا عذابی صورت نخواهد گرفت.

یکی از دستجاتی که امید عفو درباره آنان است مستضعفین هستند؛ ولی آن دسته از مستضعفین که راه وصول به حقائق را ندارند. پس مستضعفین نیز به دو گروه منقسم می‌شوند:

۱- قسمتی است از حدیث طویلی که در «تفسیر علی بن ابراهیم» در اول سورة اسرا (ص ۳۶۸ تا ص ۳۷۷ از طبع سنگی) راجع به معراج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است و این فقرات از آن را در ص ۸۶ ضمن تفسیر همین آیه ۲۸۶ سورة بقره آورده است؛ و «تفسیر عیاشی» ضمن تفسیر همین آیه ج ۱، ص ۱۵۸، و در «بحار الأنوار» در جلد ششم - کمپانی که در احوالات رسول الله است در باب معراج در ص ۳۷۷، از «تفسیر علی بن ابراهیم» و در ج ۱۸، جزء دوم، ص ۱۶۴ از «تفسیر عیاشی» آورده است.

اول مستضعفینی که راه وصول به حقائق را دارند .

دوم مستضعفینی که راه وصول به حقائق را ندارند .

و برای توضیح این معنی ناچاریم نخست لفظ مستضعف را

تفسیر بنمائیم :

مستضعفین در لغت قرآن کسانی هستند که در روی زمین مورد تعدی و غلبه افراد ستمگری قرار گرفته و در نتیجه سیطره و استیلای آنان ، اختیار و آزادی خود را از دست داده و در تحت قیمومت آن طائفه ستمگر قرار گرفته‌اند .

و مستکبرین در مقابل مستضعفین ، افرادی هستند که بر اساس سرکشی و بلند پروازی پیوسته در صدد تجاوز به حقوق و لایه مردم ضعیف بوده و با انواع حیَل و خدعه‌ها آنان را مورد تعدی و تجاوز قرار می‌داده‌اند .

پس استکبار در مقابل استضعاف است ؛ و در قرآن کریم از مستکبرین به لفظ **مَلَأَ** هم تعبیر شده است ؛ یعنی افرادی که از نقطه نظر شخصیت‌های اجتماعی جائزانه ، و موقعیت‌های ظالمانه خود پُر بوده و نقطه خالی به جای نگذارده بودند .

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ
طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدْبِحُ أَنْبَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ
مِنَ الْمُفْسِدِينَ * وَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ
وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ .^۱

۱- آیه ۴ و ۵ ، از سوره ۲۸ : القصص

«بدرستیکه فرعون در روی زمین سرکشی نمود و ساکنین روی آنرا دسته دسته منقسم نمود و بر یک دسته از آنان تعدی و تجاوز نموده سیطره و استیلا یافت و آنانرا در چنگال قدرت و قهرخویش ضعیف و فاقد ارزش و قدرت نمود، بطوریکه پسران آنها را سر می‌برید و زنان آنان را نگاه می‌داشته به بیگاری و أحياناً به أعمال منافی عفت و امیداشت، و حقاً که فرعون از مفسدین در روی زمین بود. و دأب و سنت اختیاریه ما بر آن مقرر شده است که: بر کسانی که در روی زمین ضعیف شمرده شدند و مورد استضعاف قرار گرفتند عنایت خود را مبذول داشته و آنان را در روی زمین از پیشوایان قرار دهیم، و آنان را وارث زمین و قدرت‌های مُسخره در آن گردانیدیم.»

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ .^۱

«مردم جاه‌منش و بلندپرواز مستکبر از قوم صالح پیامبر خدا، به آن دسته از مستضعفینی که به آن حضرت ایمان آورده بودند گفتند: آیا شما می‌دانید که صالح از طرف پروردگارش به پیامبری فرستاده شده است؟

آنها در پاسخ گفتند: ما به تمام آنچه را که صالح از طرف خدا آورده است ایمان داریم.

مردم مستکبر و متعدی به حقوق ضعیفان گفتند: ما به تمام آن

۱- آیه ۷۵ و ۷۶، از سوره ۷: الأعراف

چیزهائی که شما به آنها ایمان آورده‌اید کافر هستیم!»
 وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ
 بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ
 لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ
 صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ * وَقَالَ
 الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا
 أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا التَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ
 جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْتَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ ۱.

این آیات راجع به مستضعفینی است که راه وصول به حقائق را دارند و معهذا کوتاهی کرده‌اند.

«ای پیامبر ما! کاش می‌دیدى افراد مستکبر و مستضعف از ستمگران را که بر نفس‌های خود ستم نموده، و هر دو دسته در پیشگاه پروردگارشان روز قیامت در مقام عرض و سؤال، بازداشت شده‌اند که چگونه بعضی از آنان می‌خواهند جرم و گناه را به گردن دیگری اندازند.

مردم مستضعف (که مورد تعدی و تجاوز در حقوق خود از طرف مستکبرین قرار گرفته و می‌توانسته‌اند یا رفع ستم نموده و از زیر بار استکبار آنان خارج شوند و خود را از استضعاف به درآورند، و یا لأقل مهاجرت و کوچ کنند از آن محل به محل امن و امانی که

۱- ذیل آیه ۳۱ و آیه ۳۲ و ۳۳، از سوره ۳۴: سبأ

آزادانه بتوانند تکالیف الهیه را بجای آورند ، ولی کوتاهی نموده و در تحت قیومت و استکبار آنان بوده‌اند) به مردمان مستکبر می‌گویند : گناهی که ما نمودیم به گردن شماست ، چون اگر شما نبودید و بر ما تسلط نداشتید هر آینه ما ایمان می‌آوردیم و به اعمال دینیّه خود مشغول می‌شدیم !

مردمان بلندمنش و مستکبر در پاسخ به مستضعفین می‌گویند : آیا ما به اجبار و اضطرار شما را از راه هدایت باز داشتیم ، بعد از آنکه شما با عقل‌های خود حق را شناختید و حجّت‌های الهیه بر شما فرود آمد ؟ نه ، بلکه خود شما به سوء اختیار از تعلیمات و تبلیغات ما تبعیت نمودید و بنابراین خود شما مجرم خواهید بود .

در این حال گروه مستضعفین به گروه مستکبرین می‌گویند : بلکه گرفتاری‌های روزگار و موقعیت تاریخ و اقتضائات و امکاناتی که زمان برای ما پیش آورد و شما ما را بدین اعمال زشت امر نمودید ، موجب آن شد که خدا را فراموش کنیم و برای او در امور زندگی شرکاء و آندادی از قبیل رؤساء ظالم و حُکّام جائر و غیر ذلک قرار دهیم تا بالأخره از راه توحید و ایمان و صراط مستقیم منحرف شده طریق ضلالت را بییمائیم .

آری ، آنان چون طلیعه و آثار عذاب را - که در نتیجه عملشان عائد آنها می‌گردد - مشاهده نمودند در دل خود اسف خورده و ندامت و پشیمانی تمام سویدای ضمیر آنان را می‌گیرد .

و فرشتگان غضب الهی غل‌ها و زنجیرهای گران بار را در

گردن‌های کافران قرار خواهند داد و به آنها می‌گویند: این جزا و پاداش مگر غیر از همان اعمالی است که شما در دنیا انجام می‌داده‌اید؟»

باری این آیات راجع به مقام عرض در قیامت است؛ ولی به مناسبت لفظ استکبار و استضعاف که در آنها بکار رفته است ما در اینجا، که بحث ما در برزخ و عقاب مستضعفین است، آورده‌ایم گرچه این بحث از جهتی عمومیّت دارد و می‌توان آن را، هم راجع به عذاب برزخی و هم راجع به عذاب قیامتی عنوان نمود.

حال که معنای استضعاف معلوم شد می‌گوئیم:

مستضعفین دو گروه هستند:

اول آنان که می‌توانسته‌اند خود را از استضعاف خارج کنند و بواسطه هجرت، خود را در محلّ امن و امان درآورده و به کارهای دینی خود ادامه دهند.

این افراد مورد مؤاخذه و عقاب واقع خواهند شد، زیرا گرچه در تحت شرایط قیمومت مستکبرین از اعمال دینی خود محروم بوده‌اند، ولی چون قادر به هجرت بوده‌اند پس قادر به اتیان اعمال و تکالیف دینی بوده و به جای نیاورده‌اند.

أصولیون می‌گویند:

الْوَجُوبُ بِالْإِخْتِيَارِ لَا يُتَنَافَى الْإِخْتِيَارَ، وَالْإِمْتِنَاعُ بِالْإِخْتِيَارِ لَا يُتَنَافَى الْإِخْتِيَارَ؛ یعنی: اگر روی مقدمات اختیاریّه انسان کاری را بر خود لازم گرداند یا بر خود محال و ممتنع نماید، این ایجاب و امتناع با اختیاری بودن آن کار تنافی نخواهد داشت.

دوم دسته‌ای از مستضعفین هستند که بهیچوجه قدرت فکری یا قدرت عملی برای خروج از زیر بار ستم مستکبرین را ندارند، و مهاجرت یا اصلاً به فکر و اندیشه آنها نمی‌رسد یا قدرت بر آن را ندارند. آیه‌ای که در قرآن مجید امید عفو را درباره مستضعفین می‌دهد راجع بخصوص این افراد است.

حال بپردازیم به تفسیر آیه مبارکه‌ای که در مطلع گفتار ذکر شد تا ببینیم نکاتی که از آیه استفاده می‌شود چیست؟ و شرائط استضعافی که در صورت تخلف اوامر الهیه مورد رحمت خدا واقع می‌شود کدام است؟

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ
قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً
فَتَهَاجَرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا .

جماعتی از مردم هستند که به سبب مخالفت تکالیف الهیه و عدم تزکیه نفس و تخلق به اخلاق ربانیه و عدم تحصیل معارف شرعیّه و ملکات رحمانیه و لقای حضرت معبود جلّ و تعالی شأنه، به نفس‌های خود ظلم نموده و در نتیجه آن نفوس را در وادی حرمان اسیر و گرفتار و از ترقی و تکامل و وصول به مدارج و معارج انسانیت محروم، و در ظلمتکده بُعد و آثار آن از شهوات و غفلات متوقف ساخته‌اند.

و این محرومیت‌هایی که نصیب آنان شده است به علت استضعاف قوم مستکبری بوده است که آنها را تحت قیمومت خویش

گرفته و با سیطره و غلبه‌ای که بر آنان نموده است آنها را از حقوق و لایه خود که آزادی در بجا آوردن مناسک دینیّه و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه شعائر الهی و تشکیل حکومت حقّه عدل و نصیفت اسلامی بوده است محروم کرده ، و در اعمال و رفتار شخصی و اجتماعی تابع خود نموده است .

فرشتگان قبض ارواح در حالیکه می‌خواهند جان آنانرا بستانند آنها را مخاطب قرار داده می‌گویند : کجا بودید شما و در چه موقعیت و شرائطی قرار داشتید ؟

چون این فرشتگان که بدانها می‌رسند و نفوس تیره و تاریک و محروم و جامد و راکد و تحت فشار کفر قرار گرفته آنها را می‌نگرند ، می‌فهمند که مصیبتی عظیم بر آنان رسیده است و دچار حرمان شدیدی شده‌اند ؛ لذا از روی تعجب - چون این بلا و مصیبت بسیار بزرگ بوده و انسان را از سطح عبودیت خدا ساقط نموده است - می‌پرسند : شما در چه محیط و اجتماعی زیست مینمودید و با چه شرائطی مواجه بودید که اینطور نفوس شما خراب و آسیب دیده است ؟

افرادی که در حال قبض روحند پاسخ می‌دهند : ما از جمله مستضعفان در روی زمین بوده‌ایم ، که این بلا و ابتلا از ناحیه گروه مستکبر - که بر ما چیره شدند - دامنگیر ما شد ، و گرنه ما بخودی خود میل به انحراف نداشتیم و در تحت قیمومت ملت کفر بودن را که موجب سلب نورانیت نفس و سلب عبودیت پروردگار و اطاعت

پیامبرش بود ناگوار می‌داشتیم یا حدّ اقلّ بدان راضی نبوده و خوش نداشتیم!

فرشتگان می‌گویند: چرا شما هجرت نکردید؟ مگر این زمین پهناور خدا گنجایش شما را نداشت؟ می‌خواستید مهاجرت کنید به بلادی که با امن و امان و فراغت خاطر می‌توانستید در آنجا آداب دینی خود را بجای آورید و اقامه نماز کنید و ایتاء زکوة بنمائید و حدود الهیه را جاری سازید و در تحت ولایت و سرپرستی امام معصوم یا حاکم شرع مُطاع و مجتهد فقیه عادل بصیر و خبیر به امور درآئید و تشکیل حکومت و دولت اسلام دهید تا بتوانید اقامه نماز جمعه کنید، تا بتوانید حقّ مظلوم را از ظالم بستانید، تا بتوانید در مأذنه‌ها بدون خوف و تقیه اذان در دهید و با صدای الله اکبر هنگام نمازهای پنجگانه خفتگان را از خواب غفلت بیدار و به مساجد بکشانید.

پس چون مهاجرت به دارالاسلام یا به نقطه‌ای که بتوانید خود تشکیل حکومت اسلامی دهید و به احکام خدا عمل کنید برای شما ممکن بود و اختیاراً هجرت نمودید، مأوی و مسکن شما در جهنّم خواهد بود، و بد بازگشتی است بازگشت بسوی جهنّم.

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا * فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا .

چون در بین مستضعفین جماعتی یافت می‌شوند که تمکن از

مهاجرت ندارند: یا تمکّن فکری و عقلی و یا تمکّن مالی و یا تمکّن بدنی، یا مثلاً عیاداً بالله در نقاط نزدیک و دسترس حکومت اسلامی نیست و قدرت مهاجرت به نقاط دور دست را ندارند، مانند بعضی از مردان و زنان و فرزندان که هیچگونه حیل و چاره‌ای برای استخلاص خود در تحت قدرت خویش ندارند و هیچگونه راهی برای آزادی خود نمی‌اندیشند؛ این جماعت از مؤاخذه فرشتگان قبض ارواح مصون و از حرکت و مصیر بسوی جهنم ایمنند، زیرا امید است پروردگار از گناهان آنان درگذرد و البتّه خداوند درگذرنده و آمرزنده است.

غیر از آنچه ذکر شد نکاتی از این دو آیه استفاده می‌شود که شایان دقّت است:

نکته اول: وجوب هجرت از دارالکفر به دارالإسلام، زیرا توییح ملائکه به عدم هجرت مبنی بر امر به زندگی مرفّهانه و اجتماع منزلی و مدنی نیست، اینها اموری است که مشترک بین مؤمنان و کافران است، بلکه مبنی بر لزوم زندگی دینی و مذهبی است که بتوان - در آن هجرت - به تکالیف الهیه پرداخت.^۱

۱- در آیه ۴۱، از سوره ۲۲: الحجّ بعد از آنکه در آیات سابقه بر آن خداوند اذن مقاتله و نبرد به افرادی که مورد ستم واقع شده‌اند و بدون حقّ از خان و مانشان بیرون رانده شده و جلائی وطن نموده‌اند و ندایشان ربُّنا الله بوده است، داده و حقّ تشکیل حکومت مستقلّ الهی را داده است؛ أعمال آنانرا که پایه تشکیل چنین حکومتی است بیان می‌فرماید:

الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ

و چون می‌دانیم که دین اسلام دین جامع و کامل و کافلی است که در آن، امور اجتماعی و سیاسی به نحو احسن لحاظ شده، و اجراء حدود و احکام و اقامه جمعه^۱ و قضاء بین مسلمانان و سائر احکام

﴿ وَ تَهَوُّوا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَقِبَةُ الْأُمُورِ .

یعنی تشکیل حکومت اسلام حتماً بر اساس اقامه نماز (نماز فردی و جماعت و جمعه و عید) و ایتاء زکوة و امر به معروف و نهی از منکر، که حتماً باید بوسیله حاکم فقیه عادل صورت گیرد، قرار خواهد گرفت.

۱- یکی از فرائض الهیه نماز جمعه است، که وجوب آن عینی تعیینی است برای تمام افراد تا روز قیامت، مگر نه طائفه که استثناء شده‌اند: صبی و مجنون و عبد و مریض و مرأه و مسافر و أعمی و هم و من کان علی رأس فرسخین.

ولیکن باید در جایی که منعقد می‌شود از هر طرف تا یک فرسخ نماز جمعه دیگری منعقد نشود، و حتماً باید اقامه آن بوسیله امام یا منصوب از قبل امام به نصب شخصی یا نصب کلی، مانند ادله ولایت فقیه صورت گیرد و گرنه حرام و بدعت و باطل است. لیکن اقامه امام یا فقیه از شرائط وجوب، مانند شرطیت استطاعت نسبت به وجوب حج نیست بلکه از قبیل شرائط تحقق وجود است مانند شرطیت طهارت نسبت به نماز.

و بناءً علیهذا بر جمیع مکلفین واجب است که این شرط را متحقق کنند؛ یعنی با تشکیل حکومت اسلام و امکان اقامه امام یا حاکم شرع مطاع بدون خوف و تقیه در جایی که اقامه حدود شرعیّه ممکن باشد و حاکم بدون پروا بتواند مصالح مسلمین را در خطبه بیان کند، این فریضه الهیه را بجای آرند و از ترکش که موجب موبقه مهلکه است بپرهیزند.

پس در زمان عدم اقامه این نماز یک فریضه مهم الهی عمداً ترک شده است، و وعده خذلان دنیوی و عذاب اخروی داده شده است. غایبه الامر چون بدون اقامه مجتهد عادل مبسوط الید تحقق نمی‌پذیرد، باید مسلمانان ﴿

کلیه آن، که باید به توسط حاکم شرع مُطاع صورت گیرد، از اُسس اصیل و از دعائم لاینفک آن است، لذا برای امکان عمل نمودن به تکالیف شرعیّه از امر به معروف و نهی از منکر و سائر دستورات و آداب اجتماعیّه‌ای که ذکر شد، حتماً باید مهاجرت نمود به چنین نقطه‌ای که آنرا در لسان شرع «دارالاسلام» گویند، و یا به نقطه دیگری در روی زمین و تشکیل حکومت اسلام داد در آن نقطه به دست حاکم شرع مطاع.

نکته دوم: حرمت سکونت و توطن در بلاد کفر، خواه شخص مسلمان متوطن جزء تبعه آنجا محسوب گردد یا نگیرد؛ چون بنا به فرض علی کلاً التقدیرین امکان ایتیان تکالیف الهیّه و اقامه حدود و دائره امر به معروف و نهی از منکر در آنجا نیست و شخص مسلمان اگر تبعه آنجا شود، در تحت ولایت آنها قرار می‌گیرد؛ و اگر مقیم شود، تحت حمایت و سرپرستی آنان. وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً.^۱

«و هیچگاه خداوند مختصر راه سلطه و تفوق برای کافران نسبت

به جهت تحقق شرط وجود، تشکیل حکومت اسلام دهند تا حاکم بتواند اقامه کند، و اگر ندهند چون اقامه آن برای فقیه میسر نیست همه گناه کرده‌اند به جهت ترک واجب بر اساس ترک مقدمه آن، چون ترک نماز به جهت ترک تحصیل طهارت.

و این حقیر درباره وجوب عینی تعیینی نماز جمعه، در دوران اقامت در نجف اشرف، رساله‌ای نوشته‌ام که شایان ملاحظه است.

۱- ذیل آیه ۱۴۱، از سوره ۴: النّساء

به مؤمنان قرار نخواهد داد.»

و اگر گفته شود که: سکونت و توطن با وجود ولیّ شرع مطاع در آن اماکن امکان پذیر است.

در جواب باید گفت که: حاکم شرع وقتی حکومت و ولایتش از طرف شارع امضاء شده است که خود نیز در بلاد کفر سکونت نگزیده باشد، و بر فرض توطن قبلی باید به دارالاسلام مهاجرت نموده باشد؛ و بنابراین همیشه مقرّ ولایت حاکم و والی شرع باید در دارالاسلام بوده باشد.

آیه ۷۲ از سوره ۸: انفال به روشنی این مطلب را بازگو کرده است:

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

«حقاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند و هجرت نموده‌اند و با مالهای خود و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند، و آن کسانی که مؤمنین و مهاجرین و مجاهدین را مأوی و جا داده و یاری کرده‌اند، بعضی از آنها ولیّ و سرپرست و صاحب اختیار بر بعض دگرخواهند بود. و اما آن کسانی که ایمان آورده‌اند ولیکن هجرت نموده‌اند، آنان هیچگونه ولایتی بر شما نخواهند داشت تا زمانی که هجرت کنند. اما اگر از

شما یاری خواستند در امور دینی خود در جنگ با کافران ، بر شما واجب و لازم است که آنان را یاری دهید ، مگر آنکه بین شما و آن کافران پیمان متارکه جنگ بسته شده باشد که در این صورت بر عهده شما چیزی نیست ؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست .»

نکته سوم : در آیه مبارکه امید عفو برای مستضعفین ، با مردان و زنان ، اولاد آنها را نیز ضمیمه نموده است :

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ .

یعنی بچه‌ها نیز از رحمت الهیه بهرمنند می‌گردند و امید عفو برای آنان نیز خواهد بود ، وبه قرینه مقابله ، آن دسته از مستضعفینی که امکان هجرت را داشته‌اند و هجرت نکرده‌اند و به جهنم وارد شده و در آنجا مأوی خواهند گرفت ، نیز علاوه بر مردان و زنان شامل فرزندان آنان هم خواهد شد ؛ پس بنابراین فرزندان هم چون بالغان مورد توبیخ و شماتت و عقاب خواهند بود ، و گرنه ذکر آنان در این آیه لغو خواهد بود ، چون اگر فرزندان مأمور به هجرت نباشند در هر حال مورد تکلیف و خطاب قرار نمی‌گیرند، چه برای آنها چاره و حيله برای هجرت ممکن باشد یا نباشد .

و از اینجا استفاده می‌شود که فرزندان که به سن بلوغ نرسیده‌اند ولی دارای ادراک و تعقل هستند (وَيَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ يَهْتَدُونَ سَبِيلًا) و راهی برای مهاجرت خود می‌یابند و به نیروی فهم و فکر خود حيله و چاره‌ای می‌توانند درست کنند ، بر آنها هم هجرت به دارالاسلام لازم است زیرا از جمیع مواهبی که خداوند به مؤمنان در

دارالاسلام عنایت فرموده است بهرمنند می‌گردند و از جمیع ضررهائی که در اقامت در دارالکفر متوجه آنان خواهد شد مصون می‌مانند .

و این معنی چقدر سازگار است با آنچه فقهاء ما رضوانُ اللّهِ علیهم عنوان نموده‌اند که : عبادت بچّه تمرین نیست ، بلکه عبادت او صحیح است و از ملاکات و فوائد و نتایج عبادت مانند بالغین بهرمنند می‌گردد و فقط قلم إلزام از او برداشته شده است ، و شارع حکیم نسبت به او تخفیفی قائل شده و شریعت سَمَحَهُ سَهْلَهُ مراعات حال او را نموده است .

و نتیجه برداشته شدن قلم الزام در تکالیف و باقی بودن اصل ممدوحیت یا منکریتِ فعل ، این می‌شود که تمام واجباتِ بالغین برای آنها مستحبّ و تمام محرّماتِ بالغین برای آنها مکروه می‌گردد ؛ علاوه بر آنکه مستحبّات و مکروهاتِ بالغین برای آنها به حال خود باقی مانده و به عنوان مستحبّ و مکروه مورد خطاب الهی قرار می‌گیرند .

و البته معنای برداشته شدن قلم تکلیف الزامی نسبت به اطفال ، آن نیست که آنان در هر گونه گناهی آزاد و مجاز باشند ؛ بلکه آن درجه از تأکید و تشدید که درباره بالغین است نسبت به آنها نیست .

و بر همین اساس اگر طفل ممیزی دزدی کند یا زنا کند یا بعضی از محرّمات دیگر را بجا آورد ، گرچه حکومت اسلام بر او حدّ جاری نمی‌سازد لیکن او را تعزیر می‌کنند ، و حاکم شرع به مقدار نظر و بصیرت و صلاحدید خود از یک تا بیست و پنج تازیانه می‌تواند به او

بزند .

شیخ صدوق در کتاب «خصال» روایت می‌کند از حسن بن محمد ابن سکونی از حَضْرَمی از ابراهیم بن اَبی معاویه از پدرش از اعمش از ابن ظَبیان ، قال :

أُتِيَ عُمَرُ بِامْرَأَةٍ مَجْنُونَةٍ قَدْ زَنَتْ فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَةٍ : عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيْقَ وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ .^۱

«گفت : زنی را که دیوانه بود و زنا کرده بود نزد عُمَر آورده و عمر فرمان داد او را رَجْم (سنگسار) کنند ، حضرت امیرالمؤمنین علیه السَّلَام به عمر فرمودند : مگر نمی‌دانی که قلم تکلیف از سه طائفه برداشته شده است : از طفل تا زمانی که محتلم شود ، و از دیوانه تا زمانیکه إفاقه پیدا کند و به عقل آید ، و از آدم خواب تا زمانیکه بیدار شود .»

پس بر طفل نابالغ حدّ شرعی اجراء نمی‌شود ولی باید حاکم او را تعزیر کند .

و پس از ظهور تنافی بین آیه و الْوَالِدَانِ که از آن استفاده و جوب هجرت فرزندان به دارالاسلام می‌شود ، و بین اجماع ادعا شده و روایاتی که دلالت دارد بر عدم الزام تکلیف نسبت به فرزندان غیر بالغ ؛ بنا به قواعد اصولیه ، چون آیه شریفه اختصاص به مورد مهاجرت

۱- «وسائل الشَّيْخَة» ج اول - بهادری ، کتاب الطَّهارة ، باب ۴ : اشتراط

التَّكْلِيفِ بِالْوَجُوبِ وَ التَّرْحِيمِ بِالْإِحْتِلَامِ ، ص ۸

دارد و این روایت عمومیّت دارد نسبت به این مورد و سائر موارد ، باید آیه شریفه را به عنوان مخصّص مقدّم داشت و آن اجماع مدّعی و روایات وارده را تخصیص داد به سائر موارد تکلیف غیر از امر به هجرت .

و شاید سرّ این مطلب ، اهمّیّت هجرت است که تا این اندازه نسبت بدان اهتمام شده و شارع مقدّس حتّی نسبت به اطفال غیر بالغ نیز رضا نمی‌دهد که در دارالکفر درنگ کنند .

نکته چهارم : در آیه مبارکه استثناء مستضعفین از مردان و زنان و فرزندان ، خصوصیت حال آنها بیان شده است و آن خصوصیت عدم قدرت بر چاره و عدم راه یافتن بر راه فرار است :

لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا .

یعنی : « آن مردان و زنان و فرزندان که از خصوصیت حال آنها این باشد که نتوانند برای خود چاره‌ای استوار کنند و راه نیابند به راهی که آنها را نجات دهد .»

و علماء گفته‌اند : تَعْلِيقُ الْحُكْمِ عَلَى الْوَصْفِ مَشْعُرٌ بِالْعِلِّيَّةِ .

اگر حکمی را بر موضوعی بیاورند و آنرا مترتّب کنند بر وصفی و صفتی ؛ این تعلیق و ترتیب دلالت دارد بر آنکه علت حکم همان وصف و صفتی است که بیان شده است .

مثلاً اگر بگویند : پرهیز از مردانی که مرض مسری دارند ، چون وجوب پرهیز از مردان بطور مطلق نبوده بلکه مختصّ به مردانی که دارای مرض مسری هستند می‌باشد ، لذا از این جمله استفاده میشود

که علت حکم به وجوب پرهیز، همان داشتن مرض مسری است. و بنابراین استفاده علیت حکم، می‌گویند: باید انسان از هر کس که مرض مسری دارد پرهیزد خواه مرد باشد یا زن.

و نتیجه در آیه مورد بحث این می‌شود که: بطور کلی هر مرد و زن و فرزندی که نتواند برای خود چاره‌ای برقرار کند، و راه نیابد به راهی که او را نجات دهد، آنها از مؤاخذه فرشتگان و ورود در جهنم مصون و امید عفو پروردگار بر آنان خواهد بود، خواه از مستضعفین باشند یا غیر از مستضعفین.

و محصل مطلب آنکه: گروهی از مردم هم که مورد ظلم و تعدی مستکبرین قرار نگیرند و در دارالاسلام بسر برند و عنوان استضعاف بر آنان منطبق نگردد، اگر مردمی باشند از زنان و مردان و فرزندان که راهی برای ادراک حقائق و معنویات پیدا نمی‌کنند و چاره‌ای برای وصول به احکام الهیه و معارف حقّه نمی‌یابند، آنان نیز از ورود در جهنم مصون و مورد عفو الهی واقع خواهند شد.

مثلاً اگر فرض شود اطفالی از سنّ کودکی در دامان پدر و مادر کافر پرورش یابند و دائماً مورد تلقین سوء والدین خود قرار گرفته مطالبی را به عکس جهت حقیقت به آنها القاء کنند، مثلاً پیغمبر اسلام را از اول بد معرفی نمایند، و قرآن را کتاب تحریف شده و غیر قابل عمل بدانند، و این کودکان که خود نیز زبان عربی نمی‌دانند تا در سنّ رشد مستقلاً بدان مراجعه کنند، و از وهله نخستین، وجود مسجد در دل آنان حکم بتکده را به خود گرفته، و رسول الله را

مخالف و معاند انبیاء و مرسلین پنداشته‌اند و دین حنیف اسلام را دین اعوجاج تلقی کرده‌اند؛ و بطوری این تلقینات در ذهن آنان رسوخ نموده است که ابداً احتمال خلاف آنرا نمی‌دهند تا لااقل در صدد تحقیق برآیند و بالنتیجه از کاروان اسلام دور افتاده‌اند، ولی ذاتاً مردم مفسدی نبوده و اگر حقیقت کما هو حقه بر آنها القاء می‌شده است می‌پذیرفته‌اند.

و یا مثلاً اطفالی از سن کودکی در دامان پدر و مادر سنی مذهب واقع شده و پیوسته بدانها تلقین خلاف شده است بطوریکه در سویدای دل خود احتمال حقایق مذهب تشیع را نمی‌دهند و آنقدر فکر و عقل و هوش هم ندارند که در اثر برخورد با عالم شیعی از او استفاده کنند؛ یا چنان ذهن آنها مشوب شده که صد در صد آنها را باطل دانسته و احتمال واقعیّت در آنها نمی‌دهند، و در کانون اندیشه و مخزن علوم و تفکرات ذهنی خود، برگرداندگان مسیر تاریخ اسلام را، برقرار کننده تاریخ حقیقی اسلام پنداشته‌اند؛ این افراد نیز اگر عنوان انکار در وجودشان نباشد بطوریکه اگر چهره حقیقی تشیع را به آنها بنمایانند، به مکتب و مذهب تشیع - که مجسم کننده اسلام راستین است - بگروند، آنان نیز مورد عفو و رحمت حضرت احدیّت واقع و از دخول در جهنم مأمون خواهند بود.

غالب این افراد را مردم عامی از مردان و زنان و فرزندان تشکیل می‌دهند، خصوصاً اگر دارای عقل متین و اندیشه استوار نباشند و از گروه مردم ساده لوح و پاک دل قرار گیرند.

ولی احياناً ممکن است که بسیاری از مردان و رجال عالم و اندیشمند از این خطر مصون نبوده و با وجود کثرت مطالعات و تتبع بسیار، در عین حال به جهت رسوخ همان تلقینات پدر و مادر و معلّم و محیط تا آخر عمر در همان بیغولۀ انزوا اسیر و این تلقینات چون سدّ سکندر بین آنان و بین ادراک واقعیّات حجاب گردد.

عنوان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا اگر دربارهٔ آنان صدق کند و در عین حال افراد منکر و متجرّی و معاند نباشند، بطوریکه اگر حقیقت نبوّت یا ولایت را بفهمند فوراً سر تسلیم و خضوع و اطاعت فرود آورند، آنان نیز مورد عفو قرار خواهند گرفت. و در این باره علاوه بر آنچه ذکر کردیم که تمام تکالیف الهیه مشروط به علم و قدرت است، روایاتی از ائمهٔ معصومین صلواتُ الله و سلامهٔ عليهم أجمعین وارد شده است که ما به عنوان نمونه بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم:

۱- در کتاب «کافی» مرحوم کلینی با سه سند متصل، و در «معانی الأخبار» مرحوم صدوق با یک سند متصل، و در «تفسیر عیاشی» مرفوعاً همگی روایت می‌کنند از زراره از حضرت اُبی جعفر امام محمّد باقر علیه‌السّلام که چون زراره از معنای مستضعف سؤال کرد حضرت در جواب گفتند:

هُوَ الَّذِي لَا يَسْتَطِيعُ حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرَ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ؛ فَهُمْ الصَّبِيَانُ وَمَنْ كَانَ مِنَ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّبِيَانِ

مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ الْقَلَمُ .^۱

زراره می‌گوید: از حضرت أبو جعفر علیه‌السلام دربارهٔ مستضعفین سؤال کردم .

حضرت فرمودند: «مستضعف کسی است که قدرت تفکر و اندیشه‌ای ندارد که با آن راه کفر را انتخاب کند، و قدرت تعقل و اندیشهٔ صحیح را هم ندارد که با آن بسوی ایمان رهبری شود، در توان او نیست که ایمان آورد و در توان او نیست که کافر گردد؛ پس بنابراین مستضعفین عبارتند از بچه‌ها و آن دسته از مردان و زنانی که قدرت تفکری آنها مانند کودکان است، کودکانی که قلم تکلیف الهی از آنها برداشته شده است .

۲- و در «معانی الأخبار» با سند متصل خود، و در «تفسیر عیاشی» هر دو روایت می‌کنند از سلیمان بن خالد که می‌گوید: راجع به مستضعفین از حضرت باقر علیه‌السلام پرسش کردم . حضرت فرمود:

الْبُلْهَاءُ فِي خِدْرِهَا وَالْحَادِمُ ، تَقُولُ لَهَا : صَلِّي فَتُصَلِّي ،
لَا تَدْرِي إِلَّا مَا قُلْتَ لَهَا ، وَالْجَلِيبُ الذِّي لَا يَدْرِي إِلَّا مَا قُلْتَ لَهُ ،

۱- «أصول کافی» جلد دوم، ص ۴۰۴؛ و «معانی الأخبار» ص ۲۰۱؛ و

«تفسیر عیاشی» جلد اول، ص ۲۶۸ و ۲۶۹

و لا یخفی آنکه: علی بن ابراهیم این روایت را در تفسیرش با سند متصل خود از ابن طیار از حضرت باقر علیه‌السلام روایت می‌کند، و سند این روایت غیر از دو سند روایتی است که کلینی در «کافی» این روایت را به دو سند از او نقل می‌کند. («تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۱۳۷)

وَ الْكَبِيرُ الْفَانِي ، وَ الصَّبِيُّ الصَّغِيرُ ؛ هُوَ لِأَيِّ الْمُسْتَضْعَفِينَ .
 وَ أَمَّا رَجُلٌ شَدِيدُ الْعُنُقِ جَدِلٌ حَصِيمٌ يَتَوَلَّى الشَّرَّ وَ الْبَيْعَ
 لَا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَعْبَهُ فِي شَيْءٍ ، تَقُولُ : هَذَا مُسْتَضْعَفٌ ؟ لَا وَ
 لَا كَرَامَةٌ .^۱

« منظور از مستضعفین افراد کوتاه فکر و قاصری هستند که از خود اندیشه استقلال‌ی نداشته و تابع امر و نهی آمران و ناهیان‌اند ، مانند زن کوتاه فکری که در پشت پرده منزل خود نشسته و خادمی که به کارهای منزل اشتغال دارد ، اگر تو به آن زن بگوئی : نماز بخوان ، نماز می‌خواند و چیزی از آن نمی‌فهمد مگر همین امری که تو به او نموده‌ای . و مانند کسی را که از راه دور دست و شهر دیگر آورده‌ای چیزی غیر از آنچه به او بگوئی نمی‌فهمد ، و مانند پیرمرد فرتوت که از کار افتاده ، و مانند طفل صغیر ؛ اینان مستضعفین هستند .

و اما آن مردی که استوار است و با فکر و تعقل صحیح به مجادله می‌پردازد و در مقام محاجه و خصومت برمی‌آید و خود متصلی امور خود از خرید و فروش می‌گردد و حتی تو نمی‌توانی به هیچ وجه من الوجوه در معامله با او ، او را مغبون کنی ، چگونه می‌توانی به چنین مردی مستضعف بگوئی ؟ نه ، چنین نیست و با این اطلاق مستضعف بر او نمودن سزاوار تحسین و آفرین نیستی !»

۳- در «کافی» با سلسله سند متصل خود روایت می‌کند از

۱- «معانی الأخبار» ص ۲۰۳ ؛ و «تفسیر عیاشی» ج اول ، ص ۲۷۰ ؛ و در

آنجا لفظ تَعْبَهُ را تَعْبَهُه ضبط کرده است ؛ و شاید لفظ تَعْبَهُه آنسب باشد .

علی بن سُوید از حضرت اَبی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام :
 قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الضُّعْفَاءِ ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: الضَّعِيفُ مَنْ لَمْ تُرْفَعْ
 إِلَيْهِ حُجَّةٌ ، وَلَمْ يَعْرِفِ الإِخْتِلَافَ ؛ فَإِذَا عَرِفَ الإِخْتِلَافَ فَلَيْسَ
 بِمُسْتَضْعَفٍ^۱.

«علی بن سُوید می گوید : درباره ضعفاء از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم .

در جواب من نوشتند : ضعیف کسی است که حجّت و دلیل در نزد او اقامه نکنند و اختلاف در بین مذاهب را نشناسد ؛ اما کسی که به مواقع اختلاف عارف باشد او مستضعف نیست .»

و نظیر این روایت را در مفاد و معنی صدوق در «معانی الأخبار» با سند خود از مردی از اصحاب ما ، و عیاشی در تفسیر خود از ابوبصیر و هر دو از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند^۲.

۴- در «معانی الأخبار» با سند متصل خود و در «تفسیر عیاشی» مرفوعاً هر دو از سلیمان بن خالد روایت می کنند :

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ :
 إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ .

قَالَ: يَا سُلَيْمَانُ! فِي هَؤُلَاءِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مَنْ هُوَ أَثخنُ رَقَبَةً
 مِنْكَ ؛ الْمُسْتَضْعَفُونَ قَوْمٌ يَصُومُونَ وَ يُصَلُّونَ تَعَفُّ بِطُوبَاهُمْ وَ
 فَرُوجُهُمْ لَا يَرُونَ أَنَّ الْحَقَّ فِي غَيْرِنَا ، آخِذِينَ بِأَغْصَانِ الشَّجَرَةِ .

۱- «أصول کافی» جلد دوم ، ص ۴۰۶

۲- «معانی الأخبار» ص ۲۰۰ ؛ و «تفسیر عیاشی» جلد اول ، ص ۲۶۸

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ إِذَا كَانُوا إِذًا كَانُوا ءَأَخِذِينَ بِالْأَعْصَانِ
وَأَنْ لَمْ يَعْرِفُوا أَوْلِيكَ فَإِنْ عَفَا عَنْهُمْ فَبِهِرْحَمَتِهِ، وَإِنْ عَذَّبَهُمْ
فَبِضَلَالَتِهِمْ عَمَّا عَرَّفَهُمْ.^۱

« سلیمان می‌گوید: از حضرت صادق علیه‌السلام راجع به مستضعفین سؤال کردم و از تفسیر آیه مبارکه استعلام نمودم.

حضرت فرمود: ای سلیمان! (مراد از مستضعف کسی نیست که بنیه‌اش ضعیف و مزاجش علیل باشد) در بین گروه مستضعفین افرادی هستند که گردن آنها از گردن تو سطرتر و قوی‌تر است.

بلکه مراد از مستضعفین گروهی هستند که نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و عفت شکم و عفت فرج دارند و معتقد نیستند که حق در غیر ماست (یعنی مانند ناصبین یا مقصرین، که از روی عناد یا جحود و انکار با ما مخالفت دارند، نیستند بلکه اعتقاد آنان به غیر ما سطحی است).

اینان گرچه درخت ولایت را ترک گفته‌اند، لیکن به شاخه‌هایی از آن چنگ زده‌اند.

و به همین جهت دستاویزی آنان به شاخه‌هایی از ولایت، امید است که مورد عفو خدا واقع شوند و اگر چه اهل ولایت و معرفت نیستند.

اگر خداوند از آنان درگذرد به رحمت خود بوده، و اگر آنها را عذاب کند بر اساس ضلالت و گمراهی آنهاست از آن مقدار معرفتی

۱- «معانی الأخبار» ص ۲۰۲؛ و «تفسیر عیاشی» جلد اول، ص ۲۷۰

که خداوند به آنها داده است.»

۵- در «معانی الأخبار» با سند متصل خود روایت می‌کند از عبدالغفار الجازی: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ ذَكَرَ:

أَنَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ ضُرُوبٌ يُخَالِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الثَّقَلَيْنِ نَاصِبًا فَهُوَ مُسْتَضْعَفٌ^۱.

الجازی می‌گوید: حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام اینطور یادآور شدند که:

«مستضعفین یک صنف واحد یا گروه مشخصی نیستند بلکه به اصناف مختلفی تقسیم می‌شوند که بعضی از آنها با بعضی دیگر مختلف هستند.

و هر کس که از اهل قبله بوده باشد و با ائمه طاهرين دشمنی نداشته باشد او مستضعف است.»

۶- در «خصال» شیخ صدوق با سند متصل خود روایت می‌کند از محمد بن فضیل رزقی از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام از پدرش از جدش از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمودند:

إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ: بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ التَّيْبُونُ وَالصَّدِيقُونَ، وَبَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الشُّهَدَاءُ وَالصَّالِحُونَ، وَخَمْسَةٌ أَبْوَابٍ يَدْخُلُ مِنْهَا شِعْتَنَا وَمُحِبُّونَا.

إِلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: [وَبَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ لَمْ يَكُنْ فِي قَلْبِهِ مِقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ بُغْضِنَا

۱- «معانی الأخبار» ص ۲۰۰

أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ^۱

«برای بهشت هشت در است : یک در ، دری است که از آن پیامبران و صدیقان وارد آن می گردند ، و یک در دیگر ، دری است که از آن شهیدان و صالحان داخل می شوند . و پنج در دیگر است که از آنها شیعیان ما و محبان ما وارد می گردند .

تا آنکه فرمود : و یک در دیگر هست که از آن سائر مسلمانان ، که گوینده و شهادت دهنده به توحید و لا اله الا الله هستند و در دل آنها به اندازه سنگینی یک ذره از عداوت ما اهل بیت نباشد ، داخل می شوند .»

شاهد بر اینکه خلود در جهنم اختصاص به معاندین اهل بیت علیهم السلام دارد بر خلاف سائر اصناف از عامه و کفار ، که در دل آنها عداوت با حق و حقیقت و اهل حق نیست و بنای جحود و استکبار و سرکشی را در مقابل خدا و اولیاء خدا ندارند ، بلکه گرایش آنها به مکتب عامه از اهل تسنن یا به مکتب کفر مبنی بر عدم طلوع حق و ظهور واقعیت بر آنها بوده است ، روایت مفصلی است که سلیم بن قیس هلالی کوفی در کتاب خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند ؛ پس از آنکه حضرت فرقه ها را به هفتاد و سه فرقه تقسیم می کنند که یک فرقه از آنان در بهشت و هفتاد و دو فرقه در جهنم هستند ، و از این هفتاد و سه فرقه سیزده فرقه به محبت اهل بیت منتحل شده که فقط یک دسته از آنها اهل نجات و دوازده

۱- «خصال» باب الثمانية ، ج ۲ ، ص ۴۰۷ و ۴۰۸

فرقه دیگر اهل آتشند ؛ حضرت می فرماید :

اما فرقه ناجیه راه یافته مؤمنه مُسَلِمَةٌ توفیق یافته ارشاد کننده همان یک فرقه ایست که به من گرویده و اوامر مرا گردن نهاده و برابر فرمان من تسلیم شده و از دشمنان من بیزاری جسته ، دوست من و مبغض دشمن من گردیده و حق مرا و امامت مرا و وجوب طاعت مرا از کتاب خدا و سنت پیامبرش فهمیده باشد . پس هیچگونه شک و تردید در دل او پیدا نشود ، چون خدا دل او را به نور معرفت ما و معرفت حق ما منور فرموده و به فضل خود آن فرقه را معرفت داده و الهام بخشیده ، و مقدرات آن را در دست گرفته تا اینکه داخل در شیعیان ما نموده است ، تا به سرحدی که قلبش به ولایت ما مطمئن شده و به درجه ای از یقین رسیده که ابداً مخلوط با شک و تردید نباشد ؛ یقین به اینکه من و اوصیای من تا روز قیامت راه یافتگان و راهبران هستیم و آن کسانی هستیم که خداوند در بسیاری از آیات قرآنش ، ما را با خودش و پیامبرش یکجا ذکر فرموده است ، و ما را به مقام طهارت و عصمت رسانیده و از گواهان بر خلقش قرار داده و حجّت خود در روی زمین فرموده است ، و ما را خزانه دار مقام علم خود و معدن حکمت خود و ترجمان وحی خود قرار داده است ، و ما را قرین با قرآن و قرآن را قرین با ما قرار داده ، بطوریکه قرآن نمی تواند از ما جدا شود و ما نیز نمی توانیم از قرآن جدا شویم تا در کنار حوض کوثر بر رسول خدا وارد شویم و خود رسول خدا بر این حقیقت گواهی داده است .

و تنها این فرقه واحده از هفتاد و سه فرقه ، آنانند که از آتش و تنها اقسام ضلالت‌ها و شبهه‌ها رهائی یافته ، و ایشانند که حَقّاً از اهل بهشتند ، و آنها هفتاد هزار نفرند که بدون حساب داخل در بهشت می‌گردند.

و تمام اقسام هفتاد و دو فرقه دیگر در تحت عنوان واحدی قرار گرفته ، و خاصیت مشخصی دارند که آنها را با هم مشترک نموده است. و آن جهت اشتراک این است که آنان متدین به دین غیر حق هستند ، و دین و آئین شیطان را یاری می‌کنند و از ابلیس و پیروان او تلقی می‌نمایند ، و آنها دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا و دشمنان مؤمنین هستند ، و بدون حساب یکسره داخل در جهنم می‌شوند .

آنان از خدا و رسول‌الله بیزارند و شرک به خدا آورده و کفر ورزیده‌اند و ناخودآگاه به عبادت غیر خدا درآمده چنین می‌پندارند که کار خوبی می‌کنند .

و در روز قیامت سوگند یاد می‌کنند که : قسم به خدا که پروردگار ماست ، ما در دنیا مشرک نبوده‌ایم ؛ و برای خدا قسم می‌خورند به همان طریقی که برای شما قسم یاد می‌کنند ، و چنین گمان می‌کنند که دارای شأن و موقعیتی هستند ، آگاه باشید که آنان از دروغگویانند .^۱ سُلَیْم بن قَیْس می‌گوید ؛ در اینجا به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفتند :

۱- آیه ۱۸ ، از سوره ۵۸ : المجادلة : يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ ، كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ .

حال کسانی که توقّف نموده‌اند، دشمنی و خصومت با شما نکرده و مرتکب جرم و گناهی درباره شما نشده‌اند، و کینه و عداوت شما را در دل نگرفته‌اند و در تحت ولایت شما در نیامده و از دشمنان شما نیز بیزاری نجسته‌اند، و گفتارشان این است که: « ما نمی‌دانیم و حقیقت بر ما مکشوف نشده است.» و در این گفتار صادق هستند، چیست؟

أمیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ گفتند: این فرقه‌ای را که شما توصیف کردید جزء آن هفتاد و سه فرقه نیستند، بلکه خارج از آنانند. مراد رسول الله صلی الله علیه و آله از هفتاد و سه فرقه، فرقه‌هایی هستند که هر کدام عَلم خود را برافراشته و خود را مشهور و مردم را به دین و آئین خود دعوت می‌کنند و دارای شخصیت و اراده استقلالی هستند.

یک فرقه از آنان متدین به دین خدا، و هفتاد و دو فرقه از آنها متدین به دین شیطانند و دوستی و ولایت شیطان و پیروان او را در سر می‌پرورند و از مخالفین او براءت و بیزاری می‌جویند. اینها افرادی هستند که یا در بهشت بدون حساب و یا در دوزخ بدون حساب داخل می‌شوند.

اما کسانی که خداوند را به یگانگی بشناسند و به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورند و هر یک از آنان به ضلالت و گمراهی دشمنان ما معرفت پیدا نکرده و دست نیافته است، و نیز به عداوت و دشمنی با ما دست نیازیده است و در شریعت بدعتی

نگذارده ، حرامی را حلال و حلالی را حرام نکرده است ، و به تمام آنچه تمام امت اتفاق کرده و اختلافی ننموده‌اند که خداوند عزوجل به آن امر فرموده است اخذ نموده ، و از تمام آنچه جمیع امت اتفاق کرده‌اند که خداوند نهی فرموده است خودداری کرده است ، و بطور کلی دخالتی در شریعت خدا نکرده چیزی را از جای خود تغییر نداده و حلال و حرام نکرده و در عین حال حق و ولایت دستگیر او نشده است ، و هر چیزی را که نمی‌دانسته علمش را به خدا واگذار کرده و از خود فتوی و رأیی بر خلاف واقع نداشته ؛ پس این چنین شخصی از اهل نجات است .

و این طبقه در میان جماعت مؤمنان و مشرکان اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند ، و اعظم طبقات خلقند و حساب در روز پاداش و میزان و اعراف از آنان است ، نیز جهنمی‌هایی که به برکت شفاعت پیامبران و فرشتگان و مؤمنان از دوزخ خارج شده و نجات می‌یابند ، این کسانند و لذا آنها را جهنمی گویند .

اما مؤمنین نجات پیدا نموده و بدون حساب وارد در بهشت برین می‌شوند ، آنها حساب ندارند .

ولیکن حساب ، اختصاص به همین طبقه‌ای دارد که ذکر شد ، خواه از مؤمنان باشند و خواه از مشرکان و یا از کفّاری که اسلام تألیف دل آنها را نموده است ، و یا از گناهکاران باشند و یا از کسانی که عمل صالح و زشت را در هم آمیخته و با هم به جا آورده‌اند ، و یا از مستضعفینی که قدرت و توان حیله از ورود در ملت کفر را ندارند و

راهی هم برای هدایت نیافته‌اند که از مؤمنان عارفان گردند .
 اصحاب اعراف اینانند ، و اینانند که مورد مشیت حضرت
 احدیت هستند : اگر آنان را در آتش داخل کند ، در اثر تجاوز و گناه
 آنها بوده است و اگر از گناه آنان درگذرد ، بر اساس مقام رحمت خود
 بوده است .^۱

و بر همین اصل منطقی و عقلی ، پروردگار عظیم الشان در
 قرآن کریم خلود در آتش دوزخ و حَبَط اعمال و استدراج و بسیاری از
 عواقب وخیم را اختصاص به کسانی داده است که نه تنها کافرند ،
 بلکه تکذیب آیات الهیه را می‌نمایند ؛ و عَلت مهمّ خلود آنان در
 دوزخ انکار و استکبار و تکذیب نمودن آیات حقّ است ، نه تنها نفس
 کفر .

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
 فِيهَا خَالِدُونَ .^۲

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
 خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ .^۳

« و آن کسانی که کفر ورزند و آیات ما را تکذیب کنند ، آنان
 مصاحب آتشند و در آتش بطور جاودان می‌مانند (و بد بازگشتی
 است) . »

۱- کتاب « سلیم بن قیس » طبع نجف ، ص ۹۶ تا ۹۸

۲- آیه ۳۹ ، از سوره ۲ : البقرة

۳- آیه ۱۰ ، از سوره ۶۴ : التّغابن

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۱.

«و کسانی که کافر شوند و تکذیب آیات ما را بنمایند، آنان

مصاحبان دوزخ خواهند بود.»

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ
السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ
كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ۲.

«کسانی که تکذیب آیات ما را بنمایند و از قبول آن استکبار و

بلندمنشی بنمایند، درهای آسمان به روی آنان باز نخواهد شد و

داخل در بهشت نمی‌گردند تا آن وقتی که شتر در سوراخ سوزن داخل

شود، و اینطور ما مجرمان را جزا خواهیم داد.»

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۳.

«کسانی که تکذیب آیات ما را بنمایند و از قبول آن استکبار و

بلندمنشی نمایند، آنان مصاحبان آتشند و در آن بطور دوام زیست

خواهند نمود.»

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ ۴.

۱- آیه ۱۰، از سوره ۵: المائدة؛ و آیه ۸۶ از همین سوره؛ و ذیل آیه ۱۹،

از سوره ۵۷: الحديد

۲- آیه ۴۰، از سوره ۷: الأعراف

۳- آیه ۳۶، از سوره ۷: الأعراف

۴- صدر آیه ۳۱، از سوره ۶: الأنعام

«به تحقیق که زیانکارند کسانی که لقاء خدا را تکذیب

نموده‌اند.»

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱.

«و کسانی که تکذیب آیات ما را بنمایند و تکذیب لقاء آخرت را

کنند، تمام اعمال آنان حبط و هدر می‌شود؛ مگر این جزا و پاداش غیر

از نفس اعمالی است که انجام داده‌اند؟»

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَسْتَدْرِيهِمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ^۲.

«کسانی که آیات ما را تکذیب کنند، رفته رفته آنان را پائین آورده

(و به جهنم و دوزخ سوزان نزول می‌دهیم) بطوریکه خود آنان

نفهمند.»

و مانند بسیاری از آیات دیگر که عذاب را در امت‌های پیشین

مبنی بر تکذیب آنان نموده، نه بر نفس کفر؛ و مانند بسیاری از آیات

دیگر که نمونه‌ای از آن ذکر شد و در آنها عنوان تکذیب را به دنبال کفر

آورده و هر دو را معاً موجب خلود در دوزخ قرار داده است.

غیر از افراد بسیار شایسته و مؤمن و افراد بسیار زشت و کافر و

غیر از مستضعفین و مَنْ يُلْحَقْ بِهِمْ وَغَيْرِ از مؤمنین معمولی که کارهای

خوب و بد را با هم آمیخته بجا می‌آورند، در قرآن مجید افرادی را

بیان می‌کند که فوراً به حساب آنها به مجرد موت رسیدگی نمی‌شود،

۱- آیه ۱۴۷، از سوره ۷: الأعراف

۲- آیه ۱۸۲، از سوره ۷: الأعراف

بلکه تأخیر می‌افتد تا وقتی که قیامت در رسد و به حساب نفوس و صلاح و طلاح آنها رسیدگی شود. در قیامت که عالم ظهورات نفوس است، در آنجا خداوند براساس حالت‌های نفسیه آنان، یا آنانرا مورد رحمت خود قرار می‌دهد و یا آنکه تسلیم عذاب می‌کند، و آنان را «مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» گویند.

در سوره توبه، پس از آنکه خداوند حال مردم بسیار خوب و بسیار بد و مردمی که اعمالشان آمیخته خوبی و بدی است را ذکر می‌نماید، حال این طائفه را بیان می‌کند؛ بدین طریق:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.^۱

«و آن کسانی که در ایمان سبقت گرفتند و جزء پیشگامان مهاجرین و انصار بوده‌اند، و آن کسانی که در مقام احسان (که ولایت است) از آنها متابعت نمودند، خداوند از همه آنها راضی است و آنها هم از خدا راضی هستند، و برای آنان بهشت‌هایی از درخت‌های سر به هم آورده که در زمین آنها نهرهایی جاری است، مقرر فرموده است که در آنجا جاودان زیست کنند؛ و این پاداش، فوز بزرگ است.»

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُتَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ.^۲

۱ و ۲- آیه ۱۰۰ و ۱۰۱، از سوره ۹: التوبة

«و از اعرابی که در اطراف شما زندگی می‌کنند جماعتی از منافقین هستند و از اهل مدینه نیز جماعتی هستند که نفاق خود را به حدّ اعلی رسانیده و در این نفاق استمرار و دوام دارند، تو آنها را نمی‌شناسی و ما آنها را می‌شناسیم. بزودی دوبار آنان را عذاب خواهیم کرد (یکی در عالم دنیا و یکی در عالم برزخ) و سپس به عذابی عظیم فرستاده خواهند شد.»

وَأَخْرُونَ أَخْتَرُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَأَخْتَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.^۱

«جماعت دیگری هستند که به گناهان خود اعتراف نموده، مقداری از اعمال صالحه انجام داده‌اند و مقداری از اعمال زشت بجای آورده‌اند. شاید خداوند از گناه آنها درگذرد، و بدرستی که خداوند غفور و رحیم است.»

و پس از بیان چند آیه می‌رسد به این آیه :

وَأَخْرُونَ مَرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.^۲

«جماعت دیگری نیز هستند که تأخیر می‌افتد در رسیدگی به حساب آنان، و منوط می‌گردد به امر خدا که یا آنان را عذاب کند و یا گناه آنان را بیامرزد و خداوند علیم و حکیم است.»

در «کافی» به دو سند متصل از حضرت امام محمد باقر

۱- آیه ۱۰۲، از سوره ۹: التوبة

۲- آیه ۱۰۶، از سوره ۹: التوبة

علیه السلام روایت می‌کند راجع به مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ و مضمون دو روایت یکی است ، ولی ما در اینجا عین عبارت روایت اول را می‌آوریم :

محمد بن یحیی از أحمد بن محمد از علی بن حَکَم از موسی بن بکر از زُرارة از حضرت باقر علیه‌السلام در قول خداوند عزوجل :
وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ :

قَالَ : قَوْمٌ كَانُوا مُشْرِكِينَ فَقَتَلُوا مِثْلَ حَمْزَةَ وَ جَعْفَرَ وَ أَشْبَاهَهُمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ دَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَ تَرَكُوا الشِّرْكَ وَ لَمْ يَعْرِفُوا الْإِيمَانَ بِقُلُوبِهِمْ فَيَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَجِبَ لَهُمُ الْجَنَّةُ ، وَ لَمْ يَكُونُوا عَلَى جُودِهِمْ فَيَكْفُرُوا فَتَجِبَ لَهُمُ النَّارُ ؛ فَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ .^۱

« حضرت باقر علیه‌السلام در تفسیر آیه : وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ

لِأَمْرِ اللَّهِ فرمودند : مراد از آنها قومی هستند که سابقاً از مشرکان بوده‌اند و مانند حضرت حمزه سیدالشهدا و حضرت جعفر طیار و امثال آنها را از گروه مؤمنان به خدا کشته‌اند ؛ و سپس آنها داخل در دین اسلام شدند و خدای را به وحدانیت پذیرفتند و شرک را ترک گفتند ، اما ایمان در دل‌های آنان وارد نشد ، و معرفت به خدا به دل‌های خود پیدا نکردند تا از مؤمنین باشند و بهشت بر آنان واجب گردد ، و نیز بر انکار و مکابره خود هم باقی نمانده‌اند تا از کافران باشند و آتش بر آنها واجب شود ؛ اینان بر همین حال هستند که یا پروردگار آنها را

عذاب کند و یا از آنها بگذرد.»

و مضمون این روایت را علی بن ابراهیم با سند متصل خود در تفسیرش آورده است.^۱

در بعضی از روایات این طائفه را از زمره مستضعفین شمرده‌اند، چنانکه در «معانی الأخبار» و «تفسیر عیاشی»، در ولّی با سند متصل خود، و در هومی مرفوعاً روایت می‌کند از حمران بن أعین:

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ.

قَالَ: هُمْ أَهْلُ الْوِلَايَةِ. قُلْتُ: وَ أَىُّ وَ لَايَةٍ؟

فَقَالَ: أَمَّا إِنَّهَا لَيْسَتْ بِوِلَايَةٍ فِي الدِّينِ وَلَكِنَّهَا الْوِلَايَةُ فِي الْمُنَاكِحَةِ وَالْمَوَارِثَةِ وَالْمُخَالَطَةِ وَهُمْ لَيْسُوا بِالْمُؤْمِنِينَ وَ لَا بِالْكَافَرِ وَهُمْ الْمُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۲

«حمران می‌گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه مستضعفین سؤال کردم. حضرت فرمودند: ایشان اهل ولایتند.

عرض کردم: کدام ولایت؟

حضرت فرمودند: مراد من از ولایت، آن ربط و وابستگی قلبی نیست که به حقیقت دین مربوط باشد، بلکه مراد من از ولایت همان ظاهر اسلام و استفاده کردن از نکاح و ارث و آمیزش با مسلمانان

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۲۸۰

۲ «معانی الأخبار» ص ۲۰۲؛ و «تفسیر عیاشی» ص ۲۶۹ و ۲۷۰

است ، لیکن در حقیقت ، این افراد نه از مؤمنین هستند و نه از کفار ، و ایشانند مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

و در تفسیر «المیزان» روایت کرده‌اند از «تفسیر قمی» از ضریس کناسی از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه‌السلام :

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا حَالُ الْمُوحِدِينَ الْمُفْرِيقِينَ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْمُذْنِبِينَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَلَيْسَ لَهُمْ إِمَامٌ وَلَا يَعْرِفُونَ وَلَا يَتَكَّمُّ؟

فَقَالَ: أَمَّا هَؤُلَاءِ فَأِنَّهُمْ فِي حُفْرِهِمْ لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا؛ فَمَنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ، وَلَمْ يَظْهَرْ مِنْهُ عَدَاوَةٌ فَإِنَّهُ يُحَدُّ لَهُ خُدٌّ إِلَى الْجَنَّةِ الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ بِالْمَغْرِبِ، فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ الرُّوحُ فِي حُفْرَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ فَيُحَاسِبُهُ بِحَسَنَاتِهِ وَسَيِّئَاتِهِ، فإِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ.

فَهَؤُلَاءِ الْمُؤَقُّوفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ [عَزَّ وَجَلَّ].

قَالَ: وَكَذَلِكَ يُفْعَلُ بِالْمُسْتَضْعَفِينَ وَالْبُهْلَةِ وَالْأَطْفَالِ وَأَوْلَادِ الْمُسْلِمِينَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ.^۱

«ضریس کناسی می گوید : به حضرت باقر علیه‌السلام عرض کردم : فدایت شوم ، افرادی هستند که به وحدانیت خداوند عزوجل اقرار و اعتراف نموده‌اند و به نبوت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اقرار کرده‌اند ولی به ولایت شما آشنا نشده‌اند ، و از گناهکارانی هستند که می‌میرند و امامی ندارند ؛ حال آنها چیست ؟

۱- «المیزان» جلد پنجم ، ص ۵۹ و ۶۰

حضرت فرمودند: این افراد را در قبرهای خود نگاه می‌دارند بطوریکه خارج نمی‌شوند.

از میان آنها افرادی که اعمال صالحه انجام داده‌اند و نسبت به ما از آنها عداوتی بروز ننموده است، از زیر قبور آنان نقبی می‌کشند تا بهشتی که پروردگار در مغرب خلق فرموده است، و از این راه روح از آن بهشت پیوسته در این قبور می‌آید تا روز قیامت و تا اینکه خدا را ملاقات کنند، پس خداوند به حساب آنان رسیدگی فرموده و یا به بهشت و یا به دوزخ بفرستد؛ این افراد هستند که موقوفون^۱ لِأَمْرِ اللَّهِ اند.

حضرت فرمودند: و به همین کیفیت رفتار می‌شود با مستضعفین و افرادی که ابله هستند و اطفال، و فرزندان از مسلمین که بالغ نشده‌اند.

در تعبیر حضرت به بهشت در جهت مغرب، و دمیدن روح از آنجا بوسیله این نقب زیرزمینی در عالم قبور برزخی آنان اشارات و کنایاتی است که برای اهل تأمل و تفکر شایان دقت است.

و این روایت را در ضمن روایت مفصلی کلینی در «کافی» با سند متصل خود از سه طریق - که از جمله آنها علی بن ابراهیم از ضریس کناسی است - روایت کرده است.^۱

بلکه از بعضی از روایات استفاده می‌شود که سؤال در قبر اختصاص به کسانی دارد که ایمان خود را خالص نموده و از مؤمنین

۱- «فروع کافی» طبع سنگی، ج اول، ص ۶۷ و ۶۸

صیرف هستند ، و یا کفر خود را خالص نموده و از کفار صیرف هستند ، و سائر فرق و دستجات را در قبر سؤالی نمی‌شود و از مؤاخذه و سؤال آنان صیرف نظر می‌شود .

در «کافی» شیخ کلینی با چهار سند متصل از حضرت امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام راجع به این موضوع چهار روایت ذکر می‌کند ، ولی چون مضامین آن به هم قریب است ما در اینجا به ذکر یکی از آنها اکتفا می‌کنیم .

روایت می‌کند ابوعلی اشعری از محمد بن عبدالجبار از حجاج از ثعلبه از ابوبکر خضرمی که :

قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضًا وَالْآخَرُونَ يُلْهَوْنَ عَنْهُمْ. ^{۲۱}

«حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند : در قبر از کسی سؤال نمی‌شود مگر آن کسی که ایمان خود را کاملاً خالص نموده باشد ، و یا آن کسی که کفر خود را خالص نموده باشد ؛ و اما بقیه افراد از سؤال قبر آنها صیرف نظر می‌شود.»

و علامه مجلسی رضوان الله علیه پس از ذکر این روایات در بیان

۱- «فروع کافی» طبع سنگی ، ج اول ، ص ۶۴

۲- این روایت را نیز شیخ حسن بن سلیمان ، شاگرد شهید اول در کتاب «منتخب البصائر» با سند خود از ابوبکر خضرمی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است . («بحار» ج ۶ ، ص ۲۳۵)

آن فرموده است: «(مَنْ) به فتح میم، اسم موصول است، و اگر به کسر میم به عنوان حرف جرّ گرفته و مَحْض هم مصدر گرفته شود تا مفادش این شود که در قبر از اعمال سؤال نمی‌شود، بلکه از محض ایمان و کفر که عقائد باشد سؤال می‌گردد؛ این صحیح نیست زیرا که تصحیفی است که صریح اخبار بر خلاف آن است.

و باید معنا را چنین دانست: از سؤال قبرِ مستضعفین متوسطین بین ایمان و کفر صرف نظر شده است.^۱

و شیخ مفید رحمه الله علیه، به این معنی که در قبر از سؤال متوسطین بین ایمان و کفر صرف نظر می‌شود و سؤال اختصاص به مؤمنین محض یا کفار محض دارد تصریح فرموده و گفته است که: راجع به این مسائل و سؤال در قبر و کیفیت آن دلیل عقلی نداریم بلکه دلیل منحصر در ادلّه سمعیّه است و آنها اینچنین دلالت دارند.^۲

نکته پنجم: در این آیه عفو از مستضعفین، آنچه وارد است امید عفو است؛ یعنی خداوند از گناهان آنها اغماض می‌فرماید، و اما درجه و مقام و منزلت مؤمنین و اخیار و صالحین و ابرار و صدیقین و شهداء و اولیاء خدا، که هر یک از آنها منوط به اعمالی خاص و اکتساب درجه و مقامی از ایمان و یقین است، هیچکدام برای آنها و برای افرادی که ملحق به مستضعفین هستند و برای افراد مُرَجَوْنَ

۱- «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۲۶۰

۲- «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۲۷۲ و ص ۲۸۰ این معنی را از مفید نقل کرده

لَأْمُرِ اللَّهُ وَ بَرَى افراد حَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ ءَاخِرَ سَيِّئًا فَرَاهِم
نخواهد بود .

زیرا بهشت دارای منازل و مقامات عدیده‌ای است که هر یک از
آنها شایسته برای طائفه‌ای مخصوص است.

در «معانی الأخبار» شیخ صدوق با سند متصل خود و در «تفسیر
عیاشی» مرفوعاً هر دو روایت می‌کنند از ابوخدیجه سالم بن مُکرم
جَمَال که گفت از تفسیر آیه شریفه: **إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ
وَ النِّسَاءِ وَ الْوُلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا** از
حضرت صادق علیه‌السلام سؤال کردم .

**فَقَالَ: لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً إِلَى النَّصَبِ فَيَنْصُبُونَ، وَ لَا يَهْتَدُونَ
سَبِيلَ أَهْلِ الْحَقِّ فَيَدْخُلُونَ فِيهِ، وَ هَؤُلَاءِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِأَعْمَالِ
حَسَنَةٍ وَ بِاجْتِنَابِ الْمَحَارِمِ الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهَا، وَ لَا
يَنَالُونَ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ.**^۱

«حضرت در جواب فرمودند: اینها افرادی هستند که قدرت
ندارند با حيله و مکر به عداوت برخیزند، و رهبری بسوی راه اهل
حق هم نشده‌اند تا در آن زمره قرار گیرند .

خداوند با آنها بر حسب اعمالی که انجام داده‌اند رفتار می‌نماید ؛
داخل در بهشت می‌شوند بر حسب اعمال حسنه ، و بواسطه اجتناب
نمودن از محرّماتی که خداوند عزّ و جلّ نهی فرموده است ؛ ولی

۱- «معانی الأخبار» ص ۲۰۱؛ و «تفسیر عیاشی» جلد اول، ص ۲۶۸

هیچگاه به مقام و منزل ابرار دسترسی پیدا نخواهند نمود.»

نکته ششم: در این آیه إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ دلالتی است اجمالاً بر سؤال در عالم قبر که همان سؤال در عالم برزخ است، و اخبار وارده دلالت بر آن دارد؛ و شاهد بر این، قول خداوند تبارک و تعالی است:

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْفَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبَلِيسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ * وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا حَيْرًا^۱.

«آن کسانی که اهل ظلم و ستم به جان های خود بوده اند، در وقتی که فرشتگان موت می خواهند قبض ارواح آنها را بنمایند از در آشتی درآمده و با ملایمت و مسالمت می خواهند اینطور قلمداد کنند که ما از افرادی نبوده ایم که کار زشت انجام دهیم؛ در اینجا مورد خطاب حضرت پروردگار قرار می گیرند:

آری! خداوند به تمام آنچه در دنیا انجام داده اید داناست.

سپس فرشتگان آنها را به سوی آتش رانده و خطاب می کنند: داخل شوید در درهای جهنم و در آنجا مخلص بمانید، و بد است ماوی و مسکن متکبران. و به کسانی که در دنیا تقوی پیشه ساخته اند می گویند: چه چیز خداوند فرستاد؟ آنان در پاسخ می گویند: چیز خوب.»

۱ - آیه ۲۸ و ۲۹ و صدر آیه ۳۰، از سوره ۱۶: النَّحْل

و در این آیات هم همانطور که ملاحظه می‌شود سؤال فرشتگان از مردم ظالم و مردم با تقوی، در عالم برزخ است که حجاب مُلکی مرتفع شده و با روح ملکوتی آنان به گفتگو می‌پردازند.

و این نوع خطاب که در دو آیه مورد بحث و این آیات سوره نحل واقع می‌شود و فقط مورد خطاب را ظالمان یا اهل تقوی و ایمان قرار می‌دهد، تأیید می‌کند روایاتی را که اخیراً ذکر شد و در آنها سؤال قبر را منحصر به مؤمنین خالص یا کفار خالص معین کرده و از سؤال سائر افراد صرف نظر کرده است.

حضرت استاد علامه طباطبائی مُدَّ ظَلُّهُ الْعَالِي نقل کردند از مرحوم آیه الحقّ عارف عظیم الشان آقای حاج میرزا علی آقا قاضی رضوان الله علیه که می‌فرموده است:

در نجف اشرف در نزدیکی منزل ما، مادر یکی از دخترهای افندی‌ها فوت کرد.^۱

این دختر در مرگ مادر بسیار ضجّه می‌کرد و جداً متألّم و ناراحت بود و با تشییع‌کنندگان تا قبر مادر آمد و آنقدر ناله کرد که تمام جمعیت مشیّین را منقلب نمود.

تا وقتی که قبر را آماده کردند و خواستند مادر را در قبرگذارند

۱- منظور از افندی‌ها سنی‌های عثمانی بودند که از طرف دولت عثمانی در آن هنگام که عراق در تحت تصرف آنها بود به مشاغل حکومتی اشتغال داشتند، و بعد از جنگ بین الملل اول که دولت کفر بر مسلمین غلبه کرد و کشور عثمانی را تجزیه نمود، عراق از تحت قیمومت عثمانی خارج شد.

فریاد می‌زد که من از مادرم جدا نمی‌شوم؛ هر چه خواستند او را آرام کنند مفید واقع نشد.

دیدند اگر بخواهند اجباراً دختر را جدا کنند، بدون شک جان خواهد سپرد.

بالآخره بنا شد مادر را در قبر بخوابانند و دختر هم پهلوی بدن مادر در قبر بماند، ولی روی قبر را از خاک انباشته نکنند و فقط روی آنرا از تخته‌ای بپوشانند و سوراخی هم بگذارند تا دختر نمیرد و هر وقت خواست از آن دریچه و سوراخ بیرون آید.

دختر در شب اول قبر، پهلوی مادر خوابید؛ فردا آمدند و سرپوش را برداشتند که ببینند بر سر دختر چه آمده است، دیدند تمام موهای سرش سفید شده است.

گفتند: چرا اینطور شده است؟

گفت: هنگام شب، من که پهلوی مادرم خوابیده بودم، دیدم دو نفر از ملائکه آمدند و در دو طرف ایستادند و یک شخص محترمی هم آمد و در وسط ایستاد.

آن دو فرشته مشغول سؤال از عقائد او شدند و او جواب می‌داد؛ سؤال از توحید نمودند جواب داد: خدای من واحد است، و سؤال از نبوت کردند جواب داد: پیغمبر من محمد بن عبدالله است. سؤال کردند: امامت کیست؟

آن مرد محترم که در وسط ایستاده بود گفت: لَسْتُ لَهُ بِإِمَامٍ؛ من امام او نیستم.

در اینحال آن دو فرشته چنان گرز بر سر مادرم زدند که آتش به آسمان زبانه می کشید .

من از وحشت و دهشت این واقعه به این حال که می بینید درآمده ام .

مرحوم قاضی رضوان^۱ الله علیه می فرمود : چون تمام طائفه دختر، سنی مذهب بودند و این واقعه طبق عقائد شیعه واقع شد ، آن دختر شیعه شد و تمام طائفه او که از آفندی ها بودند همگی به برکت این دختر شیعه شدند .

در ذیل آیات مورد بحث درباره مستضعفین یک آیه دیگر مربوط به لزوم مهاجرت و اجر و پاداش شخص مهاجر وارد است :

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرْغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا^۱.

مُرْغَم از ماده رَغَم به فتح راء و رَغَم به معنای خاک نرم است ، و رَغَمَ أَنْفُ فُلَانٍ رَغْمًا یعنی بینی فلان کس به خاک مالیده شد و أَرغَمَ اللَّهُ أَنْفَهُ از باب إفعال ، متعدی است ؛ یعنی خداوند بینی او را به خاک مالید . و مُرْغَمَ یعنی جایی که در آنجا بینی را به خاک بمالند ، و این کنایه است در قرآن کریم از جایی که بتوانند غضب خود را فرو نشانند و منویات خود را لباس عمل بپوشانند .

و چون بواسطه هجرت و خروج از سلطه مستکبران ، مؤمنان

۱- آیه ۱۰۰ ، از سوره ۴ : النِّسَاء

می‌توانند با آزادی کامل شعائر دینی خود را اقامه کنند و با تشکیل دولت حقّه و حکومت اسلامیّه به تمام معنی به منویات خود برسند ، و آن حالت غضب درونی خود را که به علّت تسلّط قوای کفر در درون نهفته شده و راه ابراز و اظهار و فرونشاندن آنرا ندارند بواسطه مهاجرت به نقاط وسیع که از دستبرد ظالمان مصون مانده است ، می‌توانند با برافراشتن لوای توحید و پرچم عدل و داد و اقامه حدود و جمعه و جماعات خشم خود را فرو نشانند و بینی دشمن را به خاک بمالند ؛ لذا با این تعبیر عجیب و غریب در این آیه مبارکه به نحو اعجاز توصیف این حقیقت شده است :

« و کسی که هجرت کند در راه خدا ، در روی زمین مُراعِم‌های بسیاری را خواهد یافت و به سعه و گشایش خواهد رسید ، و اَمّا کسیکه از خانه خود به قصد هجرت بسوی خدا و رسول خدا خارج گردد و هنوز به خدا و رسول خدا نرسیده در بین راه مرگ او را دریابد ، پس مزد و پاداش او برعهده خدا قرار گرفته و خداوند غفور و رحیم است . »

می‌گویند : چون عالم برزخ از تتمّه عالم دنیا محسوب می‌گردد و لذا از صورت و کَمّ و کیف برخوردار است ، مؤمنینی که از خانه نفس خود بیرون آمده و خروج از بیت را تحصیل کرده‌اند و به هجرت پای نهاده ، ولی هنوز به مقام کمال خود که وصول به حقیقت ولایت و اندکاک در اسماء و صفات الهیّه و بالأخره عالم فنای مطلق در ذات مقدّس اوست نرسیده‌اند ، در عالم برزخ کامل می‌شوند و در هنگام

قیامت با کمال واقعی خود محشور می‌گردند .

و این معنی طبق کلیات وارده از حکمت الهیه قرآنیّه و سنّت نبویّه قابل قبول است . چون کسی که عازم بر هجرت باشد براساس این نیت که رسول الله فرمود :

مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِيَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ^۱.

با رسول خدا معیت پیدا نموده و در حظیره قدس الهی به تماشای

۱- اصل این حدیث اینطور است :

مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِيَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى امْرَأَةٍ مِصِيبًا أَوْ غَنِيمَةٍ يَأْخُذُهَا فَهِيَ إِلَيْهَا .

این حدیث را ابن ابی الجمهور أحسائی در «غوالی اللئالی» بنا به نقل «بحار الأنوار» طبع کمپانی، جلد ۱۵، جزء دوم، ص ۷۷؛ و در «منیة المرید» طبع نجف، ص ۲۷؛ و در «بحار» ج ۱۵، جزء دوم، ص ۸۷ از «منیة للمرید» نقل کرده است .

و شهید ثانی فرموده است : این خبر از اصول اسلام و یکی از پایه‌های آن و اوّل ستون آنست . تا آنکه گفته است : و سلف ما و جماعتی از تابعین آنها دوست داشتند که مصنفات خود را با این حدیث شروع کنند برای آنکه خواننده را بر حسن نیت و تصحیح آن، و اهتمام و اعتناء به آن برسانند .

ولیکن اصل این حدیث در کتب اصول احادیث شیعه نیست، و معلوم است که شهید ثانی و ابن ابی الجمهور که دأب آنها نیز استفاده از روایات عامّه در اخلاقیات است، آن را از کتب عامّه نقل کرده‌اند .

این روایت را بخاری و مسلم و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و أحمد بن حنبل همگی با اسناد متصل خود از علّمة بن وقاص از عُمر بن الخطّاب با ادنی

اختلافی در متن آورده‌اند که : رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلم فرمودند :

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَّا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ

- الحدیث .

جمال حضرت ازلی و ابدی و سرمدی مشغول و ازمقام ولایت مطلقه و عبودیت صرفه بهره کافی خواهد یافت .

بر این اساس افرادی که نفوس آنها به مقام فعلیت خود نرسیده و ناقص از دنیا رفته‌اند ، باید در برزخ تکمیل و پس از آن به قیامت انفسیه حضور یابند .

داستانی را حضرت سیدنا الأعظم و أستاذنا الأکرم علامه طباطبائی نقل می‌فرمودند که بسیار شایان توجه است .

فرمودند : در کربلا واعظی بود به نام سید جواد از اهل کربلا و لذا او را سید جواد کربلائی می‌گفتند . او ساکن کربلا بود ولی در ایام محرّم و عزا می‌رفت در اطراف ، در نواحی و قصبات دوردست تبلیغ می‌کرد ، نماز جماعت می‌خواند ، روزه می‌خواند و مسأله می‌گفت و سپس به کربلا مراجعت می‌نمود .

یک مرتبه گذرش افتاد به قصبه‌ای که همه آنها سنّی مذهب بودند ، و در آنجا برخورد کرد با پیرمردی محاسن سفید و نورانی ، و چون دید سنّی است ، از در صحبت و مذاکره وارد شد ، دید الآن نمی‌تواند تشیع را به او بفهماند ؛ چون این مرد ساده لوح و پاک‌دل چنان قلبش از محبت افرادی که غصب مقام خلافت را نمودند سرشار است که آمادگی ندارد و شاید ارائه مطلب نتیجه معکوس داشته باشد .

تا در یک روز که با آن پیرمرد تکلم می‌نمود از او پرسید : شیخ شما کیست؟

(شیخ در نزد مردم عادی عرب، بزرگ و رئیس قبیله را گویند) و سید جواد می‌خواست با این سؤال کم‌کم راه مذاکره را با او باز کند تا بتدریج ایمان در دل او پیدا شده و او را شیعه نماید.

پیرمرد در پاسخ گفت: شیخ ما یک مرد قدرتمندی است که چندین خان ضیافت^۱ دارد، چقدر گوسفند دارد، چقدر شتر دارد، چهار هزار نفر تیرانداز دارد، چقدر عشیره و قبیله دارد.

سید جواد گفت: به به از شیخ شما چقدر مرد متمکن و قدرتمندی است!

بعد از این مذاکرات پیرمرد رو کرد به سید جواد و گفت: شیخ شما کیست؟

گفت: شیخ ما یک آقائی است که هر کس هر حاجتی داشته باشد برآورده می‌کند؛ اگر در مشرق عالم باشی و او در مغرب عالم؛ و یا در مغرب عالم باشی و او در مشرق عالم، اگر گرفتاری و پریشانی برای تو پیش آید، اسم او را ببری و او را صدا کنی، فوراً به سراغ تو می‌آید و رفع مشکل از تو می‌کند.

پیرمرد گفت: به به عجب شیخی است! شیخ خوب است اینطور باشد، اسمش چیست؟

سید جواد گفت: شیخ علی.

۱- «خان ضیافت» به معنای مهمانسراست که در میان اعراب مشهور است، که با این خان‌ها از هر کس که وارد شود خواه آشنا و خواه غریب پذیرائی می‌کنند.

دیگر در این باره سخنی به میان نرفت مجلس متفرق شد و از هم جدا شدند و سیدجواد هم به کربلا آمد .

اما آن پیرمرد از شیخ علی خیلی خوشش آمده بود و بسیار در اندیشه او بود .

تا پس از مدّت زمانی که سید جواد به آن قریه آمد ، با عشق و علاقه فراوانی که مذاکره را به پایان برساند و شیخ را شیعه کند ، و با خود می گفت : ما در آن روز سنگ زیر بنا را گذاشتیم و حالا بنا را تمام می کنیم ، ما در آن روز نامی از شیخ علی بردیم و امروز شیخ علی را معرفی می کنیم و پیرمرد روشندل را به مقام مقدّس ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام رهبری می نمائیم .

چون وارد قریه شد و از آن پیرمرد پرسش کرد ، گفتند : از دار دنیا رفته است .

خیلی متأثر شد ، با خود گفت : عجب پیرمردی ! ما در او دل بسته بودیم که او را به ولایت آشنا کنیم .

حیف ، از دنیا رفت بدون ولایت ، ما می خواستیم کاری انجام دهیم و پیرمرد را دستگیری کنیم ، چون معلوم بود که اهل عناد و دشمنی نیست ، إلقاءات و تبلیغات سوء ، پیرمرد را از گرایش به ولایت محروم نموده است .

بسیار فوت او در من اثر کرد و به شدّت متأثر شدم .

به دیدن فرزندانش رفتم و به آنها تسلیت گفتم و تقاضا کردم مرا سر قبر او بَرید .

فرزندانش مرا بر سر تربت او بردند و گفتم : خدایا ما در این پیرمرد امید داشتیم چرا او را از دنیا بردی ؟ خیلی به آستانه تشییع نزدیک بود ، افسوس که ناقص و محروم از دنیا دفت .

از سر تربت پیرمرد بازگشتیم و با فرزندان به منزل پیرمرد آمدیم . من شب را در همانجا استراحت کردم ؛ چون خوابیدم ، در عالم رؤیا دیدم دری است وارد شدم ، دیدم دالان طویلی است و در یکطرف این دالان نیمکتی است بلند ، و در روی آن دو نفر نشسته‌اند و آن پیرمرد سنی نیز در مقابل آنهاست .

پس از ورود ، سلام کردم و احوالپرسی کردم ، دیدم در انتهای دالان دری است شیشه‌ای و از پشت آن باغی بزرگ دیده می‌شد .

من از پیرمرد پرسیدم : اینجا کجاست ؟ گفت : اینجا عالم قبر من است ، عالم برزخ من است و این باغی که در انتهای دالان است متعلق به من و قیامت من است .

گفتم : چرا در آن باغ نرفتی ؟

گفت : هنوز موقعش نرسیده است ؛ اول باید این دالان طی شود و سپس در آن باغ رفت .

گفتم : چرا طی نمی‌کنی و نمی‌روی ؟

گفت : این دو نفر معلم من هستند . این دو ، دو فرشته آسمانند آمده‌اند مرا تعلیم ولایت کنند ، وقتی ولایتم کامل شد می‌روم ؛ آقا سید جواد ! گفתי و نگفתי (یعنی گفתי که شیخ ما که اگر از مشرق یا مغرب عالم او را صدا زنند جواب می‌دهد و به فریاد می‌رسد اسمش شیخ

علیّ است ؛ اَمَا نَگفتی این شیخ علیّ ، علیّ بن اَبی طالب است .
بخدا قسم همینکه صدا زدَم : شیخ علیّ بفریادم رس ، همینجا حاضر
شد .

گفتم : داستان چیست ؟

گفت چون من از دنیا رفتم مرا آوردند در قبر گذاردند و نکیر و
منکر به سراغ من آمدند و از من سؤال کردند :

مَنْ رَبُّكَ وَ مَنْ نَبِيُّكَ وَ مَنْ إِمَامُكَ ؟

من دچار وحشت و اضطرابی سخت شدم و هر چه می خواستم
پاسخ دهم به زبانم چیزی نمی آمد ، با آنکه من اهل اسلامم ، هر چه
خواستم خدای خود را بگویم و پیغمبر خود را بگویم به زبانم جاری
نمی شد .

نکیر و منکر آمدند که اطراف مرا بگیرند و مرا در حیطه غلبه و
سیطره خود درآورده و عذاب کنند ، من بیچاره شدم ، بیچاره به تمام
معنی ، و دیدم هیچ راه گریز و فراری نیست ؛ گرفتار شده ام .

ناگهان به ذهنم آمد که توگفتی : ما یک شیخ داریم که اگر کسی
گرفتار باشد و او را صدا زند اگر او در مشرق عالم باشد یا در مغرب
آن ، فوراً حاضر می شود و رفع گرفتاری از او می کند .

من صدا زدَم : ای شیخ علیّ به فریادم رس !

فوراً علیّ بن اَبی طالب اَمیرالمؤمنین علیه السّلام حاضر شدند
اینجا ، و به آن دو نکیر و منکر گفتند : دست از این مرد بردارید ، معاند
نیست ، او از دشمنان ما نیست ، اینطور تربیت شده ، عقائدش کامل

نیست چون سعه نداشته است .

حضرت آن دو ملک را ردّ کردند و دستور دادند دو فرشته دیگر بیایند و عقائد مرا کامل کنند ، این دو نفری که روی نیمکت نشسته‌اند دو فرشته‌ای هستند که به امر آن حضرت آمده‌اند و مرا تعلیم عقائد می‌کنند .

وقتی عقائد من صحیح شد من اجازه دارم این دالان را طی کنم و از آن وارد آن باغ گردم .

این خواب که جهاتی را از دستگیری و عفو از مستضعفین و تکامل برزخی و جهات بسیار دیگر را می‌رساند ، دلالت بر سؤال از عقائد در عالم قبر نیز دارد .

این خواب ، نظیر خواب‌های دیگری که ما در این مباحث بیان می‌کنیم ، از وقایع مسلمّ الوقوع همین عصر ماست .

و بر همین اساس تکمیل نفوس ناقصه که از دنیا رحلت کرده‌اند و به مقام فعلیت خود نرسیده‌اند ، روایاتی وارد است که اولاد مؤمنین که در سنّ کودکی از دنیا رفته‌اند ، در عالم برزخ بوسیله حضرت ابراهیم خلیل و یا بوسیله حضرت زهراء سلام الله علیها تربیت می‌شوند .

در کتاب «أمالی» شیخ صدوق ، ضمن روایت طویلی که درباره معراج رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم بیان می‌کند با سند متصل خود از عبدالرحمن بن غنم این فقره را ذکر می‌کند که :

قَالَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِالتَّبَسِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مَرَّ عَلَيَّ شَيْخٌ

قَاعِدٍ تَحْتَ شَجَرَةٍ وَ حَوْلَهُ أَطْفَالٌ .

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ هَذَا الشَّيْخُ يَا

جَبْرِئِيلُ ؟

قَالَ : هَذَا أَبُوكَ إِبرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

قَالَ : فَمَا هَؤُلَاءِ الْأَطْفَالُ حَوْلَهُ ؟

قَالَ : هَؤُلَاءِ أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ حَوْلَهُ يَعِدُوهُمْ .^۱

« می گوید : چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به معراج

رفت ، عبورش افتاد به پیرمردی که در زیر درختی نشسته بود و در اطراف او کودکانی گرد آمده بودند .

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سؤال کرد : ای جبرئیل !

این پیرمرد کیست ؟ جبرئیل گفت : این شیخ ، پدر تو ابراهیم است .

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سؤال کرد : این اطفال در

اطراف او کیانند ؟

جبرئیل گفت : اینها اطفال مؤمنان هستند که حضرت ابراهیم به

آنها غذا می دهد .»

مجلسی رضوان الله علیه روایت کرده است از «تفسیر علی بن

ابراهیم» از پدرش از سلیمان دیلمی از ابوبصیر از حضرت امام صادق

علیه السلام :

قَالَ : إِنَّ أَطْفَالَ شِيعَتِنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تُرَبِّبُهُمْ فَاطِمَةُ

۱- «بحار الأنوار» ج ۶ ، ص ۲۲۹ ؛ و «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ،

عَلَيْهَا السَّلَامُ^۱.

«حضرت فرمودند: بدرستی که اطفال شیعیان ما را از مؤمنین،

حضرت فاطمه سلام الله علیها تربیت می کند.»

شیخ صدوق روایت می کند در کتاب «معانی الأخبار» از پدرش از

عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه از

جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش علیهم السلام:

قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ]: دَخَلْتُ الْجَنَّةَ
فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْإِبْلَةَ.

قَالَ: قُلْتُ: مَا الْإِبْلَةُ؟

فَقَالَ: الْغَائِلُ فِي الْخَيْرِ الْغَائِلُ عَنِ الشَّرِّ، الَّذِي يَصُومُ فِي كُلِّ

شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ.^۲

«حضرت صادق علیه السلام به روایت از پدرانشان گفتند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من داخل در بهشت

شدم و اکثر اهل بهشت را ابله یافتم.

عرض کردم: مقصود از ابله چیست؟

حضرت فرمود: کسی که در کار خیر عاقل است و از کار شر

غافل است و در هر ماه سه روز را روزه می دارد.»

و نیز شیخ صدوق در «معانی الأخبار» با سند متصل خود از

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که:

۱- «بحار الأنوار» ج ۶، از طبع آخوندی، ص ۲۲۹

۲- «معانی الأخبار» ص ۲۰۳

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] قَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ لَكَ كَثْرًا فِي الْجَنَّةِ، وَأَنْتَ ذُو قَرْبَيْهَا، وَلَا تُتْبِعِ النَّظْرَةَ بِالنَّظْرَةِ فِي الصَّلَاةِ؛ فَإِنَّ لَكَ الْأُولَى وَلَيْسَتْ لَكَ الْآخِرَةُ.^۱

«حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ای علی! برای تو گنجی است در بهشت، و تو ذوالقرنین بهشت هستی، و در حال نماز نظرت اگر به جائی افتاد آن نظر را دنبال مکن؛ چون نظر اول بخشوده شده است ولی حق نظر دیگر را نداری!»
صدوق رحمة الله علیه در تفسیر و بیان این حدیث فرموده است:

«مراد از قول رسول خدا که فرموده است برای تو گنجی است در بهشت، کلیدهای نعمت‌های بهشت است؛ چون در متعارف سخن مردم گنج عبارت است از اندوخته‌ای از طلا و نقره، و مردم گنج را گرد می‌آورند از ترس فقر؛ و طلا و نقره خاصیتش مصرف نمودن در حال نیاز است و در بهشت نیازی نیست، فقر و فاقه‌ای نیست؛ چون بهشت از جمیع این معانی در سلامت است و از تمام آفات مصون است؛ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهُى الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ. (در آیه ۷۱، از سوره زخرف «مَا تَشْتَهُى» آمده است.)

«و در آنجا از هر چه نفوس اشتها کنند و چشمان لذت برند موجود است.»

بنابراین، مراد از گنج بهشت همان کلید است و دلیل این مطلب

۱- «معانی الأخبار» ص ۲۰۵

آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ است ؛ علی بن ابی طالب قسمت کننده بهشت و جهنم است ؛ چون تقسیم بهشت و دوزخ بر مبنای ایمان و کفر است و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده است :

يَا عَلِيُّ حُبُّكَ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُكَ نِفَاقٌ وَ كُفْرٌ.

«ای علی محبت داشتن به تو ایمان است و عداوت با تو نفاق و

کفر است.»

پس بنابراین اصل ، امیرالمؤمنین علیه السلام قسمت کننده بهشت و آتش است .

و من از بعضی از مشایخ شنیدم که می گفت : مراد از گنج بهشت ، همان فرزند او محسن علیه السلام است ، و این فرزند همان بچۀ سقط شده ای است که فاطمه علیها السلام چون بین دو در مورد فشار قرار گرفت سقط کرد .

و برای این گفتار استشهاد می نمود به آنچه در روایت آمده است که : بچۀ سقط شده با حالت خشم و غضب ، در بهشت می ایستد و به او گفته می شود که : داخل شو ! در جواب می گوید : نه داخل نمی شوم مگر آنکه پدر و مادر من پیش از من داخل شوند .

و دیگر استشهاد می نمود به آنچه در روایت آمده است که : حضرت ابراهیم و زوجه اش حضرت ساره ، متکفل تربیت و رسیدگی به اولاد مؤمنین هستند ، آنها را از درختی در بهشت که مانند پستان های گاو پستان دارد ، شیر و غذا می دهند .

چون قیامت فرا رسد این اطفال را لباس پوشانیده و به عطرها معطر و به عنوان هدیه ، آنها را به پدرانشان می سپارند ، و این فرزندان با پدرانشان در بهشت حکم ملوک و پادشاهان را دارند .

و اما گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود : ای علیّ تو ذوالقرنین بهشت هستی ، معنایش اینست که ، حسن و حسین تو دو قرن بهشت هستند ؛ چون در روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : خداوند عزوجل با حسن و حسین بهشت خود را زینت می کند ؛ مثل آنکه زن خود را به دوگوشواره خود زینت می کند . و در روایت دیگر است که خداوند با آن دو نور دیده ، عرش خود را زینت می کند .^۱

پس حسن و حسین دو گوشواره عرش خدا هستند .

و شاید بر همین اصل باشد که درباره از اسب به زمین افتادن سیدالشهداء علیه السلام گوید :

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد

اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

و در وصف این افتادن چه خوب ناصرالدین شاه استعاره نموده است :

یکتا گهری ز صدر زین افتاده آویزه عرش بر زمین افتاده
افسوس که در معرکه کرب و بلا از خاتم انبیا نگیان افتاده
و همین جهت است که در روایت آمده است :

۱- «معانی الأخبار» ص ۲۰۶

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ]: إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ شَتَفَا الْعَرْشَ، وَإِنَّ الْجَنَّةَ قَالَتْ: يَا رَبُّ! أَسْكَنْتَنِي الضُّعْفَاءَ وَالْمَسَاكِينَ! فَقَالَ اللَّهُ لَهَا:

أَلَا تَرْضَيْنَنِّي أَتَى زَيْنَتُ أَرْكَانِكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ! قَالَ: فَمَا سَتُ كَمَا تَمِيسُ الْعُرُوسُ فَرَحًا.^۱

«رسول خدا فرمودند: حسن و حسین دو گوشواره عرش خدا هستند، و بهشت به پروردگار عرضه داشت: ای پروردگار من! مرا محلّ تمام ضعفاء و مسکینان قرار دادی!

از طرف پروردگار خطاب آمد: ای بهشت راضی نیستی که من ارکان تو را به حسن و حسین زینت داده‌ام؟ در این حال چنان بهشت به خود بالید و افتخار نمود، مانند بالیدن عروس به خودش از شدت فرح.»

و بر همین اساس است که در قتل آن حضرت آسمان خون بارید و خاک تبدیل به خون شد.

چنانکه از اُمّ سلمه مروی است که: رسول خدا شبی از ما غائب شد در مدّت طویلی و سپس آمد به نزد ما، و دیدیم آن حضرت گردآلود و با موهای ژولیده مراجعت کرده و در یک دست خود چیزی دارد که انگشت‌ها را بسته است. عرض کردم: یا رسول الله چرا شما را بدین وضع پریشان غبارآلود و ژولیده می‌بینم؟

۱ «ارشاد مفید» در باب طَرْفٍ مِنْ فِضَائِلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، واز طبع

حضرت فرمود: در این وقت مرا سیر دادند به محلی در عراق که نامش کربلاست، و مصرع حسین فرزند من و جماعتی از فرزندان اهل بیت مرا به من نشان دادند، و من شروع کردم که خونهای آنانرا جمع کنم، و بیا اینک خون ها در دست من است؛ و دست خود را بسوی من باز کرد و فرمود: بگیر اینها را و محفوظ نگاهدار! من خونها را گرفتم و توجه کردم دیدم شبیه خاک قرمز رنگ است؛ در شیشه‌ای نهادم و سر آن را بستم و محفوظ داشتم. چون حسین از مکه به طرف عراق حرکت کرد هر صبح و شب من شیشه را می‌گرفتم و می‌بوئیدم و برای مصیبت آن حضرت می‌گریستم. چون روز عاشورای از محرم، همان روزی که حسین در آن روز شهید شد، من در آن شیشه نگاه کردم، در اول صبح آن خاک قرمز بحال خود بود، و چون در پایان روز نگاه کردم دیدم تبدیل به خون تازه شده است.^۱

واز محمد بن سیرین روایت شده که گفت: این قرمزی در آسمان پیدا نشد مگر بعد از قتل حسین.^۲

و رَوَى سَعْدُ الْإِسْكَافِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

كَانَ قَاتِلُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَكَدَّ زَنًّا، وَ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَكَدَّ زَنًّا، وَ لَمْ يَحْمَرَّ السَّمَاءُ إِلَّا لِهَمَّا.

و رَوَى سَفِيَّانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ:

۲۰۱- «إرشاد مفید» در باب طرف من فضائل الحسين عليه السلام،

حَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَمَا نَزَلَ مَثْرَلًا وَلَا لَرْتَحَلَ
 مِنْهُ إِلَّا ذَكَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا وَقَتْلَهُ . وَقَالَ يَوْمًا : وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا
 عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأَى رَأْسَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَعِيٍّ مِنْ بَغَايَا
 بَنِي إِسْرَائِيلَ .^۱

۱- همان مصدر ، ص ۲۷۴ :

«و سعد إسكاف روایت کرده که حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند :
 قاتل یحیی بن زکریا ولد الزنا بوده و قاتل حسین بن علی علیه السلام نیز
 ولد الزنا بوده است ، و آسمان فقط برای این دو نفر سرخ گردید .»
 « و سفیان بن عیینه از علی بن یزید از علی بن الحسین علیهما السلام
 روایت کرده است که فرمود : ما با حسین علیه السلام خارج شدیم (به طرف
 کربلا) پس حضرت در هیچ منزلی فرود نیامد و از آن کوچ نکرد مگر اینکه یادی
 از یحیی بن زکریا و کشته شدن او نمود . و روزی فرمود : و از پستی دنیا بر
 خداوند اینستکه سر یحیی بن زکریا به یکی از زناکاران بنی اسرائیل هدیه شد .»

مجلس هفدهم

کیفیت ارتباط عالم برزخ با عالم طبع و قبر

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَىٰ قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^١

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَقُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ .
 (آية يكصد و پنجم ، از سوره توبه : نهمین سوره از قرآن کریم)

بحث ما در اینجا راجع به نحوه ارتباط و تأثیر موجودات عالم ملکوت در موجودات عالم مُلک ، و نحوه و کیفیّت تأثیر موجودات عالم ملکوتِ اعلى - که عالم اسماء و صفات کليّه الهيّه است - و تأثیر ارواح قدسيّه و نفوس مجرّده در موجودات عالم ملکوت اسفل - که عالم مثال و صورت است - و بالأخره کیفیّت تأثیر موجودات مثاليّه در عالم ملک و ناسوت - که عالم طبع و مادّه است - می باشد ؛ و این

١- مطالب گفته شده در روز هفدهم ماه مبارک رمضان .

بحث بسیار لطیف و دقیق است ولی ما تا جایی که بتوانیم مطلب را ساده و روشن بیان می‌کنیم .

و بالأخره در این بحث از کیفیت ارتباط نفس انسان با مثال و برزخ او ، و کیفیت ارتباط برزخ انسان با ماده و طبع و بدن وارد شده در قبر او گفتگو می‌شود .

باید ملاحظه نمود که بدن را که در قبر می‌گذارند چگونه است؟ آیا بهره‌ای از ثواب و عقاب دارد یا نه ؟ و آیا به تبع ثواب و عقابی که به بدن برزخی در عالم برزخ می‌رسد این بدن هم مُثاب و معدَّب می‌گردد یا نه ؟

البته بحث ما در اینجا فقط راجع به کیفیت ارتباط بدن مثالی و برزخی با بدن مادی که در قبر افتاده است می‌باشد ، نه به عنوان بحث کلی فلسفی ؛ ولی برای همین بحث جزئی ناچار از یک بحث کلی خواهیم بود :

تمام موجوداتی که در این عالم هستند بواسطهٔ یک موجود مدبّر الهی اداره می‌شوند .

انسان مادی یک مَلک مقرّبی دارد که او را رشد می‌دهد و حفظ می‌کند ، هر یک از اصناف حیوانات ، نباتات ، جمادات ، و هر ذره‌ای از موجودات این عالم اینچنین هستند .

و بطور کلی تمام عالم شهادت که عالم ظاهر و عالم مُلک است ، در تحت اراده و سیطرهٔ یک عالم ملکوت است که آن عالم ملکوت ، عالم حقیقت و معنی و باطن است .

قدرت و عظمت آن عالم از این عالم بیشتر است و می‌تواند این موجودات را در تحت شرائط خود تربیت کند و سیر دهد؛ آن موجودات را ملائکه می‌گویند.

تعداد ملائکه به حساب در نمی‌آید، به اندازه ذراتی که در این عالم موجود است و در عالم ملک، خلق شده است ملائکه موجود است؛ هر قطره از باران که از آسمان می‌ریزد یک فرشته موکل بر حفظ و حراست و پائین آوردن آن است.

هر دانه گیاهی که از زمین می‌روید و هر چه از حیواناتی که بیرون می‌آید و رشد می‌کند و می‌رسد، حتی دانه اسپند، چنانچه در روایت وارد است، برای هر کدام از آنها ملکی گماشته شده که آنرا طبق وظیفه و شرط و سنت الهیه‌ای که به او تفویض شده است حفظ کند، رشد دهد، برساند و تا سرحد کمال آن، آن را مواظبت و مراقبت نموده و از وظیفه پاسداری در برابر جهات حیاتیه و تغذیه و تنمیه آن دریغ ننماید.

باد که می‌وزد فرشته‌ای بلکه بادهای مختلف، از باد شمال و باد جنوب و باد دبور و باد صبا، فرشتگان مختلفی دارند، بادهای رحمت و بادهای غضب، بادهای مهلکه و مسموم و نسیم‌های لطیف و جان پرور. و ابرهای آسمان، ابر سپید و سیاه، ابر انبوه و پرپشت و ابر کم پشت، ابر تگرگ و برف و باران هر کدام دارای فرشتگانی هستند؛ این فرشتگان هر کدام دارای مأموریت‌های متفاوتی هستند که بر حسب اختلاف قوا و سرمایه‌هایی که خداوند به آنها داده است

تفاوت می‌کنند .

مراتب حیات انسان از قوای هاضمه و تغذیه و رشد دهنده و رفع کننده و جاذبه و دافعه و تبدیل کننده و ماسکه و غیرها همه در تحت تدبیر و اداره ملائکهٔ مختلفی هستند .

این یک واقعیتی است براساس یک واقعیت فلسفی که : موجودات عالم طبع و ماده در تحت سیطرهٔ موجودات عالم مثال و صورت ، و آنها در تحت سیطرهٔ موجودات عالم نفس و ملکوت اعلی ، تا برسد به مقام اسماء و صفات الهیه و بالأخره به اسم اعظم حضرت واحدیت و مقام لا اسم و لا رسم حضرت احدیت جل و عز تبارک و تقدس .

بنابراین نور وجود ، اول از ذات مقدس او جل و علا تنزل نموده به مقام اسماء و صفات کلیه و سپس بتدریج در مراتب مختلفهٔ عالم امکان ، از موجودات مجرد و مثالیه و سپس در موجودات طبیعی و جسمیه ، ظهور و تجلی می‌نماید .

نه اینکه مبدأ وجود قوا در عالم ، طبیعت است و بعد صعود می‌کند و عالم مثال و صورت پدید می‌آید و سپس نفس و عوالم مجرد ؛ این حرف غلط است .

این کلام ، اساس فلسفهٔ مادّیون است که برای مادهٔ اصالت قائلند و روح و ملکوت را اثر ضعیفی از مادهٔ می‌دانند و ترشّحی از آن ؛ و درحقیقت می‌توان مکتب آنان را به مکتب أصالة المادّة نامگذاری کرد .

ولی مکتب الهیون مکتب أصالة الله و أصالة التّوحد و أصالة المعنی است؛ زیرا اولاً برای خدا که مجرد و بسیط و لا حادّ و لا عدّ است و از نقطه نظر قدرت و عظمت و علم و حیات بی نهایت است، به نحو استقلال در وجود، موجودیّت قائل می شود و پس از آن وجود مقدّس، موجودات مجردة و غیر مجردة روحانیّه و مادیّه بوجود می آیند، آن هم به نحو خلقت و با نفس مجرد اراده، نه به نحو اخراج و خروج که زائیدن است.

و این کلام ابداً منافاتی با مبنای صدرالمتألّهین در سیر و تکامل موجودات مادیّه به موجودات مجردة ندارد.

درباره نفس، صدرالمتألّهین قائل است که مبدأش، جسمانی است و نهایتش روحانی که: **النَّفْسُ جِسْمَانِيَّةٌ الْحُدُوثِ، رُوحَانِيَّةٌ الْبَقَاءِ**.^۱ و سیر ترقّی و تکامل انسان از مراتب مادی بسوی مراتب

۱- این معنی را صدرالمتألّهین قدّس الله سرّه به مرحله اثبات رسانیده است، و از نقطه نظر حرکت جوهریّه - که آن هم امر مُبرهنی است - پایه گذاری شده است، و آیات و روایات با دقّت و لطافت چشمگیری این معنی را می رسانند. قرآن کریم درباره انسان دارد:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّن طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. (آیات ۱۲ تا ۱۴، از سوره ۲۳: المؤمنون)

در این آیات سیر ترقّی و تکامل انسان را از مراحل ولّیّه به نحو تغییر و تبدیل بیان می کند که: ما اوّل انسان را از شیرۀ خاک و گل خلق کردیم و پس از آن، آن جوهره را در محلّ مستقرّی که رحم مادر است بصورت نطفه قرار دادیم و ﴿

معنوی و روحانی است؛ و بنابراین حرکت جوهریه که جوهر در ذات و کینونت خود متحرک است، موجودات مادیّه از نفس استعداد هیولانی خود، درخود، حرکت نموده و پس از خلع و لبس‌های عدیده به مرحله تجرّد می‌رسند.

أبوعلی سینا و قدماء از فلاسفه الهیّین معتقد بودند که نفس در

پس از آن همان نطفه را علقه کردیم و علقه را مضعه آفریدیم و مضعه را استخوان آفریدیم و روی استخوان گوشت پوشانیدیم و سپس همان موجود را خلق دیگری کردیم.

در این آیات اولاً می‌فرماید که مبدأ وَلِیُّهُ انسان از جوهره گل است. و ثانیاً مراتب تغییر و تبدیل تکاملی آنرا بیان می‌فرماید که نطفه صورت خود را از دست داد و همان علقه شد، و علقه صورت خود را از دست داد و همان مضعه شد، و مضعه صورت خود را از دست داد و استخوان شد. و ثالثاً نوبت که به دمیدن روح می‌رسد می‌فرماید: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس از آن ما همان استخوان پوشیده شده به گوشت را خلق دیگری کردیم؛ یعنی به تجرّد نفسانی در آوردیم و موجود زنده و شاعر و عالمی در آوردیم که صاحب نفس ناطقه شد، و حقاً جا دارد که در اینجا خود را بستاید و به تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ تمجید فرماید.

و چه خوب عارف رومی جلال اللّٰهین در مثنوی بیان نموده است:

از جمادی مُردم و نامی شدم	و ز نما مُردم بحیوان سر زدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حَمَلَةٌ دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملائک بال و پیر
وز مَلک هم بایدم جستن ز جو	کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
بار دیگر از ملک قربان شوم	آنچه اندر و هم ناید آن شوم
پس عدم گردم چون ارغنون	گویدم کِیْنَا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ

(جلد سوّم «مثنوی» طبع میرخانی، ص ۹۹؛ و از صفحات کل کتاب،

ازل خلق شده است و برای انجام افعال خود به بدن تعلق می‌گیرد و در حقیقت، بدن آلتی است برای کارهای نفس.

ولی صدرالمتألهین با اثبات حرکت جوهریّه، اثبات کرد که: نفس در اصل پیدایش و تکوّن خود و در اصل ماهیّت وجودی خود نیاز به بدن دارد و اصولاً با بدن تحقّق می‌یابد، و انسان عبارت است از یک موجود تدریجی که اولش ماده و آخرش عقل است؛ نفس آدمی از نطفه که یک تک سلول است شروع شده و پس از تکوّن و عبور از مراحل حسّ و خیال و وهم به مرتبه عقل می‌رسد و مجرد می‌گردد و پیوسته باقی می‌ماند.

نفس انسان مانند پروانه که در پيله است و مانند جنین که در رحم است و مانند مغز بادام و مغزگردو که در بدو تکوّن آمیخته با پوست می‌باشد، بوده و با بدن تکوّن و تحقّق می‌پذیرد و سپس در سیر تکاملی خود حرکت می‌کند و مدتی با بدن بوده و پس از آن، بواسطه استکمال جوهری، قائم به خود می‌گردد و از بدن مستغنی می‌شود، و مانند روغن بادام و گردو جدا می‌شود، و یا همچون پروانه که از پيله خارج شود و یا حیوانی که پوست عوض کند، بدن را خلّع می‌کند و بدون ماده یعنی بدون بدن زندگی می‌کند و مجرد می‌شود. چون خود صدرالمتألهین هم که از اعظام فلاسفه الهیون است، قائل به سیطره و هیمنه عالم ملکوت بر عالم ملک است، و بر این مبنی است که هر ذره این عالم در تحت قوای معنویّه و روحانیّه اداره می‌شود.

و حتّی همان سلاله خاک و گِل که مبدأ آفرینش انسان است ، به اراده و اختیار موجودات مثالیّه و نفسیّه و تجرّدیه از اسماء علیا و صفات حُسنای الهی می باشد .

غایة الأمر ، همین موجود مادی که مبدأ خلقت انسان است و خود درجه به درجه بسوی تکامل پیش می رود تا به مرحله تجرّد و روحانیت می رسد ، در هر حال از نقطه نظر وجود و علم و قدرت و سائر جهات در تحت تکفّل و مراقبت و معلولیت عوالم بالاست .

و به عبارت دیگر ، لازمه حرکت از قوس نزول به مقام اوج بدء آفرینش ، که **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** است ، و لازمه قوس نزول از بدء آفرینش به **أظلم العوالم** ، که ماده صرف و هیولای محض و استعداد و قابلیت خالص است ، این است که : نور وجود حقّ جلّ و علا از اعظم اسماء الهیّه در مراتب تجرّدات ملکوتیّه ، و سپس در عالم مثال ، و پس از آن در عالم مُلک نزول نموده و از عالم ماده و ظلمتکده هیولای بی شعور و علم و قدرت ، کم کم صعود نموده و بسوی حضرت احدیت جلّ و عزّ حرکت کند ؛ و این معنی تحقّق نمی پذیرد مگر آنکه همان ماده بی شعور و بی اراده و همان هیولای محض - که قابلیت صرفه و مبدأ خلقت انسان است - در اثر تدبیر و اراده و سیطره عوالم تجرّد و ملکوت تحقّق پذیرد .

پس جسمانیّه الحدوث و روحانیّه البقاء بودن نفس انسان ربطی به أصالة الماده ندارد .

باری ، بعضی از افرادی که روایات و آیات تدبیر ملائکه و حفظ

و حراست آنها را دیده و یا شنیده‌اند ، در مقام تجزیه و تحلیل با پندار روشنفکرانه خود چنین خواسته‌اند بگویند : مراد از فرشته‌ای که قطره باران را به زمین می‌آورد ، همان حیات و زندگی آن قطره است و خاصیتی است که در آن موجود است ، یا مراد جاذبه زمین است .

برق و صاعقه و ابر و وزش بادهای بواسطه قوای جاذبه و دافعه و خواص فیزیکی است ، و أحياناً خواص شیمیائی است که این پدیده‌ها را بوجود می‌آورد . غایة الأمر در آن زمان که قوای جاذبه و مسائل فیزیکی و شیمیائی مطرح نبود ، از علل پیدایش پدیده‌های مادی به فرشته و جنّ و غیرها تعبیر می‌نمودند .

این سخن غلط است .

البته تمام موجودات مادی دارای علل و اسباب مادی هستند ، برق و رعد و صاعقه و ابر و باد و باران و تگرگ و قوس و خسوف و کسوف ، دارای علل و شرائط طبیعی بوده و در تحت تحقق آن علل به وقوع می‌پیوندد و یکی از جهات مؤثره در آنها نیز قوای جاذبه و دافعه می‌باشد ؛ ولی این قوای مادی خود نیز در تحت محکومیت قوای معنوی و آسمانی است ، جاذبه زمین نیز تحت قوای ملکوتی است .

تمام پدیده‌های مادی که به حواس انسان در می‌آیند با تمام اسباب و علل مادی آنها که به حواس ادراک نمی‌شوند ، مانند انرژی سینتیک و قوه زنده و الکتریسته و نور و امواجی که تمام عالم را پر کرده و به چشم نمی‌آیند ، همه و همه مادی بوده و در تحت قوای

ملکوتی فرشتگان الهی اداره می‌شوند؛ سخن در اینجاست.

در سوّمین دعا از دعاهای صحیفه مبارکه سجّادیه از اصناف و انواع ملائکه مقرب و حمله عرش و انواع ملائکه جزئیّه که مأمور حوادث ارضی و جوّی هستند یاد می‌فرماید، و از جبرائیل و میکائیل و اِسرافیل و ملک الموت و اعوانش و از منکر و نکیر و از رومان - که فتان قبور است - ذکر می‌فرماید.

از این گذشته، موجودات روحانی و طیب و طاهر این عالم در ارتباط با فرشتگان روحانی عالم بالا هستند، و آنان نیز انس و علاقه و رغبت و عشق به موجودات طیب و طاهر این عالم پیدا می‌کنند؛ مثلاً ملائکه رحمت، خانه تمیز و اطاق نظیف و انسان نظیف و پاکیزه را دوست دارند، طهارت، وضو و غسل را دوست دارند؛ لباس سفید، عطر و بوی خوش را دوست دارند و هر جا که بوی خوش باشد متوجّه آنجا می‌شوند؛ قرائت قرآن را دوست دارند؛ منزل امام و پیغمبر و ولیّ خدا را دوست دارند و در آنجا نزول می‌یابند.

گرچه ملائکه موجودات ملکوتی هستند و ملکوت تجرّد از ماده و لوازم ماده از وضع و کیفیت و کمّیت و زمان و مکان دارد؛ ولی آن موجودات ملکوتی می‌توانند یک وجهه‌ای با این عالم برقرار کنند و با این عالم مُلک نسبت و جهت‌ی بگیرند.

همانطور که هر موجود ملکوتی که تجرّدش کم باشد و از اسماء جزئیّه پروردگار بوده و به این عالم نزدیک باشد، بدون واسطه می‌تواند با جهت‌گیری معنوی خود این عالم ملک را اداره کند.

ملائکة رحمت با موجودات طیب و طاهری که در این عالم است، وجهه گیری می کنند و به عکس، از جای ظلمت و متعفن بدشان می آید، در اتاقی که جُنُب باشد فرشته داخل نمی شود، در جائی که مجسّمه و عکس ذی روح باشد فرشته نمی آید، در خانه ای که سگ باشد یا شرب خمر شود یا آلات موسیقی و قمار باشد وارد نمی شود، در گلخن های حمّام و جاهای کثیف ملائکه وارد نمی شوند.

این معنی نه از نقطه نظر این است که ملائکه یعنی وضو و غسل و لباس سفید و عطر؛ ملک یک موجود معنوی است و عطر یک موجود مادّی، ولی ارتباط بین آن ملکوت و این مادّه بدین قسم شده است که آن موجود معنوی طیب محاذات و جهت گیری می کند با عطر یا لباس سفید و قرائت قرآن.

به عکس، جنیان و شیاطین و جهه گیری می کنند با موجودات فاسد و خراب این عالم. در جاهای ظلمانی و تاریک می روند، مزبله ها و محل های متعفن را دوست دارند، در جائی که زنا شود، معصیت شود، شرب خمر و قمار شود، جنیان پر می شوند، در خانه ای که سگ باشد، در اطاقی که عکس ذی روح باشد جنّ وارد می شود و ملک خارج می گردد، این نحو ارتباطی است بین عالم ظاهر و عالم معنی.

در روایات وارد است ناخن خود را بگیرد که در زیر آن جنّ جمع می شود و آنجا محلّ شیاطین و جنیان است، از دسته کوزه آب

نخورید آنجا محلّ جنیان است،^۱ ظرف خاکروبه را در شب در منزل نگذارید یا اگر می‌گذارید سرپوش روی آن بنهید برای اینکه جنیان در آن جمع نشوند.

بعضی از افرادی که خیال می‌کنند تمام مُلک و ملکوت را تفحص و گردش کرده و در تحت تکفل علوم مادی خود گرفته‌اند و در لابراتوار شیمیائی و فیزیکی خود تجزیه و تحلیل نموده‌اند می‌گویند: جنّ همان میکروب است، چرک زیر ناخن میکروب است، خاکروبه محلّ اجتماع میکروب‌ها است، دسته کوزه بواسطه اینکه محلّ گرفتن کوزه با دست است محلّ اجتماع چرک و بالتّیجه میکروب است، کثافتی که در مزابل و گلخن‌های حمّام موجود است محلّ اجتماع میکروب است که در لسان این روایات به جنّ تعبیر شده است.

اینها تفسیرهای غلطی است که از نزد خود می‌کنند، اینها جنّ نیست، میکروب است و میکروب یک پدیده مادی است. و آن موجودی که دارای فهم و شعور است و شیطنت دارد و بدجنس

۱- درماده «ثلم» از «نهایه» ابن اثیر جَزری، ج ۱، ص ۲۲۰ آورده است که: *نَهَى عَنِ الشُّرْبِ مِنْ ثُلْمَةِ الْقَدَحِ*. «رسول خدا آب خوردن را از محلّ شکستگی کاسه نهی فرموده است.» و علتش آن است که دهان آب خورنده نمی‌تواند خوب به آن بچسبد و چه بسا از آن محلّ، آب بر بدن و لباس او می‌ریزد. و بعضی علت آنرا چنین دانسته‌اند که: در هنگام نظیف کاسه آنطوریکه باید و شاید آن محلّ شکستگی نظیف نمی‌شود. «وَقَدْ جَاءَ فِی لَفْظِ الْحَدِيثِ: إِنَّهُ مَمْعَدُ الشَّيْطَانِ وَ لَعَلَّهُ أَرَادَ بِهِ عَدَمَ النَّظَافَةِ». «و در لفظ حدیث وارد شده است که آنجا محلّ نشستن شیطان است، و ممکن است مراد عدم نظافت باشد.»

است و با موجودات فاسدهٔ این عالم چون چرک و میکروب انس می‌گیرد و ربط برقرار می‌کند و در جای متعفن می‌رود و به لباس سیاه علاقمند است؛ جنّ است.

و لذا کراحت شدید دارد که انسان لباس سیاه در بر کند. لباس سیاه لباس اهل جهنّم است و مستحبّ است که انسان لباس سفید بپوشد، لباس سفید لباس فرشتگان است.

جنّ - که موجودی دارای شعور و فهم است مانند انسان، منتهی از انسان بسیار ضعیف‌تر؛ چون خلقت او از دُخان است یعنی از گازها و دودها و بخارها، و لذا به چشم افراد معمولی دیده نمی‌شود - از داخل شدن در جاهای گناه و شرب خمر و زنا و قمار و نمیمه و سخن‌چینی و جای کثیف و متعفن مسرور می‌شود، به زنهائی که بدون مقنعه باشند گرچه در منزل، جنّ علاقه دارد؛ البتّه اصناف کفّار از جنّ.

چون جنّ نیز مانند انسان، مسلمان و کافر است، و سوره‌ای در قرآن مجید به نام سورهٔ جنّ وارد است که بعضی از حالات آنانرا بیان می‌کند.

باری، فرشتگان از زنهائی محجّبه مشعوف می‌شوند، و از زنهائی مقنعه‌دار مسرور می‌گردند و به منازلی که چنین زنهائی باشند وارد می‌شوند و جنیان از چنین خانه‌ها بیرون می‌روند.

باری از نقطه نظر قرآن کریم و بحث‌های فلسفی عقلی و روایات وارده از ائمّه معصومین سلام الله علیهم أجمعین هیچ شبهه و

تردیدى نیست بر اینکه موجودات عقلائیة روحانیة ملکوتیة عالم قدس و تجرّد ، نگاهدارنده و تربیت کننده و تدبیر کننده جمیع امور این عالم هستند .

اما از نقطه نظر قرآن کریم : آیات بسیار است و ما به ذکر بعضی از نمونه‌های مختلف اکتفا می‌کنیم .

۱- وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا * وَالتَّاشِطَاتِ نَشْطًا * وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا * فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا * فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا .^۱

«سوگند به فرشتگانی که در هنگام امر پروردگار ، نسبت به امری از امور عالم از جای خود حرکت نموده و از موقف خطاب ، برای انجام مأموریت در این عالم با شدت و جدیت پائین می‌آیند .
و سوگند به فرشتگانی که از موقف خطاب ، برای انجام مأموریت به تمام معنی الکلمة خارج می‌شوند .

و سوگند به فرشتگانی که بعد از حرکت و خروج از موقف با سرعت تامّ و تمامی بسوی مأموریت خود می‌روند .
و سوگند به فرشتگانی که در انجام مأموریت خود طبق قضاء حتمی و مُبرّم پروردگار ، از سائر فرشتگان که نسبت به مأموریت آنان حکم بتّی و جدّی صادر نشده است سبقت گرفته و مأموریت خود را که به حکم حتمی رسیده است انجام می‌دهند .

و سوگند به فرشتگانی که پس از سبقت بسوی مأموریت با انجام آنچه در تدبیر امور این عالم به آنها مُفوّض شده است تدبیر امور را

۱- آیات ۱ تا ۵ ، از سوره ۷۹ : النَّازِعَاتِ

می‌نمایند.»^۱

۲- وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَانُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ، بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ، بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.^۲

«مردم می‌گویند: خداوند رحمن فرشتگان را فرزند خود قرار داده است؛ پاک و مقدس است پروردگار از این نسبت.

فرشتگان بندگان بزرگوار و گرامی خدا هستند که در گفتار از خدا سبقت نمی‌گیرند و فقط به امر خدا عمل می‌کنند.»

۳- قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ، عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ.^۳
«ای پیغمبر بگو کیست که دشمن جبرائیل باشد؟ پس بدرستی که

جبرائیل قرآن را با اذن خدا بر دل تو فرو فرستاد.»

۴- قُلْ نَزَّلَهُ، رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ.^۴

«بگو ای پیغمبر! قرآن را روح القدس از جانب پروردگارت به

۱- این تفسیر محصل بیان قرآنی علامه طباطبائی مُدَاظَلَّهُ است در تفسیر

این آیات. (تفسیر «المیزان» ج ۲۰، ص ۲۸۲)

و بنا به این بیان، این پنج قَسَم، پنج سوگند است به پنج صفت از صفات ملائکه‌ای که در حین تدبیر امور عالم از محلّ و موقف خود حرکت کرده و برای انجام امری که به آنان شده است رهسپار می‌گردند؛ نه آنکه سوگند به پنج صنف از اصناف ملائکه باشد.

۲- آیه ۲۶ و ۲۷، از سوره ۲۱: الأنبياء

۳- صدر آیه ۹۷، از سوره ۲: البقرة

۴- آیه ۱۰۲، از سوره ۱۶: النحل

حقّ فرو فرستاد تا اینکه کسانی را که ایمان آورده‌اند تثبیت کند و هدایت و بشارت برای مسلمین بوده باشد.»

۵- نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ^۱.

«قرآن را بر قلب تو، روح الامین فرستاد تا اینکه از بیم دهندگان

باشی.»

۶- هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ، لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ.^۲

«خداست که با فرشتگانش بر شما رحمت می‌فرستد تا شما را از

تاریکی‌ها به نور در آورد.»

۷- إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْهَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ.^۳

«آن کسانی که می‌گویند پروردگار ما خداست و بر این اساس

استقامت می‌ورزند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: نترسید و

اندوهی هم نداشته باشید و بشارت باد شما را به بهشتی که بدان

وعده داده شده‌اید.»

۸- إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ

ءَالَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن

۱- آیه ۱۹۳ و ۱۹۴، از سوره ۲۶: الشعراء

۲- صدر آیه ۴۳، از سوره ۳۳: الأحزاب

۳- آیه ۳۰، از سوره ۴۱: فصلت

فَوَرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخُمْسَةِ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ^۱.

«در آن وقتی که در غزوه بدر به مؤمنین می‌گفتی: آیا این مقدار برای شما کافی نیست که پروردگار شما با سه هزار نفر از فرشتگان شما را یاری دهد؟»

بلی، اگر شما پای شکیبائی و صبر و استقامت محکم دارید و تقوی پیشه سازید و دشمنان شما با سرعتی هر چه تمامتر هم اکنون در رسند، پروردگار شما به پنج هزار نفر از فرشتگان نشان زننده و داغ کننده، شما را یاری خواهد نمود.»

۹- وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ^۲.

«و فرشتگان به حمد پروردگار تسبیح می‌کنند و طلب آمرزش می‌کنند برای کسانی که در روی زمین هستند؛ آگاه باشید که خداوند حقاً آمرزنده و مهربان است.»

۱۰- قُلْ يَتَوَقَّأَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ^۳.

«بگو ای پیغمبر! می‌میراند شما را و به نحو تام، نفس‌های شما را می‌گیرد ملک مرگی که بر شما گماشته شده است، و پس از آن بازگشت شما بسوی خدا خواهد بود.»

۱- آیه ۱۲۴ و ۱۲۵، از سوره ۳: آل عمران

۲- ذیل آیه ۵، از سوره ۴۲: الشوری

۳- آیه ۱۱، از سوره ۳۲: السجدة

۱۱- الَّذِينَ تَتَوَقَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ۱

«کسانی که جانهای خود را پاک و طیب نموده‌اند، چون فرشتگان رحمت بخواهند آنها را قبض روح کنند فرشتگان به آنها می‌گویند: سلامٌ علیکم؛ یعنی سلام و سلامتی و درود از جانب پروردگار شما بر شماست.»

۱۲- فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ ۲

«(افرادی که در دل‌های آنها مرض است و مرتد می‌شوند به اعقابشان پس از آنکه راه هدایت برای آنها روشن شده، و می‌گویند به کسانی که آیات خدارا که فرستاده می‌شود - ناپسند دارند: ما در بعضی امور، شما را اطاعت می‌کنیم؛ خداوند از اسرار آنان آگاه است.) پس چگونه هستند زمانی که فرشتگان غضب الهی در وقتی که می‌خواهند آنان را قبض روح کنند، می‌زنند صورت‌های آنان را و پشت‌های آنانرا.»

۱۳- وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ۳

«(در آن روزی که قیامت برپا می‌شود و آسمان شکافته می‌شود و در آن روز بسیار سست است) فرشتگان در آن روز در اطراف

۱- صدر آیه ۳۲، از سوره ۱۶: النحل

۲- آیه ۲۷، از سوره ۴۷: محمد

۳- آیه ۱۷، از سوره ۶۹: الحاقة

آسمانند ، و در آن روز عرش پروردگار تو را ، که عالم هستی و کماخ وجود یا عالم مشیت الهیه باشد ، هشت فرشته بر بالای خود حمل می کنند .»

۱۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ^۱.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید جان‌های خود را و بستگان خود را از آتش جهنم حفظ کنید . آتشی که آتشگیرانه آن ، سنگ و افراد بشر است . و خداوند بر آن آتش ، فرشتگان سخت‌دل و با شدتی که هیچگاه مخالفت و عصیان امر پروردگار را نکنند و به هر چه امر شوند بجای می آورند گماشته است .»

در این آیات مبارکات خداوند بسیاری از وظائف فرشتگان مختلف را از اصناف متفاوتة آنان بیان می کند .

اما از نقطه نظر ادله فلسفیه : پس می گوئیم پس از تمامیت دلیل الْوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ مِنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ و دلیل الْوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ إِلَّا مِنْ الْوَاحِدِ ، بر این اساس برای نزول نور وجود و وحدت در عالم کثرت و اسباب ، حکماء قائل به عقول عَشْرَه شدند ؛ عقل اول و عقل ثانی و عقل سوم و چهارم تا عقل عاشر که عقل دهم و عقل فعال است ، و همچنین نفوس فلکیه و نفوس تحت فلک قمر ؛ و بدین ترتیب کیفیت تکثر را در این عالم تقریب و تصویب کرده اند .

۱- آیه ۶ ، از سوره ۶۶ : التَّحْرِيم

البته برای عقول عشره و نفوس فلکیه بدین کیفیت دلیل عقلی نداریم، بلکه فقط این یک فرضیه‌ای است که بر آن فرضیه صدور موجودات کثیره را از *عَلَّةُ الْعِلَلِ* تصحیح و تصویر نموده‌اند.

و بنابراین بعضی از حکماء کیفیت پیدایش موجودات متکثره را به طریقی دیگر غیر از عقول عشره و نفوس فلکیه، تصویر و تصحیح نموده و بر فرضیه دگری پایه‌گذاری کرده‌اند.

و اما راجع به کیفیت اداره امور متکثره این عالم که دارای جهات مشترکه‌ای هستند و همه بر آن جهات پیوسته و همیشه مداوم می‌باشند به طریق «*مُثَلْ أَفْلاطُونِيَه*» تصحیح و استدلال نموده‌اند؛ بدین کیفیت که: برای تمام افرادی از موجودات مادی که دارای طَلسَم و قالب جسمانی هستند، یک موجود روحانی معنوی مجرد از ماده، سیطره و هیمنه بر آنها داشته و آنرا تغذیه و تنمیه می‌کند و بدینوسیله جهت مشترک در همه بوجود می‌آید؛ مثلاً تمام انسان‌های این عالم که دارای صورت و قالب جسمی هستند و در تمام جهات انسانیت که از نفس ناطقه گرفته شده است اشتراک دارند، یک انسان نوری مجرد به تمام معنی - که دارای نفس ناطقه کلیه است - بر تمام اینها احاطه داشته و وجود و علم و قدرت و غرائز و ملکات و بالآخره تمام آثار و شؤونی که لازمه انسان بما هو انسان می‌باشد و در این افراد کثیره بدون استثناء موجود است، همه و همه از آن انسان مجرد نوری افاضه شده و آن را «مثال» این افراد کثیره گویند.

و همچنین برای هر یک از انواع و اصناف حیوانات کثیره در این

عالم یک مثالِ نوریِ مجردِ واحد در عالم نور و تجرّد موجود است، و تمام این افرادِ بدن مرتبط و از آن استفاضه می‌کنند.

شترهای جسمی یک شتر مثالی دارند، گاوهای جسمی یک گاو مثالی دارند، خروس‌ها و کلاغ‌ها و مورچه‌ها تا برسد به نباتات و اشجار و اصناف مختلفه از درخت‌ها؛ درخت کاج جسمی با این افراد کثیری که از قدیم الأیام تا به حال داشته و از حال تا هزاران سال بعد خواهد داشت و همه آنها در جهاتی بدون استثناء مشترکند، یک درخت کاج مثالی نوری که هیمنه و سیطره بر تمام درخت‌های کاج دارد خواهد داشت، و همچنین درخت‌های صنوبر و بید و انواع درخت‌های مثمر چون نخل و انواع فواکه و گیاهان.

و انواع و اصناف جمادات و گازها و امواج و انوار مادیّه و جسمیه همه و همه از هر یک، یک مثال مجرد نوری واحد در عالم نور و تجرّد وجود دارد.

حکیم سبزواری قدّس اللّٰه سرّه در این باره فرموده است:

فَكُلُّ هَذِي التَّسْبِيبِ الوَضْعِيَّةِ

أَطْلَالُ تِلْكَ التَّسْبِيبِ التَّوْرِيَّةِ (۱)

وَ صَئِمٌ لِزَيْنَةِ جَا زِبْرَجَا

كَانَ لِنُورِ رَبِّهِ اَنْمُوزَجَا (۲)

كَهَذِهِ اَلْاَلْوَانُ فِي الطَّائِفِ

بَلْ كُلُّ مَا فِي الْعَالَمِ الْمَحْسُوسِ (۳)

۱- و تمام این نسبت‌های وضعیه‌ای که در اینجاست همه اطلال

و سایه‌ها و ظهورات و تجلیات آن نسبت‌های مجردة نوریة مثالیه است.

۲- و جسمی که به عنوان زینت و جمال در این عالم خودنمائی می‌کند، او نمونه‌ای از نور ربّ النوع خود و از مثال مجرد خود می‌باشد.

۳- مانند این رنگهای عجیب و ظریف که در طاووس است، بلکه هرچه در این عالم خارج مادی که آنرا عالم محسوس می‌نامیم موجود است همه نمونه‌هایی از ربّ النوع‌ها و از مثال‌های نورانیة مجردة خود هستند.

وَكُلُّ فِعْلٍ ذِي تَمَا مِنْ جِسْمٍ

لَدَيْهِمْ مِنْ صَاحِبِ الطَّلِسْمِ (۴)

دُهْنِ السَّرَاجِ رَبُّهُ يَجْذِبُ لَهُ

شَكْلًا صَوْبَرِيًّا أُعْطِيَ الْمَشْعَلَهُ (۵)

بِالرَّبِّ لِلتَّحْلِ الْمُسَدَّسَاتُ

وَلِلْعَنَاكِبِ الْمُتَلَثِّثَاتُ (۶)

وَعِنْدَنَا الْمِثَالُ الْأَفْلَاطُونِيَّ

لِكُلِّ نَوْعٍ فَرُدُّهُ الْعُقْلَانِيَّ (۷)

كُلُّ كَمَالٍ فِي الطَّلِسْمِ وَزَعَهُ

مِنْ جَهَةِ بِنْحُو أَعْلَى جَمْعَهُ (۸) ^۱

۴- و در نزد اشرافیون که قائل به مثل افلاطونیة هستند در هر جسمی از اجسام، هر فعلی که دارای حرکت و نمو باشد آن فعل

۱- «منظومه» سبزواری، طبع ناصری، ص ۱۹۳ و ۱۹۴

از صاحب طلسم و جسم که همان مثال نوری مجرد از جسمیت و طلسمیت است خواهد بود .

۵- روغن داخل چراغ چون بخواهد سوخته گردد و روشنی دهد ، ربّ النّوع آن روغن یک شکل صنوبری به آن روغن می دهد و بصورت شعله صنوبری شکل در مشعله پدید می آورد .

۶- زنبورهای عسل که برای خود خانه های مسدّس شکل (شش ضلعی) می سازند - و ابدأ دیده نشده است که حتی یک زنبور از این سنّت تخلف کند و خانه خود را چهار ضلعی یا هفت ضلعی و پنج ضلعی بسازد - بواسطه الهام گرفتن و در تحت امر تکوینی در آمدن همان ربّ النّوع خود زنبورهاست ؛ و همچنین عنکبوت ها که خانه های خود را با تارهای نازک آب دهان خود می سازند و همه خانه ها را مثلث شکل (سه ضلعی) می سازند ، به علت اینستکه همه آنها مظهر ربّ النّوع نوری خود بوده و آن ربّ النّوع چنین خانه مثلث شکل مثالی نوری دارد .

۷- و در نزد ما «مثال افلاطونی» در هر نوعی از انواع ، همان «فرد عقلانی» اوست که از جسمیت و آثار آن منزّه و مبرّی ، و حکم کلی برای این افراد کثیره دارد ؛ اما نه کلی منطقی است و نه کلی عقلی و نه یک موجود شخصی طبیعی خارجی است - که آنرا کلی طبیعی گویند - بلکه فرد نوری و دارای تشخّص است و به جهت سعه و تجرّدش آنرا فرد عقلانی گوئیم .

۸- و آن موجود مشخص که فرد عقلانی و ربّ النّوع است ، تمام

کمالاتی که در طلسم‌ها و اجسام و موادی که در تحت تدبیر و حیطة اداره و سعه او هستند و این کمالات بطور تفرّق و توزع در آنها موجود است، او یک پارچه و به نحو اعلی و اتمّ داراست.

و اما از نقطه نظر روایات: پس آن موجودات مؤثره و مدبّره به عناوین مختلفی چون نور و عقل و ملائکه و اسم الله و کلمه الله و صور عاریه و مجردّه از موادّ و غیرها تعبیر شده‌اند و ما در اینجا از هر یک از آنها به عنوان نمونه یک یا چند حدیث ذکر می‌کنیم.^۱

۱- در «احتجاج» شیخ طبرسی، طبع نجف، ج ۱، ص ۳۳۸ و ۳۳۹ از اصبح بن ثبانه روایت می‌کند که: ابن کوّابه حضور امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و گفت: قسم به خدا در کتاب خدا آیه‌ای است که بر دل من گران آمده و من در دین خودم شکّ نموده‌ام.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او گفت: مادرت به عزایست بنشیند و بر مردنت حاضر شود، آن آیه کدام است؟
گفت: قول خداوند تبارک و تعالی وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٌ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ، وَ تَسْبِيحُهُ*، مراد از صفاً (بال زدن) چیست؟ و این مرغان کدامند؟ و این نماز کدام است؟ و این تسبیح چیست؟

حضرت گفتند: وَيَحْكَا يَا بَنَ الْكُوَا! خداوند ملائکه را بر صورت‌های مختلفی خلق کرده است، و از برای خداوند ملکی است به صورت خروس، صدای غلیظ دارد و رنگش سپید است که در آن سیاهی است، پنجه‌هایش در طبقات زیرین زمین است و تاج سرش دو تا شده در زیر عرش رحمن است، یک بال او در مشرق از آتش است و بال دیگر او در مغرب از یخ است.

چون وقت هر یک از نمازها شود او بر روی ناخن‌های خود بایستد و سپس گردن خود را از زیر عرش بلند کند و پس از آن همانطور که خروس‌ها در منزل‌های شما بالهای خود را بهم میزنند، آن خروس هم دو بال خود را ⇐

۱- مجلسی رضوان الله علیه از کتاب «غوالی اللکالی» ابن ابی جمهور احسائی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي**.

و در حدیث دیگر فرموده است: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ** ۱.

«اولین چیزی را که خداوند آفریده است نور من است. اولین چیزی را که خداوند آفریده است عقل است.»

چیزی را که خداوند آفریده است عقل است.»

۲- و نیز مجلسی از «عِلَلُ الشَّرَائِعِ» با إسناد عَمَلَوِي خود از

امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که:

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَأَلَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَقْلَ؟

قَالَ: خَلَقَهُ مَلَكٌ لَهُ رُءُوسٌ بَعْدَ الْخَلَائِقِ مَنْ خُلِقَ وَمَنْ يُخَلَقُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلِكُلِّ رَأْسٍ وَجْهٌ وَلِكُلِّ أَدَمِيٍّ رَأْسٌ مِنْ رُءُوسِ الْعَقْلِ.

که بهم می زند؛ نه آن بالی که از آتش است. بال یخی را ذوب می کند؛ و نه آن بالی که از یخ است، بال آتشی را خاموش می نماید.

و سپس ندا در می دهد: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ، وَأَنَّ وَصِيَّهُ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ. سُبْحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ.** در این حال تمام خروس ها در منزل های شما بالهای خود را بهم می زنند و به مانند گفتار آن خروس ندا می دهند. و اینست تفسیر قول خداوند: **كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ، وَتَسْبِيحَهُ** از خروس هایی که در زمین است.

* - قسمتی از آیه ۴۱، از سوره ۲۴: النور

۱ - «بحار الأنوار» طبع کمپانی، جلد اول، باب حقیقه العقل و بدو خَلَقَهُ،

وَاسْمُ ذَلِكَ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ وَجْهِ ذَلِكَ الرَّأْسِ مَكْتُوبٌ .
 وَعَلَىٰ كُلِّ وَجْهِ سِثْرٌ مُّلقًى لَا يُكشَفُ ذَلِكَ السِّثْرُ مِنْ ذَلِكَ
 الْوَجْهِ ، حَتَّىٰ يُولَدَ هَذَا الْمَوْلُودُ وَيَبْلُغَ حَدَّ الرَّجَالِ أَوْ حَدَّ النِّسَاءِ ؛
 فَإِذَا بَلَغَ كُشِفَ ذَلِكَ السِّثْرُ فَيَقَعُ فِي قَلْبِ هَذَا الْإِنْسَانِ نُورٌ ، فَيَفْهَمُ
 الْفَرِيضَةَ وَالسُّتَةَ وَالْجَيْدَ وَالرَّدىَّ .

أَلَا وَمَثَلُ الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي وَسَطِ الْبَيْتِ .^۱

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که خداوند

حقیقت عقل را از چه چیز آفریده است ؟

حضرت فرمود : حقیقت او را فرشته‌ای آفریده که آن فرشته به
 مقدار سرهای انسان‌های مخلوق سر دارد ؛ تمام افراد انسان‌ها چه
 آنهایی که خلق شده‌اند و چه آنهایی که خلق خواهند شد تا روز
 قیامت .

و خداوند برای هر سر این فرشته صورتی آفرید ، و از برای هر
 آدمی نیز یک سر از سرهای عقل آفرید ، و اسم این آدمی را بر صورت
 سر آن فرشته نوشت .

و به روی هر صورتی از صورت های سرهای فرشته پرده‌ای
 افکنده شده ؛ و آن پرده هیچگاه برداشته نمی‌شود تا وقتی که این
 مولودی که نامش بر آن صورت نوشته شده است متولد گردد و اگر
 مرد است به حد بلوغ مردان ، و اگر زن است به حد بلوغ زنان برسد .

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، جلد اول ، باب حقیقة العقل و بدو خلقه ،

چون به این حدّ رسید آن پرده از چهره سر فرشته برداشته می‌شود و بلافاصله این شخص تازه بالغ در دلش نوری افکنده می‌گردد که بدان، فریضه و سنت را می‌شناسد و خوب و بد را می‌فهمد.

و مثال عقل در دل انسان مثال چراغ در وسط اطاق است.

و حقیر می‌گوید: این حدیث مبارک در دلالتش بر «مُثَلِّفِ أَفْلاطُونِيَّة» به همان تقریبی که ذکر شد هیچ جای تردید نیست و کأنه می‌خواهد اصلاً دعوی «مُثَلِّفِ أَفْلاطُونِيَّة» را تشریح و به اذهان تقریب نماید.

۳- دعای سوّم از صحیفه سجّادیه:

اللَّهُمَّ وَحَمَلَةَ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَقْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ وَلَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَلَا يُؤْتِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ وَلَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ.

«بار پروردگارا! درود بفرست بر فرشتگان و ملائکه‌ای که عرش و کاخ عظمت و اراده و مشیت تو را در مظاهر عالم امکان بر عهده دارند، آن فرشتگانی که از تسبیح و تقدیس تو هیچگاه ساکن نمی‌شوند و دست بر نمی‌دارند و از تنزیه و به پاکی یاد کردن تو هیچگاه ملول و کسل نمی‌گردند و از عبادت کردن تو هیچگاه خسته نمی‌شوند و...»

سپس حضرت سجّاد علیه‌السلام اِسْرَافِيلَ و مِکائیلَ و جِبْرَائیلَ را با وظائف و مأموریت‌های آنها یاد می‌کند، و روح را که بر فرشتگان حُجُبِ مَوَكَّلٍ است و روحی را که از امر اوست و تمام فرشتگانی را که

از آنها در درجه و منزلت پائین‌ترند و در آسمان‌ها مسکن و منزل دارند درود می‌فرستد .

و نیز بر سائر اصناف فرشتگان با مأموریت‌های مختلفه خود ، که حاملین أسرار غیب بسوی پیامبرانند ، و فرشتگانی که در طبقه‌های آسمان‌ها اقامت دارند و در اطراف و اکناف آنها سکنی گزیده‌اند و به تمام آنچه خداوند وعده دهد و امرش نازل گردد آنها انجام دهند ، و بر فرشتگانی که خزینه داران باران هستند و متفرّق کنندگان ابرها و پدید آورندگان صاعقه‌ها و روشن کنندگان برق‌ها و دنبال کنندگان برف‌ها و تگرگ‌ها و پائین‌آیندگان با قطرات باران‌ها و نگاهدارندگان خزائن بادها و گماشته شدگان بر کوهها تا از جای خود حرکت نکنند ، و نیز بر فرشتگانی که وزن آب‌ها را می‌دانند و پیمانۀ باران‌های بسیار و پی‌درپی را به آنان آموخته است ، و فرشتگانی که به امرخدا برای مردم بلا می‌آورند یا رخاء و گشایش می‌آورند ، و فرشتگان حافظین و کرام کاتبین و ملک‌الموت و اعوان او و منکر و نکیر و رومان که آزمایش قبرهاست ، و آنها که بر بیت‌المعمور طواف می‌کنند ، و بر مالک و خزنه‌جهنّم و بر رضوان و پاسداران بهشت ، و بالأخره بر همه فرشتگان که سگان هوا و زمین و آب هستند ، و آنهایی که بر مخلوقات گماشته شده‌اند ؛ بر تمام آنها از خداوند عزّوجلّ طلب افاضه رحمت وجود و درود می‌کند .

۴- دعای سِمات^۱ و آنرا دعای «شَبُور» نیز گویند و از ادعیۀ

۱- سِمات به کسر سین جمع سِمة به معنای علامت است ؛ و چون در ﴿

مشهوره و معروفه است و دارای اسم اعظم؛ و بزرگان از علماء بالله خواندن آنرا در ساعت آخر روزهای جمعه ترک نمی کرده‌اند، و بسیاری از بزرگان علماء چون شیخ طوسی و ابن طاووس و کفعمی آنرا از عثمان بن سعید عُمَری، که اولین نایب از نواب اربعه است، و نیز از حضرت صادق علیه‌السَّلام با سندهای خود روایت کرده‌اند.^۱

این دعا علامت و نشانه‌های بسیاری از آیات الهیّه و ظهورات سبحانیّه ذکر شده است بدین اسم تسمیه یافته است. و آن را دعای «شَبُور» بر وزن «تنور» نیز گویند، و شَبُور به معنای بوق است و با تفصیلی که کُفَعَمی در حاشیّه «البلد الامین» ضمن روایتی از حضرت صادق علیه‌السَّلام ذکر کرده است، چون یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه‌السَّلام با عمالقه جنگید و از آنها بیم داشت، امر کرد که بنی اسرائیل هر کدام شاخی سوراخ دار از گوسفند را به دست گرفتند و این دعا را خواندند، و تمام عمالقه مانند ریشه‌های درخت کنده شده هلاک شدند؛ لذا به دعای شَبُور نامیده شد.

۱- «مصباح المتهجد» شیخ طوسی، طبع سنگی، در ص ۲۹۲ از عمری روایت کرده؛ و کفعمی در «مصباح» طبع سنگی، ص ۴۲۳ و در کتاب «البلد الامین» طبع سنگی، ص ۸۹ از ابو عمر و عمری؛ و علی بن طاووس در «جمال الأسبوع» ص ۵۳۲ و ۵۳۳ از دو طریق نقل کرده است:

اول، از حسین بن محمد بن هارون بن موسی تَلَعُکُبْری که او گفت: من این دعا را از کتابی که شیخ فاضل ابوالحسن خلف بن محمد بن خلف ماوردی در سُرّ مَنْ رَآه در محضر مولانا ابی الحسن علی بن محمد و ابی محمد الحسن صلوات الله علیهما در ماه رمضان سنه چهارصد به من داد نوشته‌ام، و در آن کتاب یافتم کتابت این دعا را از ابی علی بن عبد الله در بغداد که او از حدیث محمد بن علی بن الحسن بن یحیی و او از حضور در مجلس محمد بن عثمان بن سعید عمری اَسَدی منتجی رحمه الله آورده است، و او از حدیث ابو عمر و محمد [عثمان - ظ] بن سعید عمری و او از حدیث محمد بن أسلم و او از

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ
الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَعَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِفَتْحِ الرَّحْمَةِ
انْفَتَحَتْ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَضَائِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِلْفَرَجِ
انْفَرَجَتْ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ تَيَسَّرَتْ، وَإِذَا دُعِيَ
بِهِ عَلَى الْأَمْوَاتِ لِلشُّورِ انْتَشَرَتْ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى كَشْفِ
الْبِئْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ انْكَشَفَتْ.

در این دعا، ذات مقدس حضرت ربوبی را به اسماء بزرگ و مقدس خود می خواند؛ آن اسمی که اگر به قفل های بسته درهای آسمان به جهت گشایش و فتح خوانده شود باز می شود، و اگر بر تنگی ها و بستگی های درهای زمین به جهت فرج و گشایش خوانده شود باز می شود، و اگر بر مشکلات بخوانند به جهت آسانی آسان می گردد، و اگر خدا را بدان اسمها بر مردگان بخوانند به جهت حیات و زندگی زنده می شوند، و اگر به جهت رفع شدت و گرفتاری و مضرت بخوانند آن شدت و مضرت مرتفع می شود.

سپس تا آخر این دعا خدا را به اسماء مقدسه مختلفه خود، که با آن اسماء بر حضرت ابراهیم خلیل و موسی بن عمران و عیسی بن

حدیث محمد بن سنان و او از حدیث مفضل بن عمر جُفَعی، و او از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام این دعا را روایت کرده است و در این روایت گفته است که: مستحب است در آخر روز جمعه خوانده شود.

دوم، از جدش ابوجعفر طوسی رضوان الله علیه که این دعا را از عمری روایت کرده است و گفته است که: مستحب است این دعا در آخرین ساعت از ساعات روز جمعه خوانده شود.

مریم و محمد بن عبدالله علیهم و علیه الصلوة و السلام تجلی نموده و نیز به اسمائی که بر سائر پیغمبران ظهور کرده و معجزات و خارق عاداتی صورت گرفته است می خواند .

معلوم است که مراد از این اسماء همان حقائق مجردة تکوینیّه هستند نه اسماء لفظیّه .

چون اسم ، چیزی است که دلالت بر مسمی کند ، و اسماء حسنای الهیّه حقائق هستند که دلالت بر ذات مقدس او می نمایند و به اندازه وسعت عنوان خود ، از او حکایت می کنند ؛ پس لفظ الله یا رحمن یا رحیم که دلالت بر آن حقائق مجردة الهیّه دارند در حقیقت اسم الاسم هستند .

و در ذیل این دعای سمات ، علامه مجلسی از «مصباح» سید ابن باقی نقل کرده است که این تتمه را بخوانند :

اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الدُّعَاءِ وَبِحَقِّ هَذِهِ الأَسْمَاءِ الَّتِي لَا يَعْلَمُ تَفْسِيرَهَا وَلَا تَأْوِيلَهَا وَلَا بَاطِنَهَا وَلَا ظَاهِرَهَا غَيْرُكَ...^۱

کدام اسمی است که غیر از ذات مقدس حضرت احدیت عز و جل ، ظاهر و باطنش را و تفسیر و تأویلش را کسی نداند ؟

۵- دعائی است که در شبهای عرفه و شبهای جمعه خوانده

می شود و ابتدای دعا این است :

اللَّهُمَّ يَا شَاهِدَ كُلِّ نَجْوَى وَمَوْضِعِ كُلِّ شَكْوَى ؛

در ضمن این دعا وارد است :

۱- «بحار الأنوار» ج ۹۰ ، ص ۱۰۰

وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَرْتَعِدُ مِنْهُ فَرَأَيْضُ مَلَائِكَتِكَ، وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ
جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ - تا می رسد به اینکه عرض می کند :
وَبِالْإِسْمِ الَّذِي مَشَى بِهِ الْخَضِرُ عَلَى قُلْلِ الْمَاءِ كَمَا مَشَى بِهِ
عَلَى جُدَدِ الْأَرْضِ؛ - و تا می رسد به اینکه عرض می کند :

وَبِاسْمِكَ الَّذِي شَقَّقْتَ بِهِ الْبِحَارَ وَ قَامَتْ بِهِ الْجِبَالُ وَ اخْتَلَفَ
بِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ؛ و تا می رسد به اینکه عرض می کند :

وَبِاسْمِكَ الَّذِي عَلَّمْتَهُ مَلِكَ الْمَوْتِ لِقَبْضِ الْأَرْوَاحِ^۱.

«خداوندان! من تو را می خوانم به آن اسمی که از آن بدن های

فرشتگان به لرزه در می آید و به حق جبرائیل و میکائیل و اسرافیل...
و به آن اسمی که بواسطه آن خضر بر روی آب های ناهموار راه
می رفت ، همانطوریکه بواسطه آن روی زمین هموار و مستوی راه
می رفت ...

و به آن اسمی که بواسطه آن آب دریاها را شکافتی و کوهها بدان
استوار شد و شب و روز یکی به دنبال دیگری پدید آمد و اختلاف در
آن حاصل شد...

و به آن اسمی که بواسطه آن به ملک الموت کیفیت قبض ارواح
را تعلیم فرمودی .»

۶- دعای کمیل ، که أميرالمؤمنين عليه السلام آنرا در سجده
می خوانده اند ، و در آن دعا آن حضرت پروردگار را به اسماء حسنیای
خود یاد می کند .

۱- این دعا را در «إقبال» طبع سنگی ، ص ۳۲۵ به بعد آورده است .

شیخ گوید: در روایت است که کمیل بن زیاد نَخَعی در شب نیمه شعبان امیرالمؤمنین را دید که در حال سجده این دعا را می خوانده اند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي قَهَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ وَخَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَذَلَّ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ، وَبِجَبْرُوتِكَ الَّتِي غَلَبْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ - تا آخر این دعا.^۱

«بار خدای من! من تو را می خوانم به مقام رحمت خود که تمام موجودات را فرا گرفته است، و به قوتت که با آن تمام موجودات را مقهور فرمودی و در مقابل آن همه چیز به حال خضوع و ذلت در آمد، و به جبروتت که با آن بر همه چیز تسلط پیدا نمودی.»

۷- در تفسیر «المیزان» نقل نموده است از تفسیر «برهان» از سعد بن عبدالله با إسناد خود از ابوبصیر که گفت: با حضرت صادق علیه السلام بودم و آن حضرت پاره ای از شوون امام را بیان نمودند در وقتی که متولد می شود.

و سپس فرمودند: امام موجب زیادتی روح در شب قدر می گردد.

عرض کردم: فدایت شوم مگر روح همان جبرئیل نیست؟
حضرت فرمود: جبرئیل از ملائکه است، و روح از ملائکه

۱ - «مصباح المتهجد» طبع سنگی، اعمال شب نیمه شعبان، ص ۵۸۷؛ و «إقبال» طبع سنگی، ص ۷۰۶؛ و گوید که: من در روایت دیگر دیده ام که در شبهای جمعه نیز خوانده شود.

اعظم است؛ آیا خداوند عزّ و جلّ نمی‌فرماید:

تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ.^۱ «پائین می‌آیند فرشتگان و روح.»^۲

پس معلوم می‌شود که روح غیر از فرشتگان است.

۸- در «غُرَر و دُرَر» آمدی وارد است که امیرالمؤمنین

علیه‌السلام پرسیدند از عالم علوی که عالم مجردات است و از عالم اجسام به حسب مرتبه بالاتر است.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صُورٌ عَارِيَةٌ عَنِ الْمَوَادِّ، عَالِيَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ
وَالِإِسْتِعْدَادِ، تَجَلَّى لَهَا فَأَشْرَقَتْ، وَطَالَعَهَا فَتَلَأَلَتْ. وَالْقَى فِي
هُوِّيَّتِهَا مِثَالَهُ فَأَظْهَرَ عَنْهَا أَفْعَالَهُ.

وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ؛ لِنُزْكَاهَا بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ فَقَدَتْ
شَبَابَهُتْ جَوَاهِرَ أَوْائِلِ عِلَلِهَا؛ وَإِذَا اعْتَدَلَ مِزَاجُهَا وَفَارَقَتْ
الْأَضْدَادَ فَقَدْ شَارَكَ بِهَا السَّبْعَ الشَّدَادَ.^۳

«حضرت فرمود: صورت‌هائی هستند بدون ماده و بالاتر از

اینکه کمال آنها به قوه و استعداد باشد، خداوند ظهور و انکشاف پیدا کرد برای آنها پس درخشیدند، و طلوع کرد بر آنها پس متلائی شدند. و در هویت آنها مثال خود را انداخت و بدینوسیله افعال خود را

۱- صدر آیه ۴، از سوره ۹۷: القدر

۲- «المیزان» جلد ۲۰، ص ۴۷۵؛ و علامه طباطبائی مدّ ظلّه در همین مجلد از تفسیر، در تفسیر سوره نبا در ص ۲۷۲ بیانی راجع به معنای «روح» در قرآن کریم دارند.

۳- شرح «غُرَر و دُرَر» آقا جمال الدّین خونساری، جلد ۴، ص ۲۱۸ تا ص ۲۲۰؛ و «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۲۷۲

از آنها ظاهر فرمود .

و انسان را با نفس ناطقه آفرید که اگر آن نفس را به دو بال علم و عمل تزکیه کند و رشد دهد ، پس آن نفس ناطقه با گوهرها و جواهر عُلّت‌های نخستینش مشابه خواهد شد .

و اگر مزاجش را متعادل سازد و از صفات متضاده دوری جسته ، طریق عدل و وسط را بیوید ، پس با هفت آسمان مستحکم مشارکت خواهد نمود .»

این حدیث شریف را که از دُرَر و غُرَر کلمات امیرالمؤمنین محسوب می‌شود و در بین اعلام و بزرگان از فنّ فلسفه و عرفان حاوی نکاتی عمیق و جهاتی رشیق است ، مجلسی رحمه الله علیه در تاسع «بحار» که در احوالات امیرالمؤمنین علیه السلام است از «مناقب» ابن شهر آشوب ذکر کرده است . و ابن شهر آشوب این حدیث را شاهد آورده است برای آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام از تمام فلاسفه ارجح بوده است . و لذا به دنبال این حدیث ، کلام بوعلی سینا را برای تأیید مطلب آورده است که او گفته است :

لَمْ يَكُنْ شُجَاعًا فَيَلْسُوفًا قَطُّ إِلَّا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۱

و حکیم سبزواری (قدّه) در «شرح منظومه» در غُرَر فی إثباتِ أَنْ أَوْلَّ مَا صَدَرَ هُوَ الْعُقْلُ در بحث الهیات بالمعنی الأخص آورده است .^۲

۱- تاسع «بحار» کمپانی ، ص ۶۶۴

۲- «شرح منظومه» ناصری ، ص ۱۸۵

لیکن آقا جمال خونساری در شرح این حدیث گفته است :

«این کلام مؤید چندین اصل از اصول حکما می‌تواند شد ، نهایت نسبت آن به آن حضرت صلواتُ الله و سلامهُ علیه ثابت نیست ، بلکه گمان فقیر اینست که کلام یکی از حکماء بوده که بعضی از برای ترویج آن نسبت به آن حضرت داده ، و الله تعالی يعلم.»^۱

این حقیر روزی در محضر استاد گرامی ما علامه طباطبائی مدّ ظلّه عرض کردم : آقا جمال خونساری درباره این حدیث تشکیک کرده است .

ایشان فرمودند : کدام کس غیر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌تواند چنین سخن گوید ؟ آیا ابوحنیفه ؟ آیا حسن بصری ؟ و ما تا قرن چهارم ابداً در تاریخ ، کسی را یاد نداریم که به این معانی آشنا شده و بتواند چنین عبارتی گوید غیر از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام - انتهی عین عبارات ایشان .

۹- حدیث اعرابی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره نفس سؤال نمود .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَيُّ الْأَنْفُسِ تَسْأَلُ ؟
 فَقَالَ يَا مَوْلَايَ ! هَلِ النَّفْسُ أَنْفُسٌ عَدِيدَةٌ ؟
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَفْسٌ نَامِيَةٌ نَبَاتِيَّةٌ وَحَسِيَّةٌ حَيَوَانِيَّةٌ وَنَاطِقَةٌ
 قُدْسِيَّةٌ وَإِلَهِيَّةٌ كُلِّيَّةٌ مَلَكُوتِيَّةٌ .

«حضرت در پاسخ گفتند : از کدام نفس پرسش می‌کنی ؟»

۱- «شرح غرر و درر» آمدی ، جلد ۴ ، ص ۲۲۱

عرض کرد: ای مولای من! آیا نفس‌ها متعدد است؟

حضرت فرمود: نفوس، به نفس نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه و

ناطقه قدسیه و الهیه کلیه ملکوتیه تقسیم می‌شوند.»

سپس اعرابی از یکایک از نفس‌های نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه

و ناطقه قدسیه سؤال می‌کند و حضرت پاسخ می‌دهند. ^۱ تا چون از

الهیه کلیه ملکوتیه پرسش می‌نماید (فَقَالَ: مَا النَّفْسُ الْإِلَهِيَّةُ

الْمَلَكُوتِيَّةُ الْكُلِّيَّةُ؟) حضرت بدین طریق جواب می‌دهند:

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُوَّةٌ لَاهُوتِيَّةٌ وَ جَوْهَرَةٌ بَسِيطَةٌ حَيَّةٌ بِالذَّاتِ،

۱- قَالَ: يَا مَوْلَايَ! مَا النَّامِيَّةُ النَّبَاتِيَّةُ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُوَّةٌ أَصْلُهَا الطَّبَاعُ الْأَرْبَعُ، بَدَوُ إِيجَادِهَا عِنْدَ مَسْقَطِ النَّطْفَةِ،

مَقْرُّهَا الْكَبْدُ، مَادَّتُهَا مِنْ لَطَائِفِ الْأَعْدِيَّةِ، فِعْلُهَا التُّمُّوُ وَالزِّيَادَةُ، سَبَبُ افْتِرَاقِهَا

اِخْتِلَافُ الْمُتَوَلَّدَاتِ؛ فَإِذَا فَارَقَتْ عَادَتْ إِلَى مَا مِنْهُ بَدَتْ، عَوْدُ مُمَازَجَةٍ لَا عَوْدَ

مُجَاوَرَةٍ.

فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ! مَا النَّفْسُ الْحَيَوَانِيَّةُ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُوَّةٌ فَلَكِّيَّةٌ وَ حَرَارَةٌ غَرِيْبَةٌ أَصْلُهَا الْأَفْلَاكُ، بَدَوُ إِيجَادِهَا

عِنْدَ الْوِلَادَةِ الْجِسْمَانِيَّةِ، فِعْلُهَا الْحَيَوَةُ وَ الْحَرَكَةُ وَ الظُّلْمُ وَ الْعَلْبَةُ وَ اِكْتِسَابُ الشَّهَوَاتِ

الدُّبُوتِيَّةِ، مَقْرُّهَا الْقَلْبُ، سَبَبُ افْتِرَاقِهَا اِخْتِلَافُ الْمُتَوَلَّدَاتِ؛ فَإِذَا فَارَقَتْ عَادَتْ إِلَى

مَا مِنْهُ بَدَتْ، عَوْدُ مُمَازَجَةٍ لَا عَوْدَ مُجَاوَرَةٍ، فَتَنْعَدِمُ صَوْرَتُهَا وَ يَبْطُلُ فِعْلُهَا وَ وُجُودُهَا

وَ يَضْمَحِلُّ تَرْكِيْبُهَا.

فَقَالَ: مَا النَّفْسُ النَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُوَّةٌ لَاهُوتِيَّةٌ، بَدَوُ إِيجَادِهَا عِنْدَ الْوِلَادَةِ الدُّبُوتِيَّةِ، مَقْرُّهَا

الْعُلُومُ الْحَقِيقِيَّةُ، مَوَادُّهَا التَّأَيِّدَاتُ الْعَقْلِيَّةُ، فِعْلُهَا الْمَعَارِفُ الرَّبَّانِيَّةُ، سَبَبُ فِرَاقِهَا

تَحُلُّلُ الْأَلَاتِ الْجِسْمَانِيَّةِ؛ فَإِذَا فَارَقَتْ عَادَتْ إِلَى مَا مِنْهُ بَدَتْ، عَوْدُ مُجَاوَرَةٍ لَا عَوْدَ

مُمَازَجَةٍ.

أَصْلُهَا الْعَقْلُ، مِنْهُ بَدَتْ وَعَنْهُ دَعَتْ وَإِلَيْهِ دَلَّتْ وَأَشَارَتْ، وَ
عَوْدُهَا إِلَيْهِ إِذَا كَمَلَتْ وَشَابَهَتْ، وَمِنْهَا بَدَتْ الْمَوْجُودَاتُ وَإِلَيْهَا
تَعُودُ بِالْكَمَالِ.

وَ هِيَ ذَاتُ الْعُلْيَا وَ شَجَرَةُ طُوبَى وَ سِدْرَةُ الْمُتَهَيِّ وَ جَنَّةُ
الْمَأْوَى؛ مَنْ عَرَفَهَا لَمْ يَشُقْ أَبَدًا وَ مَنْ جَهِلَهَا ضَلَّ وَ غَوَى.

فَقَالَ السَّائِلُ: مَا الْعَقْلُ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَوْهَرٌ دَرَاكٌ مُحِيطٌ بِالْأَشْيَاءِ عَنْ جَمِيعِ
جِهَاتِهَا، عَارِفٌ بِالشَّيْءِ قَبْلَ كَوْنِهِ؛ فَهُوَ عَلَّةٌ لِلْمَوْجُودَاتِ وَ نِهَائَةٌ
الْمَطَالِبِ^۱.

«حضرت فرمودند: نفس الهیة ملکوتیة کلیه، یک قوه لاهوتی
است که از عالم لاهوت که از عوالم ربوبی است، آفریده شده است و
یک جوهر بسیطی است که ذاتاً زنده است. اصل این نفس عقل است
که از او پدید آمده است. بوسیله و به علت او می خواند و طلب می کند
و بسوی او دلالت و اشارت می نماید و بازگشت او، در وقتی که به
مقام کمال خود رسید و مشابهت با او پیدا کرد، بسوی عقل است.
موجودات از این نفس الهیة ملکوتیة کلیه بوجود آمده اند و در
هنگام کمال خود نیز بدان بازگشت می نمایند.

و این نفس کلیه دارای مقامی بس بلند و ارجمند است و او
شجره طوبی و سدره منتهی و جنه الماوی است؛ و کسی که به مقام

۱- «شرح دعای صباح» سبزواری (قده) طبع سنگی، ص ۴۵ و ۴۶؛ و

«کلمات مکنونه» فیض (قده) طبع سنگی، ص ۷۳، کلمه ۳۴

معرفت او رسد هیچگاه شقی و بدبخت نخواهد بود و کسی که او را نشناسد جاهل و گمراه می باشد .

اعرابی پرسید : عقل چیست ؟

حضرت فرمود : جوهریست درآک و به تمام اشیاء از جمیع الجهات احاطه و سیطره دارد ، عارف و عالم است به اشیاء قبل از پیدایش آنها ، و او علت موجودات است و غایت و نهایت مطلبها .

۱۰- حدیث کمیل بن زیاد نَخَعی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از معرفت نفس سؤال نمود :

قَالَ [كُمَيْلٌ] : سَأَلْتُ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ : أُرِيدُ أَنْ تُعَرِّفَنِي نَفْسِي !

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا كُمَيْلُ ! وَ أَيَّ الْأَنْفُسِ تُرِيدُ أَنْ أُعَرِّفَكَ ؟
قُلْتُ : يَا مَوْلَايَ ! هَلْ هِيَ إِلَّا نَفْسٌ وَاحِدَةٌ !

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا كُمَيْلُ ! إِنَّمَا هِيَ أَرْبَعَةٌ : النَّأْمِيَّةُ النَّبَاتِيَّةُ وَ الْحِسِّيَّةُ الْحَيَوَانِيَّةُ وَ النَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ وَ الْكُلِّيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ .

«کمیل می گوید : من از مولای خودم امیرالمؤمنین علی

علیه السلام درباره نفس سؤال کردم و گفتم : من می خواهم که نفس مرا به من معرفی بنمائی !

حضرت فرمود : ای کمیل ! کدام یک از نفس ها را می خواهی که من برای تو بازگو کنم ؟

عرض کردم : ای مولای من ! مگر نفس ، غیر از یک نفس واحد

نفس دیگری هم هست؟

حضرت فرمود: ای کمیل! نفوس چهار عدد است: نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه و ناطقه قدسیه و کلیه الهیه. «
سپس امیرالمؤمنین علیه السلام قوای پنجگانه و دو خاصیت هریک از این نفوس را بیان می فرمایند.^۱ تا می رسند به نفس کلیه الهیه و می فرمایند:

وَ الْكُلِّيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ وَلَهَا حُمْسٌ قُوَى : بَقَاءٌ فِي فَنَاءٍ وَ نَعِيمٌ فِي شِقَاءٍ وَ عِزٌّ فِي ذُلٍّ وَ غِنَى فِي فَقْرٍ وَ صَبْرٌ فِي بَلَاءٍ ، وَ لَهَا خَاصَّتَانِ : الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ .

وَ هَذِهِ الَّتِي مَبْدُوهَا مِنَ اللَّهِ وَ إِلَيْهِ تَعُودُ ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي . وَ قَالَ تَعَالَى : يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ، وَ الْعَقْلُ وَسَطُ الْكُلِّ .^۲

۱- وَ لِكُلِّ مِنْ هَذِهِ حُمْسٌ قُوَى وَ خَاصَّتَانِ ؛ فَالتَّامِيَّةُ النَّبَاتِيَّةُ لَهَا حُمْسٌ قُوَى : جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و مریه، و لها خاصیتان: الزيادة و نقصان، و انبعاثها من الكبد.

وَ الْحِسِّيَّةُ الْحَيَوَانِيَّةُ لَهَا حُمْسٌ قُوَى : سَمْعٌ وَ بَصَرٌ وَ شَمٌّ وَ ذَوْقٌ وَ لَمَسٌ ، وَ لَهَا خَاصَّتَانِ : الشَّهْوُ وَ الْغَضَبُ ، وَ انبعاثها من القلب .

وَ التَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ لَهَا حُمْسٌ قُوَى : فِكْرٌ وَ ذِكْرٌ وَ عِلْمٌ وَ جِلْمٌ وَ تَبَاهَةٌ ، وَ لَيْسَ لَهَا انبعاثٌ ، وَ هِيَ أَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِالنَّفُوسِ الْمَلَكِيَّةِ وَ لَهَا خَاصَّتَانِ : التَّرَاهَةُ وَ الْحِكْمَةُ .

۲- «شرح دعای صباح» حکیم سبزواری (قده) طبع سنگی ، ص ۴۴ و ۴۵ ؛

و نیز طریحی در «مجمع البحرین» در ماده نفس، از طبع حروفی، ج ۴، ص ۱۱۵ و ۱۱۶ آورده است و این جمله را در آخر آن اضافه دارد که: لِكَيْلَا يَقُولَ أَحَدُكُمْ شَيْئًا مِنَ الْخَبْرِ وَ الشَّرِّ إِلَّا لِقِيَاسٍ مَعْقُولٍ . و نیز در «سفینه البحار» ج ۲، ص ۶۰۳ ⇐

﴿ آورده است .

و مجلسی در «بحار الأنوار» کتاب السّمَاءُ و العالم ، در طبع کمپانی ، ج ۱۴ ، ص ۴۱۱ ؛ و در طبع حروفی ، ج ۶۱ ، ص ۸۴ و ۸۵ این روایت را از بعضی از کتب صوفیه آورده است ؛ و پس از پایان روایت گوید :

«این اصطلاحات هیچگاه در اخبار معتبره متداوله یافت نشده است و شبیه به أضغاث أحلام صوفیه است .»

و سپس گوید ، «و بعضی از آنها در شرح این خبر گفته‌اند : دو نفس وُلّی که در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آمده است اختصاص به جهت حیوانیت دارد ؛ زیرا این جنبه محلّ لذّت و درد در دنیا و آخرت است . و دو نفس اخیر مختصّ به جهت انسانیت است ؛ زیرا این دو نفس در دو نشأه دنیا و آخرت سعید هستند به خصوص نفس اخیر که کلمه الهیّه است هیچ نصیبی از شقاوت ندارد ؛ چون اصلاً آن از عالم شقاوت نیست ؛ بلکه او دمیده شده از روح خداست .

و بنابراین در آن عالم بهیچوجه درد و ألم از جهتی عارض آن نمی‌گردد ، و این نفس در اکثر از مردم یافت نمی‌شود بلکه در میان هزاران فرد از افراد مردم ، یک نفر هم بدان نفس راه نمی‌یابد . و همچنین اعضاء و جوارح انسان از ادراک لذّت و درد منعزل می‌باشند . آیا نمی‌بینی مریض را در وقتیکه می‌خواهد ، با آنکه زنده است و حسنّ او موجود است و آن جراحی که از آن در حال بیداری رنج می‌برد ایضاً موجود است و با وجود این ابداً در حال خواب درد را احساس نمی‌کند ، و این بجهت آنستکه آن مبدئی که احساس درد می‌کند وجهه خود را از عالم شهادت بسوی عالم برزخ منعطف داشته است ؛ پس آنچه در نزد اوست خیر است و بدی و رنجی و المی نیست . پس زمانی که مریض بیدار می‌شود یعنی به عالم شهادت بر می‌گردد و در منزل حواسّ وارد می‌شود ؛ تمام دردها و رنجها در او بوجود می‌آید و قیام می‌کند . پس اگر در عالم برزخ درد و عذابی باشد همانطور که در رؤیای وحشت زا و دهشت انگیز است ، و یا لذّت و ﴿

«و یکی از نفوس ، نفس کلیّه الهیه است و دارای پنج قوه است : بقاء در فناء ، و نعمت در عین رنج و زحمت ، و عزّت در عین ذلّت ، و بی‌نیازی در عین نیازمندی ، و صبر و پایداری در بلا و گرفتاری . و از برای این نفس دو خاصیت است : یکی رضا و دیگری تسلیم .

و مبدأ آفرینش این نفس از خداست و بازگشتش نیز بسوی خود خدا خواهد بود ؛ خداوند می‌فرماید : من از روح خودم در او دمیدم . و نیز می‌فرماید : ای نفس که به مقام آرامش و اطمینان رسیده‌ای و مطمئن شده‌ای ! بازگشت کن بسوی پروردگارت در حالیکه تو از او راضی و او نیز از تو راضی می‌باشد ؛ اینها مراتب و درجات نفس است و عقل در وسط کلّ این نفوس قرار دارد .»

یعنی قوام این نفوس به عقل است و مانند مرکز و محور دایره‌ای که پرگار در دور او دور می‌زند موجودیت و هستی این نفوس به عقل ارتباط و بستگی دارد .

۱۱- شیخ طوسی رضوان الله علیه در «مصباح المتهجد» گوید : جماعتی به من خبر دادند از ابن عیّاش که او گفت : حدیث کرد مرا

☞ سروری باشد همانطور که در رؤیای نیکو و بهجت زناست ؛ الم و درد و لذّت و سرور از او انتقال می‌یابد به هر جا که او منتقل گردد ، و همینطور است حال او در آخرت» انتهى .

و نیز این روایت را مرحوم فیض (قدّه) در کلمات مکنونه خود ، طبع سنگی ، ص ۷۴ ضمن کلمه ۳۴ آورده است ؛ و همچنین شیخ بهائی در اوّل جلد سوّم از «کشکول» ص ۲۴۶ ، از طبع نجم الدّولة آورده است .

خیر بن عبدالله که از آن جمله دستوراتی که به دست شیخ کبیر
 اَبی جعفر محمد بن عثمان بن سعید رَضی اللّٰه عنه از ناحیه مقدسه
 خارج شده و بصورت توقیع ، امر بخواندن آن در هر روز از روزهای
 ماه رجب خارج شده است این دعاست :

اللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِمَعَانِيْ جَمِيْعِ مَا يَدْعُوْكَ بِهِ وِلَاةٌ اَمْرِكَ
 الْمَأْمُوْنُوْنَ عَلٰى سِرِّكَ الْمُسْتَبْشِرُوْنَ بِاَمْرِكَ الْوَاصِفُوْنَ لِقُدْرَتِكَ
 الْمُعْلُوْنَ لِعَظَمَتِكَ .

و سپس می فرماید:

اَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيْهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ
 وَاَرْكَانًا لِتَوْحِيْدِكَ وَاٰيَاتِكَ وِمَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيْلَ لَهَا فِيْ كُلِّ
 مَكَانٍ ؛ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ ، لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا (بَيْنَهُمْ - خ ل)
 اِلَّا اَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ ، فَتَقْهَا وَرَثَقْهَا بِيَدِكَ ، بَدُوْهَا مِنْكَ وَ
 عَوَدْهَا اِلَيْكَ ، اَعْضَادٌ وَاَشْهَادٌ وَمِائَةٌ وَاذْوَادٌ وَحَفْظَةٌ وَرُوَادٌ ، فَبِهِمْ
 مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَاَرْضَكَ حَتّٰى ظَهَرَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ .^۱

۱- «مصباح المتهجد» طبع سنگی ، ص ۵۵۹

۲- دانشمند معاصر جناب محترم آقای حاج شیخ محمد تقی تستری دام
 فیضه در کتاب «الإخبار اللّٰخيلة» این توقیع را از زیارات مُفتریه دانسته‌اند و به
 هفت دلیل ، علاوه بر ضعف سند باطل و مردود دانسته‌اند .

و ما بحمد الله و السمته در رساله‌ای که به شانزده صفحه درازای آن کشید ،
 پاسخ اشکالات را مفصلاً و مبیناً و مستدلاً دادیم و بوضوح مبرهن ساختیم که
 کلام ایشان خالی از استقامت است .

(اصل این رساله از ص ۳۸۱ تا ۳۹۶ در جُنْگ شماره ۷ حقیر نوشته شده ⇐)

«بار پروردگارا! من تو را پرسش می‌کنم به تمام مفاد و معانی آنچه را که والیان امر تو به سبب آنها از تو پرسش نموده و تو را بدانها خوانده‌اند، آن والیان امری که بر سرّ تو مأمون بوده و به امر تو مستبشر و خوشحال بوده‌اند، و توصیف کنندگان قدرت تو و اعلان کنندگان مقام عظمت تو بوده‌اند.

من از تو پرسش می‌کنم و درخواست می‌نمایم به مقام مشیت و اراده خودت که در آنها به سخن و گفتار در آمد، پس بدین جهت آنها را معدنهای کلمات خود قرار دادی، و ستون‌ها و پایه‌های توحید خود مقرر داشتی، و اصول آیات و نشانه‌های احدیت خود جعل فرمودی!

و آنها را مقامات تعطیل ناپذیر خود در هر مکان معین کردی که هرکس که تو را شناخت بدان مقامات شناخت؛ هیچ فرقی بین تو و آنها نیست مگر اینکه آنها بندگان تو هستند و آفریده شدگان تو، باز شدن و بسته شدن آنها به دست توست، بدو آنها از تو و بازگشت آنها بسوی توست. آنان دست اندرکاران و گواهان و تقدیر کنندگان و مدافعان و نگهبانان و بازرسان دین تواند؛ پس بواسطه ایشان پر کرده‌ای آسمان و زمینت را تا آشکار و ظاهر شد که هیچ معبود حقی جز تو نیست.»

و سپس بعد از فقراتی می‌گوید:

«است، و در خاتمه جلد دوم «الله شناسی» نیز آورده شده است؛ مَنْ أَرَادَهَا فَلْيُرْاجِعْهَا.»

بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الَّذِي وَضَعْتَهُ
عَلَى النَّهَارِ فَأَضَاءَ وَعَلَى اللَّيْلِ فَأَظْلَمَ.

«می‌خوانم تو را به آن سمت که از همه اسم‌های بزرگتر و
جلیل‌تر و مکرم‌تر است، آن اسمی که چون بر روز نهادی روشن کرد
عالم را، و چون بر شب قرار دادی تاریک ساخت جهان را.»

باری، این دعای شریف را که حاوی مطالبی ارزنده و اصول
عرفانی است دلالَتِ بر تائیرِ نفوسِ قدسیّهٔ مجرّده بر عالمِ امکان
دارد، بزرگان از علماء چون سید ابن طاووس و کفعمی و غیرهما در
کتب خود آورده‌اند.^۱

۱۲- محمد بن یعقوب کلینی (ره) روایت کرده است از عِدَّةٍ مِنْ
أَصْحَابِنَا از أحمد بن محمد از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد
از حسین بن ثویر که گفت: من و یونس بن ظبیان و مُفَضَّل بن عمر
و أبوسلمة سرّاج نزد حضرت صادق علیه‌السلام نشسته بودیم و در
میان ما یونس که سنّش از همه بیشتر بود تکلم می‌کرد. تا می‌رسد به
اینجا که یونس عرض می‌کند: من می‌خواهم زیارت کنم حضرت
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ را چه قسم زیارت کنم و چه بگویم؟

حضرت دستور غسل در شاطِئِ الْفِرَاتِ و پوشیدن لباس طاهر و

۱- «إقبال» طبع سنگی، ص ۶۴۶؛ و «مصباح» کفعمی، طبع سنگی،
ص ۵۲۹، و «بلدالأمین» کفعمی، طبع سنگی، ص ۱۷۹؛ و همه آنها از
ابن عیّاش آورده‌اند. و در «بحار الأنوار» ج ۲۰، طبع کمپانی، ص ۳۴۳ و ۳۴۴ از
«إقبال» نقل کرده است.

پا برهنه رفتن و ذکر تکبیر و تسبیح و تهلیل و تحمید و تعظیم خدا و صلوات را می دهند و سپس زیارتی را برای یونس بیان می کنند ، که از جمله فقراتش اینست :

وَبِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا، وَبِكُمْ تُخْرِجُ الْأَشْجَارُ أَثْمَارَهَا، وَبِكُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَرِزْقَهَا، وَبِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكُرْبَ، وَبِكُمْ يُنْزِلُ اللَّهُ الْغَيْثَ، وَبِكُمْ تَسِيخُ الْأَرْضُ الَّتِي تَحْمِلُ أْبْدَانَكُمْ وَتَسْتَقِرُّ جِبَالُهَا عَنْ مَرَاسِيهَا .

إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَتَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ وَالصَّادِرُ عَمَّا فَصَّلَ ۲ مِنْ أَحْكَامِ الْعِبَادِ .

«و به سبب شما زمین درختان خود را می رویاند ، و به سبب شما درختان میوه های خود را بیرون می آورند ، و به سبب شما آسمان بارانش و رزقش را فرو می ریزد ، و به سبب شما خداوند غصه و اندوه را از بین می برد ، و به سبب شما خداوند باران رحمت را فرو می فرستد ، و به سبب شما زمینی که بدن های شما را حمل می کند ثابت و مستقر می ماند ، و به سبب شما کوهها در منزلها و توقفگاههای خود استقرار داشته و از حرکت و تزلزل باز می ایستند .

۱- تَسِيخٌ بِأَسِينٍ مُهْمَلَةٌ وَيَاءٌ وَخَاءٌ بِهَ مَعْنَايُ «اِسْتِقْرَارٌ مِي يَابِدُ وَثَابِتٌ مِي مَانِدٌ» اِسْت . وَ دَر «مِرْءَاةُ الْعُقُولِ» فَرْمُودَةُ اِسْتِ كِهَ : دَر بَعْضِي اَز نَسْخَهَا هَا تَسِيخٌ اَز مَادَّةٔ تَسْبِيحِ اَمْدَه اِسْت ، وَ اِگَر فَعْلٌ رَا مَجْهُولٌ بَخَوَانِيْمِ يَعْْنِي : زَمِيْنِ بَه بَرَكْتِ حَمَلِ اِبْدَانِ شَمَا مَنْرَهٗ وَ مَقْدَسٌ مِي گَرْدَد ، چُون بَوَاسِطَةُ مَوَاضِعِ اَثَارِ شَمَا خَيْرِ وَ رَحْمَتِ دَر اَن پِيْدَا مِي شُود . («مِرَاتٌ» طَبْعِ سَنَگِي ، ج ۳ ، ص ۳۶)

۲- دَر نَسْخَهٗ «تَهْذِيْبٌ» بَه جَايِ «فُصْلٌ» ، «نُقُلٌ» ضَبْطُ شُدِه اِسْت .

اراده حضرت پروردگار در اندازه‌ها و تقدیرات امور خود بسوی شما فرود می‌آید و سپس از خانه‌های شما صادر می‌گردد و خارج می‌شود و نیز احکام تفصیلی بندگان از خانه شما خارج می‌شود. «
در این فقرات روشن است که: مراد تأثیر نفوس قدسیّه امامان دین سلام الله علیهم أجمعین در کائنات است؛ یعنی واسطه فیض رحمت الهیّه بوده و نفوس آنان آئینه و دریچه‌ای برای گرفتن رحمت از مقام عزّ الهی و پخش کردن آن در عالم امکان می‌باشد.
و احتمال اینکه مراد آن باشد که به برکت تبلیغ و ترویج آنها در امور دینیّه و احکام تشریحیّه الهیّه زمین و آسمان نیز پر برکت می‌شود، خلاف ظاهر است؛ و این معنی معنای مجازی است و بدون نصب قرینه قابل قبول نمی‌باشد.

و بعضی از فقرات قبل از این فقرات نیز صراحت در تأثیر شهادت و ریخته شدن خون مقدّس آن حضرت در امور تکوینیّه دارد؛
مثل این فقرات:

أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْحُلْدِ، وَ أَقْشَعَتْ لَهُ أَظْلَةُ الْعَرْشِ،

۱- در «مرآة العقول» فرموده است: قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَظْلَةُ الْعَرْشِ، الْأَظْلَةُ جَمْعُ ظِلَالٍ وَ هُوَ مَا أَظْلَكَ مِنْ سَقْفٍ أَوْ غَيْرِهِ. و مراد از آن در اینجا یا مافوق عرش است و یا طبقات و بطون عرش است چون هر طبقه و بطنی از عرش سایه برای طائفه‌ای است، یا مراد اجزای عرش است چون هر جزء از عرش سایه است برای کسی که در آن سکونت دارد؛ و گاهی از اوقات ظلال اطلاق میشود بر اشخاص و اجسام لطیفه و ارواح، و بنابراین ممکنست در اینجا مراد ارواح مقدّسه و فرشتگانی باشند که در عرش سکونت دارند. («مرآت» طبع سنگی، ☞

وَبَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ ، وَبَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَمَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى .^۱

«شهادت می‌دهم که خون مقدس تو در بهشت برین جاودانه آرام گرفت ، و سایبان‌های عرش پروردگار برای آن به لرزه در آمد ، و جمیع مخلوقات خدا بر آن خون ، گریستند . و نیز تمام آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه و آنچه در آنهاست و آنچه فی ما بین آنهاست ، و هرکس که در بهشت و یا در دوزخ از جای خود حرکت کند و موجود زنده و متحرکی باشد از مخلوقات پروردگار ما و از آنچه قابل دیده شدن باشد و یا قابل دیده شدن نباشد ؛ همه و همه برای آن خون مطهر گریستند.»

با این صراحتی که در این فقرات ، در عمومیت تأثیر خون آن حضرت در جمیع مخلوقات دارد چگونه می‌توان آنرا حمل بر معنای مجازی نمود .

﴿ ج ۳ ، ص ۳۶۱ ﴾

۱- «کافی» کتاب مزار ، ج ۴ ، ص ۵۷۵ تا ص ۵۷۷ ؛ و «تهذیب» کتاب مزار ج ۶ ، ص ۵۴ تا ۵۷ ؛ و نیز این زیارت را ابن قولویه در «کامل الزیارات» طبع سنگی ، باب ۷۹ ، از ص ۱۹۷ تا ص ۲۰۰ آورده ، و در سندش از أحمد بن محمد بن عیسی به بعد با سند کلینی مشترک است ولی سلسله سند را تا أحمد بن محمد اینطور آورده است : از پدرش و علی بن الحسن و محمد بن الحسن جمیعاً از سعد بن عبدالله از أحمد بن محمد بن عیسی ؛ و لایخفی آنکه همه این افراد از اجله مشایخ حدیث هستند .

۱۳- مجلسی رضوان الله علیه در «بحار الأنوار» از کتاب «مُحْتَضِر» که تألیف شیخ حسن بن سلیمان از شاگردان شهید اول است نقل کرده است که: روایت شده است که به خط مولانا ابی محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چنین یافت شده است:

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ قَوْمٍ حَذَفُوا مُحْكَمَاتِ الْكِتَابِ وَ سَأَلَ اللَّهُ رَبَّ الْأَرْبَابِ وَ التَّبِيِّ وَ سَاقِيَّ الْكُوْثَرِ فِي مَوَاقِفِ الْحِسَابِ وَ لَطَمِي وَ الطَّامَّةِ الْكُبْرَى وَ نَعِيمِ دَارِ الثَّوَابِ .

فَنَحْنُ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ ، وَ فِينَا التُّبُوَّةُ وَ الْوَلَايَةُ وَ الْكَرَمُ ، وَ نَحْنُ مَنَارُ الْهُدَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى ، وَ الْأَنْبِيَاءُ كَانُوا يَقْتَبِسُونَ مِنْ أَنْوَارِنَا وَ يَقْتَفُونَ عَنَارِنَا .

وَ سَيَظْهَرُ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بِالسَّيْفِ الْمَسْئُولِ لِإِظْهَارِ الْحَقِّ .

وَ هَذَا خَطُّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ .^۱

«پناه می برم به خدا از جماعتی که آیات محکمت کتاب الهی را نادیده گرفتند و حضرت ربّ الأرباب را فراموش کردند .

و پیغمبر اکرم و ساقی کوثر: امیرالمؤمنین را در مواضع حساب روز قیامت، و آتش سوزان و شدائد و گرفتاری های بزرگ و نعمت بهشت و دار ثواب خدا را از خاطر و اندیشه خود محو کردند .

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۳۸، و طبع حیدری، ج ۲۶،

پس ما بزرگترین مقام بلندپایه هستیم، و مقام نبوت و ولایت و کرم در ماست، و ما مناره پرتو افکن و نور بخش هدایتیم، و ما دستگیره محکم و متین و استواریم.

و پیامبران گذشته از انوار ما اقتباس می نمودند و از آثار ما پیروی می کردند.

و در آینده حجّت خدا بر خلق با شمشیر کشیده برای اظهار حقّ ظهور خواهد نمود.»

و نیز روایت شده است که به خطّ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چنین یافت شده است:

قَدْ صَعِدْنَا ذُرَى الْحَقَائِقِ بِأَقْدَامِ التُّبُوَّةِ وَالْوَلَايَةِ، وَتَوَرُّنَا سَبْعَ طَبَقَاتِ أَعْلَامِ الْفُتُوَى بِالْهُدَايَةِ.

فَنَحْنُ لِيُوثُ الْوَعَى وَغِيُوثُ التَّدَى وَطَعَّانُ الْعُدَى، وَفِينَا السَّيْفُ وَالْقَلَمُ فِي الْعَاجِلِ، وَلِوَاءِ الْحَمْدِ وَالْحَوْضِ فِي الْأَجَلِ.
وَ أَسْبَاطُنَا خُلَفَاءُ الدِّينِ، وَخُلَفَاءُ التَّبِيَّيْنِ وَ مَصَابِيحُ الْأُمَمِ وَ مَفَاتِيحُ الْكُرَمِ.

فَالكَلِيمُ أَلَيْسَ خُلَّةَ الْإِصْطِفَاءِ لِمَا عَاهَدْنَا مِنْهُ الْوَفَاءَ، وَ رُوحُ الْقُدُسِ فِي جَنَانِ الصَّاعُورَةِ^۱ ذَاقَ مِنْ حَدَائِقِنَا الْبَاكُورَةِ^۲.

۱- در «بحار» کمپانی «صاعورة» را به غین ضبط کرده و با قاف نسخه بدل

آورده است و در «بحار» طبع حروفی بعکس نموده و با قاف ضبط نموده و با غین نسخه بدل آورده است. و در «لسان العرب» گوید: «صاقورة» اسم آسمان

«به تحقیق که ما با گام‌های نبوت و ولایت بر بلندترین قله‌های حقائق بالا رفتیم و هفت درجه و طبقه نشانه‌ها و علامات فتوی را با هدایت خود روشن ساختیم .

پس ما شیران بیشه نبرد و حرب هستیم ، و باران‌های پر آب و رحمت ، و کوبندگان دشمنان .

و در میان ما در این دنیای عاجل شمشیر و قلم است و در آن آخرتِ آجلِ لوی حمد خدا و حوض کوثر است .

و فرزندان ما هم پیمانان دین و متعاهدان شریعت سید المرسلین

﴿ ولی لفظ «صاغوره» را حقیر در کتب لغت نیافتم و اگر هم آن را از معنی صِغَر و کوچکی بگیریم و به معنی بهشت عالم مثال و عالم ذر باشد - که بهشت استعداد است ، که نسبت به بهشت‌های دیگر بسیار کوچکتر و محدودتر است - باید آن را صفت برای جنان (جمع جَنَّت) قرار داد و این نامناسب است از جهت آنکه جنان در این حدیث بدون الف و لام است و نمی‌تواند الصَّاغُورَةُ صفت آن قرار گیرد ؛ و اگر جَنان هم بخوانیم (که بمعنای قلب و وسط هر چیزیست و جمع آن أَجْنان است) در اینصورت علاوه بر اشکال سابق از جهت دیگری نیز نامناسب است و آن اینکه جَنان مذکر است و صاغوره که مؤنث است نمی‌تواند صفت برای آن باشد . ولی ما در ذکر این حدیث حِفْظاً لِلرَّوَايَةِ وَالْفَاظِهَا هِمان را بدون تغییر آوردیم .

۲- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۷ ، ص ۳۳۸ ؛ و طبع حیدری ، ج ۲۶ ،

ص ۲۶۴ و ۲۶۵ ، و تتمه این حدیث اینست :

وَ شِيعَتُنَا الْفِتْنَةُ التَّاجِيَةُ وَالْفُرْقَةُ الرَّاَكِيَةُ ، صَارُوا لِنَارِ دُءَاءٍ وَ صَوْنًا وَ عَلَى الظَّلْمَةِ
إِلْبًا وَ عَوْنًا ، وَ سَيَسْفُرُونَا (وَ سَيَسْفُرُ لَهُمْ) يَتَابِعَ الْحَيَوانَ بَعْدَ لَطَى التَّيْرانِ لِتَمَامِ
ءالِ حَمِّ وَ طَهِّ وَ الطَّوَّاسِينِ مِنَ السَّنِينِ . وَ هَذَا الْكِتابُ دُرَّةٌ مِنْ دُرِّ الرَّحْمَةِ وَ قَطْرَةٌ مِنْ
بَحْرِ الْحِكْمَةِ وَ كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ فِي سَنَةِ رَبْعٍ وَ حَمْسِينَ وَ مِئَتَيْنِ .

و خلیفه‌های پیامبرانند و چراغ‌های روشن راه هدایت امت‌ها و کلیده‌های عطا و بخشش و کرم .

به کلیم الله موسی بن عمران خلعت برگزیدگی پوشانیده شد چون ما او را در وفاء به عهد پایدار دیدیم ، و روح القدس در بهشت صاغوره (بهشت آسمان سوم) از باغ‌های پرمیوه ما ، فقط نوبری چشیده بود .»

۱۴ - در زیارت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها آمده است :

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُتَّحَنَةً اُمَّتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا
اُمَّتَحَنَكَ صَابِرَةً ...

و به روایت دیگر در زیارت آن حضرت وارد شده است :

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُتَّحَنَةً اُمَّتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ
يَخْلُقَكَ وَ كُنْتَ لِمَا اُمَّتَحَنَكَ بِهِ صَابِرَةً^۱ .

«سلام بر تو ای دختر رسول خدا! سلام بر تو ای آزمایش شده و از عهده امتحان برآمده‌ای که آزمایش کرد تو را آن کسی که تو را خلقت فرمود قبل از آنکه خلقت فرموده باشد و نسبت به مراتب

۱- «جمال الأسبوع» طبع سنگی ، ص ۳۱ و ۳۲؛ و «بحار الأنوار» ج ۱۰۲ ، ص ۲۱۲ و ۲۱۳ . و زیارت دیگری را نیز برای آن حضرت ، به همین مضمون و با مختصر اختلافی در لفظ ، شیخ طوسی در «تهذیب» ج ۶ ، ص ۱۰ ، از حضرت جواد الأئمه علیهم السلام با سند متصل روایت کرده است ؛ و مجلسی در «تحفة الزائر» طبع سنگی ، ص ۵۰ ؛ و محدث قمی در «هدیة الزائرین» طبع سنگی ، ص ۲۵۵ آنرا آورده‌اند .

امتحان پا برجا و شکیباً بودی!»

مراد از امتحان نمودن پیش از آفرینش، آفرینش در این عالم است؛ و این دعا دلالت بر عالم ذرّ دارد؛ یعنی روح تو را که قبل از پیدایش این عالم در عالم تجرد آفریده بود به مرحله آزمون در آورد.

۱۵ - دعائیست که شیخ کفعمی در کتاب «بلد الامین» راجع به شب بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورده است:

اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ بِالتَّجَلِّيِ الْاَعْظَمِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ مِنْ الشَّهْرِ الْمُعْظَمِ .

«بار پروردگارا! من از تو مسألت می‌نمایم به حق بزرگترین تجلی که از مقام عزّ تو در این شب از ماه بزرگ داشته شده صورت گرفت.» و بعد فقرات بسیاری را بیان می‌کند تا می‌رسد به این جمله:

وَ بِاسْمِكَ الْاَعْظَمِ الْاَعْظَمِ الْاَجَلِ الْاَكْرَمِ الَّذِي خَلَقْتَهُ فَاسْتَقَرَّ فِي ظِلِّكَ فَلَا يَخْرُجُ مِنْكَ اِلَى غَيْرِكَ .^۱

«و مسألت می‌نمایم از تو، به حق اسمت که بزرگترین بزرگترین بزرگترین جلیل‌ترین گرامی‌ترین اسم تست، آن اسمی که چون آنرا آفریدی در تحت ظلّ تو استقرار یافت و هیچگاه از تو به سوی غیر تو خارج نمی‌شود.»

مراد از این اسم حجابِ اقرب و اولّ صادر و اسم اعظم است که نقطه وحدت بین احدیت و واحدیت است، و تمام موجودات بوسیله او آفریده شده و در سلسله مراتب عالم کثرت به شکل

۱- «بلد الامین» طبع سنگی، ص ۱۸۳ و ۱۸۴

مخروطی (که رأس آن بلا تشبیه ، نقطه ذات کم یزکی و لا یزالى و قاعده بزرگ آن ، عالم طبع و ماده و هیولی باشد و قاعده‌های دیگر آن ، عوالم مختلفه و موجودات آنها برحسب قُرب و بُعد به نقطه وحدت باشد) قرار گرفته‌اند .

باید دانست که : ادله‌ای که دلالت بر تأثیر موجودات مجرده عالیه و نفوس قدسیه و ارواح ملکوتیه در این عالم دارد از روایات وارده از معصومین سلامُ الله علیهم اجمعین ، از حدّ إحصاء بیرون است و ما به عنوان نمونه در اینجا چند روایت ذکر کردیم ؛ و از نقطه نظر منطق قرآن نیز این کتاب الهی بطور قاطع حوادث کونیه را استناد به فرشتگان می‌دهد و به عنوان یک حکم کلی و سنت دائمیه آنان را مؤثر در این عالم و واسطه در تدبیر می‌داند .

آیاتی را که در اینجا آوردیم روشنگر این حقیقت است ؛ چه در مقام ارسال پیغمبران و تشریح احکام و دفع شیاطین برای تسدید وحی و عدم مداخله آنها و تأیید مؤمنان و تطهیر آنان به استغفار ؛ و چه در مقام بازگشت انسان بسوی خدا و ظهور آیات قبض روح و مسائل برزخ و قیامت و وظائفی که سَدَنَه بهشت و پاسداران دوزخ و سائر ملائکه‌ای که برای شفاعت و حضور و عرض و بالأخره تمام وقایعی که در آن عالم به وقوع می‌پیوندد ، بر عهده دارند ؛ و چه در مقام وساطت آنها در تدبیر امور این عالم از مرض و صحّت و توفیق و سعادت و شب و روز و فصول اربعه و تغییرات جوّیه و حوادث کونیه بریّه و بحریّه و وزش بادها و السَّحَابِ الْمُسَحَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ وَتَعْيِينَ اجْلِهَا .

و اگر کسی دَقَّتْ کند در آیه وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا و آیات بعد آن ، و آیه جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْزِحَةٍ مِّثْنَىٰ وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ ،^۱ و آیه بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ،^۲ و آیه يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ؛^۳ می یابد که فرشتگان را خداوند بر سنّت خود آفریده ، و به آنها مأموریت های این عالم را داده است .

پس فرشتگان فقط واسطه در فیض و رحمت الهی هستند بین خدا و خلقتش . و این معنی بر سبیل اتفاق نیست که گاهی واسطه باشند و گاهی بدون واسطه امورات خلق انجام گیرد ؛ چون خداوند آنها را جعل برای این معنی نموده است ؛ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا . و این وظیفه و محدوده مأموریت آنهاست .

و در سنّت الهیه تغییر و تحویلی نیست ؛ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا .^۴ و نیز إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ .^۵ «پروردگار پیوسته و همیشه بر منهاج مستقیم و صراطی که اعوجاج و انحراف ندارد امور خلق را تدبیر و افاضه می فرماید .»
و این صراط ، مستقیم است یعنی ثابت و پیوسته است که در

۱- قسمتی از آیه ۱ ، از سوره ۳۵ : فاطر

۲- ذیل آیه ۲۶ و آیه ۲۷ ، از سوره ۲۱ : الأنبياء

۳- آیه ۵۰ ، از سوره ۱۶ : النحل

۴- ذیل آیه ۴۳ ، از سوره ۳۵ : فاطر

۵- ذیل آیه ۵۶ ، از سوره ۱۱ : هود

کلیت و عمومیّت آن ثلمه‌ای وارد نمی‌شود و خللی مشاهده نمی‌گردد .

و منافاتی نیست بین این آیات که ملائکه را واسطه در فیض الهی قلمداد می‌کند و بر اساس آیه مبارکه: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ، مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»^۱ «هیچکدام از افراد ما نیستند مگر آنکه از جانب خداوند برای او مقام معلومی مشخص شده است.»

و آیه مبارکه: «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»^۲ «جبرائیل که امین وحی الهی است در آنجا که مقام مقدّس است، مورد اطاعت فرشتگان است.»
و آیه مبارکه: «حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ»^۳ «چون فزع و خوف از دل‌های فرشتگان در روز قیامت و هنگام مأموریت شفاعت برداشته شود بعضی از طوائف ملائکه از بعض دیگر سؤال می‌کنند: پروردگار شما چه گفت؟ آنها در پاسخ می‌گویند: حقّ گفت.»

و نیز بر اساس روایات مستفیضه بلکه متواتره‌ای که برای آنها درجات مختلف و مقامات متفاوت بیان می‌کند .

و بین آیه: «إِنَّ الَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْبِخُونَ لَهُ، وَ لَهُ يَسْجُدُونَ»^۴

۱- آیه ۱۶۴، از سوره ۳۷: الصّافات

۲- آیه ۲۱، از سوره ۸۱: التکویر

۳- قسمتی از آیه ۲۳، از سوره ۳۴: سبأ

۴- آیه ۲۰۶، از سوره ۷، الأعراف

«آن کسانی که در نزد پروردگار تو سکونت و منزل دارند هیچگاه از عبادت خدا سرپیچی نمی‌نمایند و استکبار نمی‌ورزند و دائماً تسبیح و تقدیس او را بجای می‌آورند و برای خدا سجده می‌کنند.»

و آیه: وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ * يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ^۱

«افرادی که منزل و اقامتشان در نزد خداست از عبودیت و پرستش خدا بلندمنشی نمی‌کنند و خسته نمی‌شوند، و در تمام دوران روز و شب به تسبیح اشتغال داشته و ملول نمی‌گردند.»

زیرا که ممکن است مراد از عبادت و تسبیح و سجود ملائکه عین و وظیفه مقررّه آنها در تدبیر امور عالم و افاضه فیض و امتثال اوامر الهی محوئه به آنها باشد؛ پس بنابراین هر فرشته‌ای که به کاری که به او سپرده شده مشغول باشد این فعل او عین عبادت و تسبیح اوست، و عین سجده اوست، و شاید اشاره به همین معنی باشد گفتار خدای تعالی که می‌فرماید:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ^۲

«برای خدا به سجده درمی‌آیند آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است از اقسام جنبندگان و نیز فرشتگان به سجده در می‌آیند و ابداً بلندمنشی و استکبار ندارند.»

۱- ذیل آیه ۱۹ و آیه ۲۰، از سوره ۲۱: الأنبياء

۲- آیه ۴۹، از سوره ۱۶: النحل

و نیز باید دانست که : بر اساس تحقیق این معنایی را که نمودیم و وساطت فرشتگان در انجام امور تکوینیّه و حوادث این عالم و امور و وقایع پس از مرگ را ثابت کردیم ، و هیچگونه جنبه استقلال در فعل فرشتگان به چشم نخورده است و آنها فقط عنوان وساطت دارند و بس .

ملک مقرّب از اسم اعظم پروردگار اخذ می کند و به ملک زیر دست خود افاضه می کند و او نیز به فرشته پائین تر ، تا برسد به فرشتگان جزئیّه ای که خود بالمباشره متصلی و مراقب امور عالم هستند ، و بالأخره تمام حول و اراده و قدرت و قوت و علم و حیات به ذات حضرت احدیت اختصاص دارد و عنوان وساطت و آیت و مرآتیت ابداً منافاتی با انحصار این اسماء و صفات در ذات حضرت حق ندارد .

تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا . وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

و از برای تقریب به ذهن ، مثال قلم و دست و کتابت که بزرگان از حکماء و متکلمین آورده اند تشبیه و مثال خوبی است ، گر چه هر مثال و تشبیهی از جهتی مقرّب مطلب و از جهتی یا جهاتی مبعد است .

می گویند : کسی که قلم را به دست می گیرد و می نویسد ، می توانیم نسبت کتابت را به قلم دهیم و می توانیم به دست دهیم و می توانیم به کاتب دهیم ، ولی این سه نسبت عرضی نیست ، یعنی در عرض هم نیستند بلکه در طول هم هستند و حقیقت نسبت کتابت اختصاص به

کتاب دارد و به دست و به قلم بالمجاز و العَرَض نسبت داده می‌شود .
و این معنای وساطت است .

و ما در پیرامون این مسأله در مجلس ششم - که بحث از قبض روح خدا و ملک‌الموت و سائر فرشتگان به عمل آمد - مفصلاً بحث نموده و بحمد الله و المنة مطلب را روشن ساختیم .

این بحث کلی را راجع به ارتباط عالم تجرد و معنی با عالم ماده و طبع نمودیم ، تا از ارتباط عالم برزخ با قبر نیز نتیجه‌ای بدست آوریم :
انسان که از دنیا می‌رود و روحش در قالب مثالی شکل و صورت به خود می‌گیرد علاقه خود را به کلی از بدن نمی‌گیرد ، مانند خواب که روح علاقه خود را کم می‌کند و بدن در حال خواب سرد می‌شود ولی بکلی قطع علاقه نمی‌کند و روح برمی‌گردد و بدن نیز گرم می‌شود ، ولی در حال مرگ روح بیشتر قطع علاقه می‌کند .

و لذا در وقت خروج نفس ، انسان بدن خود را می‌بیند و به دنبال او تا قبر می‌رود ، و بواسطه همین علاقه جزئی می‌بینیم قبور ائمه اطهار علیهم السلام و قبور علمای بالله و اولیای خدا منشأ اثر و نزول برکات و قضاء حاجاتست ، و گرنه معلوم است که مخاطب به سلام‌ها و درودها و صلوات ، ارواح برزخیه آنها هستند نه ابدان مقبوره .

و بر همین میزان بدن نیز مؤدب به آدابی است ؛ بدن را نباید در مزبله بیندازند یا در بیابان رها کنند ، احترام به این بدن احترام به روح است ؛ و بر همین اصل از عالم برزخ به عالم قبر تعبیر نموده‌اند ، و گرنه عالم برزخ هزاران برابر از دنیا بزرگتر است تا چه رسد به قبر ، ولی

بجهت نفسِ همین ارتباط تعبیر به عالم قبر نموده‌اند و از سؤالات برزخیه تعبیر به سؤال عالم قبر نموده‌اند؛ و مرده مؤمن را باید احترام نمود بدنش هم دارای احترام است.

قبر باید به اندازه بدن او باشد، مرده را در میان قبر راحت بخوابانند، قبر را به اندازه کافی گود کنند. در جایی که کسی می‌خواهد از دنیا برود کاری نکنند که از نزول ملائکه جلوگیری کند؛ آدم جُنُب داخل نشود، قرآن قرائت کنند، پای محتضر را به سمت قبله دراز کنند، دعای عدیله بخوانند، سوره یس و صافات بخوانند، آهن یا چیز سنگین روی شکم او نگذارند، افرادی که وارد می‌شوند اگر با وضو باشند چه بهتر است چون اینجا محلّ نزول فرشتگان و ارواح مقدسه معصومین است.

چون از دنیا رفت برای تشییع او مؤمنین اجتماع کنند و او را با سه آب سدر و کافور و آب خالص سه بار غسل دهند و در سه پارچه یا پنج جامه کفن کنند و بر کفن، جوشن کبیر و اسماء الله را بنویسند و مؤمنین نیز شهادت خود را بر کفن او مرقوم دارند.

بعد او را وارد در قبرستان کنند و تا هنگام ورود در قبر تدریجاً نزدیک به قبر بنمایند، اگر مرد است بدن را از پایین قبر و اگر زن است از پهلوی قبر داخل کنند، و در میان قبر صورت او را برهنه نموده و روی خاک گذارند، کنایه از آنکه خداوندا بهترین جاهای بدن خود را که موجب شرف و آبروی من بود اینک در مقابل مقام عظمت و جلال تو به روی خاک می‌نهم، و بر او تلقین بخوانند و جریدتین در زیر

بغل‌های او بگذارند، در چهار گوشه قبر او تربت سید الشهداء بریزند دستبندی و گلوبندی از تربت برای او قرار دهند و روی چشم‌ها را تربت بگذارند، و در روی جریدتین که از چوب تر است با انگشت شهادت بر توحید و رسالت و ولایت را بنویسند.

این آداب گرچه با بدن مقبور و افتاده او انجام می‌گیرد ولی روحش خوشحال می‌شود و این احترامات، ادب نسبت به روح اوست؛ چون عمری این بدن آلت دست نفس بوده و برای رساندن به کمال، او را خدمت کرده لذا مورد احترام قرار می‌گیرد.

به به! چه خوب است انسان را با آداب مستحبّه غسل دهند و کفن و دفن بنمایند، و واقعاً اگر انسان بداند که مؤمنان اینطور از روی محبت با جنازه او رفتار می‌کنند، اشتیاق مردن می‌کند.

بعضی از دوستان و برادران ایمانی و اخلاّء روحانی ما که رحلت کردند و ما در تجهیز آنان شرکت کردیم، من واقعاً اشتیاق مردن کردم.

مؤمنین سابق اینطور بودند و جنازه را اینطور دفن می‌کردند، همسایگان و اقرباء و ارحام و آشنایان و دوستان همه می‌آمدند در منزل؛ با تشکیلاتی آب گرم می‌کردند در همان منزل با سلام و صلوات و روضه و گریه و دعا و قرآن جنازه را پاکیزه می‌شستند و طیب و طاهر نموده و غسل می‌دادند و از کافور حنوط نموده و از همان کفنی که آن متوفی از مکه یا کربلا تهیه نموده و در آب زمزم یا فرات شسته بود و به خانه کعبه یا حرم‌های مشاهد مشرفه مالیده و متبرک کرده بود و سپس تمام آن را به نوشتن اسماء الله مزین و به شهادت چهل مؤمن

بر ایمان او مهور و موشح نموده بود کفن می کردند؛ خوشا بحال چنین افرادی با چنین نیت‌های پاک و عقائد استوار.

اما حالا بیچاره مسکین ۹۰ سال دارد و می ترسد نام مرگ یا وصیت را در نزد او ببرند؛ چندین مرض دارد چشم آب آورده، مرض قند هر لحظه تهدیدش می کند، فشار خون و مرض کلیه و اعصاب و تورم غده پرستات و بواسیر؛ سکنه هم کرده ولی در عین حال دلش و خاطراتش باز هم به طرف دنیا است.

منزل هم دیگر تحمل این مریض را نمی کند آقازاده داد و بیداد می کند: ببرید پدرم را به بیمارستان!

بیهوشانه او را به بیمارستان می برند به این دست و آن دست هی سوزن فرو می کنند و دیگر رگ‌ها را پیدا نمی کنند؛ رگ‌ها بسته شده است. بیمارستان و طبیب معالج هم برای آنکه یک صورت حساب مفصل تهیه کنند این بیچاره در حال احتضار را از این سالن به آن سالن برای آزمایش و عکسبرداری می کشانند تا با بدن آلوده به الکل و نجس جان می دهد نه کسی او را رو به قبله کشیده و نه بر او دعا و قرآن خوانده، و نه سلامی و صلواتی.

فوراً او را به سردخانه بیمارستان و از آنجا به بهشت زهرا (قبرستان محل) می برند و نه کسی می گوید لا إله إلا الله. غسل او معلوم نیست با چه نیتی غسل می دهد. و آقا زاده محترم یک دوربین عکاسی بدوش انداخته قدم می زند.

نزدیکان و ارحام هم می ترسند در مرده شویخانه بروند که ببینند

غَسَّال چه قسم غسل می‌دهد؛ تازه اگر هم بروند چیزی نمی‌دانند؛ زنهای رحم و قوم و خویش هم می‌ترسند در مغسل زنها بروند. مردها زیر درخت‌ها و سایبان نشسته سیگار می‌کشند و دائماً می‌پرسند: تمام شد؟ تمام شد؟ که زودتر ماشین را روشن کرده پشت فرمان نشسته و قبرستان را ترک کنند.

خدا نکند انسان چنین مردنی بکند؛ خدا رحمت کند، واعظ محترمی بود در قم که مردی فاضل و دانشمند بود و جزء اهل علم و مطالعه بود، و در آن وقت که ما در قم تحصیل می‌کردیم مرده شوئی بود در قم به نام مشهدی نوروز.

آن واعظ بالمناسبه بر فراز منبر می‌گفت: اگر مرده شوی انسان مشهدی نوروز باشد خدا نکند انسان در قم بمیرد.

روایاتی که درباره عذاب قبر و ثواب قبر وارد شده است راجع به همان بدن برزخی است که به مناسبت ارتباط عالم برزخ هرکس به قبر آن کس، از آن تعبیر به عذاب قبر شده است.

در «عِلَلُ الشَّرَائِعِ» مرحوم صدوق با سند متصل خود روایت می‌کند از زید بن علی از پدرش از جدش از امیرالمؤمنین علیه السلام: **قَالَ: عَذَابُ الْقَبْرِ يَكُونُ مِنَ التَّمِيمَةِ وَالْبَوْلِ وَعَزْبِ الرَّجُلِ عَنِ أَهْلِهِ^۱.**

«فرمود: عذاب قبر از سخن چینی و پرهیز نکردن از بول و دوری مرد از زنش پیدا می‌شود که رختخواب خود را جدا نموده و در غذا و

۱- «عِلَلُ الشَّرَائِعِ» باب ۲۶۲، ص ۳۰۹

خواب از او دوری کند.»

و نیز با سند متصل خود روایت می‌کند از حضرت صادق از پدرش از پدراناش علیهم‌السلام که :

قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : ضَعَطَةُ الْقَبْرِ
لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النَّعْمِ^۱.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : فشار قبر برای

مؤمن کفاره تزییع نعمتهائی است که نموده است.»

کلینی روایت می‌کند از عده‌ای از اصحاب از احمد بن محمد بن خالد از عثمانی بن عیسی از علی بن ابی حمزه از ابوبصیر :

قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَيُّفَلْتُ مِنْ ضَعَطَةِ الْقَبْرِ
أَحَدًا ؟

قَالَ : فَقَالَ : نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا ؛ مَا أَقَلَّ مَنْ يَفْلِتُ مِنْ ضَعَطَةِ الْقَبْرِ !

«می‌گوید : من به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم : آیا

کسی از فشار قبر رهائی پیدا می‌کند ؟

حضرت فرمودند : پناه به خدا از فشار قبر ؛ چقدر افرادی که از

فشار قبر رهائی پیدا کنند کم هستند.»

و سپس فرمودند : چون عثمان ، رقیه دختر رسول خدا را کشت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر کنار قبر او ایستادند و در حالیکه سر خود را به آسمان بلند نموده و اشگ از چشمانشان جاری بود به مردم فرمودند :

۱- «علل الشرائع» باب ۲۶۲ ، ص ۳۰۹

من رقیه دخترم را به یاد آوردم و نیز به یاد آوردم آنچه را که به او رسیده بود پس دلم شکست و خواستم که خدا او را از فشار قبر برهاند و عرض کردم :

اللَّهُمَّ هَبْ لِي رُقِيَّةً مِنْ ضَعْفَةِ الْقَبْرِ . فَوَهَبَهَا اللَّهُ لَهَا .

«بار پروردگارا به خاطر من رقیه را از فشار قبر برهان . پس خداوند او را بنخاطر پیامبر رهانید .»

و حضرت صادق به دنبال این قضیه فرمودند : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تشییع جنازه سعد از منزل خارج شدند در حالیکه هفتاد هزار فرشته جنازه وی را تشییع می نمودند ؛ و پس از دفن ، حضرت رسول الله سر خود را بطرف آسمان بلند نموده و فرمودند : **مِثْلُ سَعْدٍ يُضَمُّ** ؟ آیا فشار قبر ، شخصی مانند سعد را با این سابقه درخشانش در اسلام می گیرد ؟

ابوبصیر می گوید : عرض کردم : فدایت شوم ما چنین می پنداشتیم که سعد از بول اجتناب کامل نمی کرد !

حضرت فرمود :

مَعَاذَ اللَّهِ ، إِنَّمَا كَانَ مِنْ زَعَارَةٍ فِي خُلُقِهِ عَلَى أَهْلِهِ .

«پناه به خدا چنین نیست ، بلکه فشار قبر سعد به علت سوء خلقی بود که با اهل خانه خود داشت .»

حضرت صادق فرمودند : مادر سعد گفت : گوارا باد ای سعد بر تو در این بهشتی که وارد شدی !

۱- «زَعَارَةٌ» به تشدید راء و تخفیف آن هر دو به معنای سوء خلق است .

رسول خدا فرمود: ای مادر سعد! برخدا حکم جزمی منما.^۱
و نیز کلینی روایت می‌کند با اسناد خود از ابوبصیر از یکی از
صادقین علیهما السلام.

قَالَ: لَمَّا مَاتَتْ رُقِيَّةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْحَقِّي بِسَلَفِنَا الصَّالِحِ عُثْمَانَ بْنِ
مَظْعُونٍ وَأَصْحَابِهِ؛ قَالَ: وَفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ
تُنْحَدِرُ دُمُوعُهَا فِي الْقَبْرِ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَلَقَّاهُ
بِتُوبِهِ قَائِمًا يَدْعُو، قَالَ: إِنِّي لَأَعْرِفُ ضَعْفَهَا وَسَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ
أَنْ يُجِيرَهَا مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ.^۲

«حضرت فرمود: چون رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه وآله
وفات کرد، رسول خدا فرمود: ای دخترم! پیوند به سلف صالح ما
عثمان بن مظعون و اصحاب او؛ و فاطمه علیها السلام برکناره قبر
ایستاده بود و چنان گریه می‌کرد که اشکهای چشم او در قبر
فرو می‌ریخت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله درحالی که ایستاده
دعا می‌نمود آن اشکها را با لباس خود پاک می‌کرد.

رسول خدا فرمود: من از ضعف رقیه خبر دارم و از خداوند

۱- «فروع کافی» طبع حیدری، ج ۳، ص ۲۳۶؛ و در «بحار الأنوار» طبع
حروفی، ج ۶، ص ۲۶۱، به همین عبارات آورده است؛ ولیکن در «فروع کافی»
طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۴، جای قتلها عثمان را خالی گذارده و این عبارت را که
رقیه را عثمان کشت نیاورده است.

۲- «فروع کافی» طبع حیدری، ج ۳، ص ۲۴۱؛ و طبع سنگی، ج ۱،

عزّ وجلّ خواهش کردم که او را از فشار قبر خلاصی بخشد. «
و نیز کلینی روایت می‌کند از علیّ بن ابراهیم از محمّد بن عیسی
از یونس :

قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَصْلُوبِ يُعَذَّبُ عَذَابَ الْقَبْرِ ؟ قَالَ : فَقَالَ :
نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَاْمُرُ الْهَوَاءَ أَنْ يَضَعَطَهُ^۱.

و در روایت یونس می‌گوید : «من از حضرت راجع به شخصی را
که به دار آویخته‌اند سؤال کردم که آیا او را هم عذاب قبر می‌دهند؟
حضرت فرمود : آری خداوند عزّ وجلّ به هوا امر می‌کند که او را در
فشار خود بگیرد.»

و در روایت دیگر حضرت صادق علیه‌السلام در پاسخ گفتند که :
خداوند زمین و هوا یکی است ؛ خداوند بسوی هوا وحی می‌کند که
او را در فشار بگیرد ، و هوا چنان او را در فشار قرار می‌دهد که از فشار
قبر سخت‌تر باشد.^۲

کلینی روایت می‌کند با إسناد خود از زراره که می‌گوید : به
حضرت امام محمّد باقر علیه‌السلام عرض کردم :

چرا برای میّت جرّیده می‌گذارند ؟ (جرّیده چوب تازه‌ای است
که از درخت می‌چینند به طول یک ذراع - قریب نیم متر - و چون میّت
را می‌خواهند کفن کنند زیر بازوهای او در داخل کفن می‌گذارند .)
حضرت فرمودند : برای آنکه تا هنگامیکه آن جرّیده مرطوب

۱-۲ «فروع کافی» طبع حیدری ، ج ۳ ، ص ۲۴۱ ؛ و طبع سنگی ، ج ۱ ،

است عذاب از او برداشته می‌شود، و در این زمان کسی از او حساب نمی‌کشد.

حضرت فرمودند: عذاب قبر پیوسته نیست بلکه در یک روز و در یک ساعت انجام می‌گیرد، فقط به اندازه مدتی که میت را در قبر می‌گذارند و مردم مراجعت می‌کنند؛ و آن دو چوب تر را برای همین مدت از زمان می‌گذارند، و بعد از اینکه آنها خشک شوند دیگر عذاب و حسابی إنشاءالله نخواهد داشت.^۱

و کلینی با سند دیگر روایت می‌کند از حرّیز و فضیل و عبدالرحمن که گفتند: از حضرت صادق علیه‌السلام سؤال شد: به چه علتی برای مرده جریده می‌گذارند؟

حضرت فرمود: برای آنکه تا مدتی که جریده، تر است عذاب از او فاصله می‌گیرد.^۲

اینها همه شواهد برای ارتباط بدن مثالی به بدن واقع شده در قبر است.

و از جمله مسائل ارتباطیه، نپوسیدن بدن پیامبران و ائمه طاهرین و اولیای خدا و بعضی از اخیار و ابرار در قبر است.

در بعضی از مقابری که بطور سرداب حفر شده و جنازه‌ها را در آن سرداب پهلوی یکدیگر قرار می‌دهند، دیده شده است که جنازه بعضی از علماء بالله پس از مرور نیم قرن تازه است.

۱-۲ «فروع کافی» باب الجنائز، طبع حیدری، ج ۳، ص ۱۵۲ و ۱۵۳؛

و طبع سنگی، ج ۱، ص ۴۲

البته مقام روح و نفس غیر از بدن است؛ جنازه می‌خواهد در قبر پیوسد یا نپوسد، بدن لباسی است که کنده شده است و روح در مقام شامخ خود متنعم به نعم الهیه است. و اگر فرض شود بدن قطعه قطعه شود یا سوخته گردد و خاکسترش را به باد دهند یا به دار آویزند و چندین سال برفراز دار بماند و کهنه گردد و کبوتر در شکم میت لانه بگذارد، چنانچه بدن فقیه و متکلم اسلام قاضی نورالله شوشتری را در زیر شلاق‌های خاردار ریز ریز کردند، و بدن فقیه عالیقدر اسلام شهید اول را به دار آویختند و سپس سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند، و بدن حضرت زید بن علی بن الحسین را چهار سال بر بالای چوبه دار نگاه داشتند؛ ولی با همه این احوال به اندازه سر سوزنی از ثواب‌های آن متوفی کم نخواهد شد بلکه بواسطه ارتباط برزخ با بدن مثالی، همین وقایع ممکنست موجب إعلاء درجه و ترفیع مقام آن شهیدان راه حق و ولایت گردد.

ولی با همه این احوال بدن‌هایی که در میان قبر است ممکن است نپوسد، و درجه تقوی و طهارت روح تأثیر در این لباس داخل قبر افتاده نموده و او را تازه نگاهدارد.

مانند جنازه شیخ صدوق محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، که از اعظم علمای اسلام و کم نظیر، و شاید در فنون خود بی‌نظیر باشد، و بسیاری از علماء او را بر شیخ کلینی از نقطه نظر احاطه و دقت مقدم می‌دارند؛ از فحول علماء و صاحب کتاب «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» یکی از کتب اربعه شیعه و قریب به

سیصد جلد کتاب دیگر است .

در سنه ۳۸۱ هجریّه قمریّه رحلت می‌کند و در ری مدفون می‌گردد.

این مرد مقداری از عمر خود را در زمان غیبت صغری گذرانیده است و به دعای امام زمان به دنیا آمده است ؛ چون پدرش فرزند نداشت تقاضای فرزند کرد و حضرت امام زمان به او وعده دو پسر دادند یکی محمد که بزرگتر بود و دیگری حسین ؛ و هر دوی آنها از علماء و اخیار و ابرار بودند بالأخص محمد که امتیاز داشت .

این عالم جلیل همین ابن بابویه‌ای است که در جنوب طهران در راه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السّلام مدفون است ، و پس از حضرت عبدالعظیم و امامزاده حمزه ، طهرانی‌ها در پناه او به سر می‌برند .

سابقاً یک بقعه مختصر و متروکی داشته است ، و در زمان فتحعلی شاه قاجار که باران شدت پیدا می‌کند در قبر ایشان شکافی پدیدار می‌شود و افرادی که برای تعمیر می‌روند می‌بینند یک سردابی است و یک آدم خوابیده است و بدن سالم بتمام معنی .

خبر را به طهران می‌آورند و به گوش فتحعلی شاه می‌رسد ، و او با جماعتی از علماء و اعیان حرکت می‌کند به سمت ابن بابویه ؛ وشاه می‌خواهد خودش برود داخل سرداب و جنازه صدوق را ببیند بزرگان مانع می‌شوند و می‌گویند : شما نروید دیگران بروند و برای شما خبر بیاورند .

فتحعلی شاه خودش وارد نمی‌شود، یکی پس از دیگری علماء و اعیان داخل می‌شوند و خبر می‌آورند و اخبار همه متفقاً این بود که یک آقائی خوابیده است، کفن شده بوده است ولی کفنش ریخته و بدنش عریان عریان، فقط در روی عورت او به شکل ساتری عنکبوت تار تنیده است.

و روی کفن ریخته شده و پودر شده، یک چیزی است مثل طناب پیچیده دور بدنش و گویا از همان ریسمان‌هایی است که دور کفن روی بدن می‌پیچیده‌اند.

این بدن بلند قامت و بسیار خوش هیكل و زیباست، محاسنش حنائی است و دست‌هایش حنائی است و کف پاهایش حنائی است و به ناخنش زردی رنگ حنا موجود است.

این واقعه در سنهٔ ۱۲۳۸ هجریهٔ قمریهٔ اتفاق افتاده است یعنی ۱۵۸ سال قبل، چون اکنون در ماه رمضان سنهٔ ۱۳۹۶ هجریهٔ می‌باشیم. فتحعلی شاه دستور می‌دهد آن سوراخ را بگیرند، و این قبه و بارگاه فعلی را بر مزار او بنا می‌کند.

این مطالب را ما در اینجا از «روضات الجنات» خونساری و «تنقیح المقال» مامقانی و «قصص العلماء» تنکابنی و «فوائد الرضویه» قمی نقل کردیم.

آقا سید محمد باقر خونساری در «روضات» می‌نویسد: بعضی از افرادی که خودشان در معیت فتحعلی شاه رفته بودند، به اصفهان آمده و برای بعضی از اساتید ما قضیه را شرح دادند.

و شیخ عبداللّه مامقانی در «تنقیح» می نویسد: مرحوم آقا سید ابراهیم لواسانی که ساکن طهران بود و خودش داستان را عیاناً مشاهده نموده بود، در چهل سال پیش برای من نقل کرد که من خودم دیده ام. و مامقانی می گوید: این قضیه در نزد من جای تردید نیست.^۱ از زمان شیخ صدوق تا حال ۱۰۱۵ سال است و تا زمان کشف این واقعه ۸۵۷ سال می گذرد.

برای این قضیه جز ارتباط عالم برزخ با بدن مقبور در زمین، چه محمل دیگری می توان یافت؟

آقای دکتر در کتابش می نویسد: اینکه می گویند بدن صدوق تر و تازه است، برای آن است که ریاضت می کشید؛ افرادی هم که چربی نخورند و گوشت نخورند بدنهای آنها خشک می شود، و اگر در محفظه ای قرار دهند که با هوا و رطوبت تماس نداشته باشد ممکن است که چند صباحی بدن بماند.

آقا جان بیا ایمان بیاور به خدا و عالم غیب!

صدوق اهل گوشت و چربی خوردن هم بود، ریاضت هم نمی کشید و چاق هم بود، قریب هزار سال است که مرده، بدن تر و

۱- آقا سید ابراهیم لواسانی از معاریف علماء طهران و معاصر با مهدی خمسه بوده است، و خود نیز دختر آقا سید مهدی خراسانی را بنکاح خود درمی آورد. آقا سید ابراهیم پدر آقا سید محمد لواسانی و او پدر آقا سید ابوالقاسم لواسانی و ایشان برادر آقا حاج سید حسن لواسانی پدر داماد همشیره ما آقای حاج سید کاظم لواسانی هستند؛ خانواده سادات لواسانی در طهران به حسن اخلاق و علم و ادب مشهور و معروفند.

تازه است ، زیر زمین مرطوب هم هست .

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ^۱

عجیب مرض مهلکی است غرب‌زدگی بلکه غرب‌پرستی ، این آقایان غرب‌زده تمام اصول عالم غیب را می‌خواهند با فرمول توجیه کنند و در چهارچوبهٔ علوم تجربی زندانی نمایند ؛ زهی جهالت .

در کتاب «تنقیح المقال» مامقانی نقل می‌کند از حائری از سید نعمه‌الله جزائری در کتاب «أنوار نعمانیه» که او می‌گوید : «جماعتی از مردمان معتمد و موثق برای من نقل کردند که چون شاه اسمعیل بغداد را به تصرف خود درآورد برای زیارت قبر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به کربلا آمد .

و چون از بعضی از مردم شنیده بود که به حرّ بن یزید ریاحی طعن می‌زنند ، به سمت قبر حرّ آمد و دستور داد قبر حرّ را نبش کنند . چون قبر حرّ را نبش کردند ، دیدند که به همان هیئت و کیفیتی که کشته شده است خوابیده است ، و بر سر او دستمالی دیدند که با آن سر حرّ بسته شده بود .

شاه اسمعیل نورالله مضجعه چون در کتب سیر و تواریخ خوانده بود که در واقعهٔ کربلا که سر حرّ مورد اصابت قرار گرفت و حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام دستمال خود را بر سر حرّ بستند و حرّ با همان دستمال دفن شده است ، برای باز کردن و برداشتن دستمال تصمیم گرفت .

۱- صدر آیه ۳ ، از سوره ۲ : البقرة

چون آن دستمال را باز کردند خون از سر حرّ جاری شد بطوریکه از آن خون قبر پُر شد .

و چون دستمال را بستند خون باز ایستاد و چون دوباره باز کردند خون جاری شد .

و هر چه کردند که بتوانند آن خون را به غیر از همان دستمال بند بیاورند و از جریانش جلوگیری کنند میسر نشد .

و از اینجا دانستند که این قضیه موهبت الهی است که نصیب حرّ شده است و به سبب حسن حال حرّ و سعادت‌مندی اوست که چنین کرامتی برای او مانده است .

شاه اسمعیل دستور داد قبه‌ای بر مزار او بنا کردند و خادمی را بر آن گذاشت تا آن بقعه را خدمت کند .^۱

این مسائل همگی دلالت بر ارتباط عالم برزخ با این عالم دارد . روایاتی که دلالت دارد بر اطلاع عالم ارواح از امور این عالم ، بسیار عجیب است .

در سنه ۱۳۶۴ هجریه قمریه یعنی ۳۲ سال پیش مرحوم شیخ الفقهاء والمحدثین ، مجلسی زمان خود ، آیه‌الله آقا میرزا محمد طهرانی اعلی‌الله تعالی مقامه الشریف ، که دایی پدر ما بودند و از علماء برجسته اسلام و مقیم سامراء و صاحب تألیفات نفیسه از جمله «مستدرک البحار» که بعد از علامه مجلسی کتابی مانند آن تا به حال نوشته نشده است ، با تمام اقرباء خود برای زیارت حضرت ثامن‌الائمة

۱- «تنقیح المقال» طبع سنگی ، جلد اول ، ص ۲۶۰ و ۲۶۱

علیه‌السّلام به ایران مسافرت کردند.

ایشان در آن وقت سنّشان ۸۵ سال بود و بسیار مرد متعبّد و متهجّد و پارسا و خوش اخلاق بود .

اولاد ایشان و دامادها همه عالم و صاحب فضل و کمال و تقوی بودند.

البته به مناسبت قرابت و خویشاوندی در منزل مرحوم والد ما آیه‌الله آقا حاج سیّد محمد صادق طهرانی ، که از علمای طهران بودند ، وارد شدند و هر روز جماعتی از علماء اعلام و محترمین از تجّار و اصناف به دیدن ایشان می آمدند و منزل مملوّ از جمعیت و آمد و رفت بود .

چندین نفر مختصّ به پذیرائی از واردین بودند ، از آن جمله اعمام ما که همشیره زادگان ایشان بودند حضرت آیه‌الله حاج سیّد محمد تقیّ و حاج سیّد کاظم و حاج سیّد محمد رضا که اوّل وقت چاشتگاه می آمدند و تا پاسی که از شب می گذشت بعد از صرف شام مراجعت به منزل های خود می نمودند.

چند روز که از این قضیه گذشت ، یک روز آقا میرزا نجم الدین آقا زاده بزرگ مرحوم آقا دائی آقا میرزا محمد ، که او خود نیز از علمای برجسته و دارای تألیفات عدیده‌ای است ، رو کرد به یکی از عموهای ما (آقای حاج سیّد محمد رضا) و گفت : من دیشب عمّه ام را خواب دیدم (یعنی والده ایشان) و در عالم رؤیا به من گفت به محمد رضا بگو : چرا چند شب است غذای ما را نفرستاده‌ای؟ (این جمله را

آقا میرزا نجم‌الدین به عمومی ما گفت .

عمومی ما هر چه فکر کرد چیزی به نظرش نرسید ، تا فردای آن روز که در منزل ما آمدند گفتند : معنی خواب را پیدا کردم . من سی سال است عادت‌م این است که بعد از نماز مغرب و عشاء دو رکعت نماز والدین می‌خوانم و ثوابش را به روح پدر و مادرم هدیه می‌کنم ، چند شب است که بواسطه پذیرائی از واردین نتوانستم بخوانم و اینک مادرم به خواب آقا میرزا نجم‌الدین آمده و از من گلایه فرستادن غذای ملکوتی خود را می‌کند .

آقا میرزا نجم‌الدین ساکن سامراء و تازه وارد به طهران و عمومی ما ساکن طهران و ابدآ آقا میرزا نجم‌الدین از این عمل عمومی ما مطلع نبوده است . و این خواب موجب تعجب همه حضار شد . اینها ارتباط عالم ارواح است با عالم طبع و شهادت .

امروز روز هفدهم ماه رمضان و روز واقعه بدر است که خداوند بر مسلمین منت نهاد و آن افراد قلیل را بر آن جماعت کثیری که با عده و عده کافی به قصد اضمحلال مسلمین و رسول خدا آمده بودند پیروز گردانید .

شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ماه رمضان سنه چهارم از هجرت واقع شد و حضرت شب نوزدهم را تا صبح به شکرانه فتحی که خداوند به مسلمانان عنایت فرموده بود ، و آن فتح در روز هفدهم ماه رمضان از سنه دوم از هجرت واقع شد ، بیدار بود و اهل بیت خود را نیز به جهت احیاء بیدار نگاه داشت .

در «نهج البلاغه» وارد است: وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سُحْرَةِ^۱ الْيَوْمِ الَّذِي ضُرِبَ فِيهِ:

مَلَكَتْنِي عَيْنِي وَأَنَا جَالِسٌ فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَدِ!

فَقَالَ: لُعُ عَلَيْهِمْ، فَقُلْتُ أَبْدَلْنِي اللَّهَ بِهِمْ حَيْرًا مِنْهُمْ وَأَبْدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِثِّي.^۲

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سحرگاه همان روزی که ضربت خوردند، فرمودند: من در حالیکه نشسته بودم چرت و پینگی چشمان مرا گرفت و در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر من ظاهر شد و من عرض کردم: ای رسول خدا! چیست این مصیبتی که به من در اثر انحراف و عداوت امت تو به من رسیده است؟ رسول خدا فرمودند: آنها را نفرین کن!

من دعا کردم خداوند به عوض آنها ملاقات و زیارت خوبان را

۱- «سُحْرَة» به ضم سین و سکون حاء، آخرین وقت سحر را از شب گویند و سحر اعم است و زمان قبل از طلوع فجر صادق را سحر گویند. و «أود» به معنای اعوجاج و انحراف و کجی است. و «لدد» به معنای عداوت و دشمنی است. و سید رضی گفته است: استعمال این دو لفظ برای رسانیدن این معانی از فصیح ترین کلمات است.

۲- «نهج البلاغه» خطبه ۶۸ از طبع عبده - مصر، ج ۱، ص ۱۱۸؛ و از شرح ابن ابی الحدید - ۲۰ جلدی، جلد ۶، ص ۱۱۲؛ و در اینجا ابن ابی الحدید مفصلاً داستان شهادت آن حضرت را شرح داده است.

نصیب من گرداند، و به عوض من بر آنان بدان را مسلط فرماید.»
ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغة» از ابوالفرج اصفهانی از محمد بن جریر طبری با اسنادی که در کتاب خود ذکر کرده است از ابی عبدالرحمن سلمی روایت می کند که:

قَالَ: قَالَ لِيَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَرَجْتُ وَأَبِي يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ لِي: يَا بُنَيَّ! إِنِّي بَتُّ اللَّيْلَةَ أَوْقِظُ أَهْلِي لِأَنَّهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ صَبِيحَةَ يَوْمِ بَدْرٍ، لِتِسْعِ عَشْرَةَ لَيْلَةً حَلَّتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَمَلَكَتْنِي عَيْنَايَ فَسَنَحَّ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَدِ، فَقَالَ لِي: لُدْعٌ عَلَيْهِمْ.

فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ أَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَأَبْدِلْهُمْ بِي مَنْ هُوَ شَرٌّ مِنِّي.

قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَجَاءَ ابْنُ أَبِي السَّاجِ فَأَذَنَهُ بِالصَّلَاةِ فَخَرَجَ فَخَرَجْتُ خَلْفَهُ، فَاعْتَوَرَهُ الرَّجُلَانِ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَوَقَعَتْ ضَرْبَتُهُ فِي الطَّاقِ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَأَثْبَتَهَا فِي رَأْسِهِ.^۲

«ابی عبدالرحمن سلمی می گوید: حضرت حسن بن علی علیهما السلام به من گفت: من با پدرم از منزل بیرون رفتیم برای

۱- ابن ابی الحدید - چنانچه ملاحظه می شود - در این روایت ابن ابی الساج ضبط کرده؛ ولی مجلسی در «بحار» جلد ناسع کمپانی، ص ۶۵۵، از «إرشاد مفید» ابن التباح ضبط کرده است.

۲- «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید - ۲۰ جلدی، جلد ۶، ص ۱۲۱

نماز گزاردن در مسجد ، پدرم فرمود : ای نور دیده من ! من دیشب را بیتوته کردم و اهل منزل را نیز بیدار نگاه داشتم چون شب جمعه‌ای بود که صبحش واقعه بدر روی داده بود و نوزده شب از ماه رمضان می‌گذشت (آنگاه حضرت داستان رؤیای رسول‌الله را به همان طوری که در «نهج البلاغه» ذکر شد بیان می‌فرمایند . سپس راوی می‌گوید :)
 امام حسن فرمود : ابن ابی السّاج آمد و به پدرم اعلام نماز کرد ، پدرم از منزل خارج شد و من هم خارج شدم که آن دو نفر آهنگ کشتن پدرم را نمودند و شمشیر پرتاب کردند.
 شمشیر یکی بر طاق فرود آمد و شمشیر دیگری در سر پدرم نشست .»

در این حال است که صدا می‌زند : فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ . «سوگند به پروردگار کعبه که فائز شدم .» شهادت در نزد آن حضرت فوز است ، کشته شدن در راه خدا سعادت است و بهشت است.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» روایت می‌کند از نصر با إسناد خود از هَرَثَمَةَ بن سَلِيم که گفت : ما با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام برای جنگ صفین حرکت کردیم ؛ چون آن حضرت در بین راه در کربلا فرود آمد ، ما با آن حضرت نماز جماعت بپای داشتیم .

چون از نماز فارغ شد و سلام نماز را گفت مقداری از خاک را برداشت و بوئید و گفت:

وَأَهْلًا لَكَ يَا ثَرْبَةَ! لِيُحْشَرَنَّ مِنْكَ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بَعِيرٍ

حِسَابٌ .

«عجبا از تو ای تربت ! سوگند به خدا که از میان تو جماعتی

برمی خیزند که بدون حساب داخل بهشت می شوند.»

چون هَرَثْمَةُ از جنگ صَفِین به نزد زَنَشِ جَرْدَاءِ دختر سَمِیر که از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود بازگشت به او گفت : ای جَرْدَاءِ می خواهی از دوستت اَبوالحسن برای تو مطلبی نقل کنم که تعجّب کنی ! چون وارد کربلا شد مشتی از خاک برگرفت و بو کرد و چنین گفت :

وَأَهَا لَكَ أَيُّهَا الثَّرْبَةُ ! لِيُحْشَرَنَّ مِنْكَ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ

حِسَابٍ . او ادعای علم غیب می کند ؟

زن گفت : ای مرد دست از اینگونه سخن ها بردار ، امیرالمؤمنین جز کلام حقّ هیچ چیز دیگری نمی گوید .

هرثمة می گوید : چون عبیدالله بن زیاد لشکر برای جنگ با حسین علیه السلام به کربلا فرستاد ، من نیز در میان آن لشکر بوده و به کربلا رفتم . و چون به منزلگاه حسین علیه السلام و اصحابش رسیدم به یاد آوردم که این زمین همان زمینی است که ما با امیرالمؤمنین علیه السلام در راه صَفِین در آن وارد شدیم .

و همان نقطه ای را که امیرالمؤمنین از خاکش بوئید شناختم و آن کلماتی را که فرموده بودند به خاطر آوردم و لذا از این حرکت و مسیرم به کربلا ناخشنود شدم .

عنان اسب را به طرف حسین علیه السلام گردانیدم و در مقابلش

ایستادم و سلام کردم؛ و آن حدیثی را که در این سرزمین از پدرش شنیده بودم برای او بازگو کردم.

حضرت حسین علیه السلام فرمود: اینک آیا موافق ما هستی یا از مخالفین ما؟

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نه از موافقین شما هستم و نه از مخالفین شما؛ من فعلاً اولاد خود و عیال خود را گذاشته‌ام و آمده‌ام و بر آنها از ابن زیاد نگرانم.

حضرت فرمود: پس از این سرزمین به سرعت کوچ کن تا اینکه منظره جنگ با ما را نبینی؛ سوگند به آن خدائی که جان حسین در دست قدرت اوست هرکس امروز واقعه نبرد با ما را ببیند و ما را یاری نکند داخل در آتش خواهد شد.

هرثمه می‌گوید: من در آنحال با سرعتی هر چه تمامتر پا به گریز نهادم تا اینکه منظره کشتار از دیدگانم پنهان باشد.

و نصر حدیث کرده است از ابوجحیفه که او گفت: عروه باریقی به نزد سعد بن وهب آمد و از او پرسش کرد از حدیثی که او از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب روایت کرده است.

سعد بن وهب گفت: آری، مرا میخنف بن سلیم بسوی امیرالمؤمنین فرستاد در وقتی که بسوی صفین در حرکت بود، من آمدم و در کربلا به او رسیدم و دیدم با دستش اشاره به زمین می‌کند و می‌گوید:

هَهْنَأْ هَهْنَأْ . «اینجا اینجا.»

مردی پرسید: منظور شما چیست ای امیرمؤمنان؟
 فَقَالَ: ثَقُلُ لَأَلِ مُحَمَّدٍ يَنْزِلُ هَهُنَا؛ فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِنْكُمْ وَوَيْلٌ
 لَكُمْ مِنْهُمْ!

«متاع گران بهائی از آل محمد در اینجا فرود می‌آید؛ پس وای بر
 آنها از شما، و وای بر شما از آنها!»

مرد پرسید: مرادتان از این کلام چیست ای امیرمؤمنان؟
 حضرت فرمود: وای بر آنها از شما که می‌کشید آنها را؛ و وای بر
 شما از آنها که خداوند به پاداش این کشتار شما را داخل در آتش
 می‌فرماید.

نصر گفته است که این کلام به وجه دیگری هم وارد شده است:
 إِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ وَوَيْلٌ لَكُمْ عَلَيْهِمْ.
 آن مرد گفت: معنای وای بر ما از ایشان را فهمیدیم. فَوَيْلٌ لَنَا
 عَلَيْهِمْ معنایش چیست؟

حضرت فرمود: تَرَوْنَهُمْ يُقْتَلُونَ لَا تَسْتَطِيعُونَ نُصْرَتَهُمْ!
 «می‌بینید آنها را که کشته می‌شوند و قدرت یاری آنها را ندارید!»
 و نصر با سند خود از حسن بن کثیر از پدرش روایت کرده است
 که امیرالمؤمنین علیه السلام به کربلا آمدند و در آنجا توقف کردند؛ و
 گفته شد به ایشان: ای امیرالمؤمنین! اینجا زمین کربلاست.

فَقَالَ: ذَاتُ كَرْبٍ وَبِلَاءٍ. و سپس با دست خود اشاره به مکانی
 نمودند و گفتند: هَهُنَا مَوْضِعٌ رِحَالِهِمْ وَمَنَاحُ رِكَابِهِمْ. «اینجا محل
 باراندازهای آنان است و محل خوابیدن اسب‌ها و شترهای آنان

است.»

وسپس با دست اشاره کردند به مکان دیگری و فرمودند: هَهُنَا مُرَاقُ دِمَائِهِمْ. «اینجا محلّ ریخته شدن خونهای آنانست.» و سپس امیرالمؤمنین علیه السلام از آنجا به سَابَاط حرکت کردند.^۱

مجلسی رضوان الله علیه در «بحار» از «خرائج وجرائح» آورده است از حضرت امام محمد باقر از پدرش علیهما السلام که فرمود:

مَرَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَا فَقَالَ لَمَّا مَرَّ بِهِ أَصْحَابُهُ وَ
 قَدِ اغْرُورِقَتْ عَيْنَاهُ بَيْنَكِي وَ يَقُولُ: هَذَا مَنَاحُ رِكَابِهِمْ وَ هَذَا مُلْقَى
 رِحَالِهِمْ هَهُنَا مُرَاقُ دِمَائِهِمْ، طُوبَى لَكَ مِنْ ثُرْبَةٍ عَلَيْهَا تُرَاقُ دِمَاءُ
 الْأَجْبِيَةِ!^۲

«امیرالمؤمنین علیه السلام چون در راه حرکت به صفین به کربلا عبورشان افتاد، در وقتی که اصحاب آن حضرت می گذشتند، در حالیکه اشکها در چشمانش حلقه زده بود و می گریست می گفت: اینجا محلّ خوابیدن و استراحت کردن مرکبهای آنهاست و اینجا محلّ فرود آمدن و بارانداختن آنهاست، و اینجا محلّ ریخته شدن خونهای آنهاست. خوشا به حال تو ای تربت که بر روی تو خونهای محبوبان بارگاه الهی ریخته می شود!»

و حضرت باقر علیه السلام فرمود:

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید - ۲۰ جلدی، جلد ۳، ص ۱۶۹

تا ص ۱۷۱

۲- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۵۸۰

خَرَجَ عَلَيَّ يُسِيرُ بِالنَّاسِ حَتَّى إِذَا كَانَ بَكَرْبَلَا عَلَيَّ مِيلَيْنِ أَوْ
 مِيلٍ تَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى طَافَ بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهُ الْمُقَدَّفَانِ .
 فَقَالَ : قُتِلَ فِيهَا مِثَّتَا نَبِيٍِّّ وَمِثَّتَا سِبْطٍ كُلُّهُمُ شُهَدَاءٌ ، وَمَاخُ
 رَكَابٍ وَمَصَارِعُ عُشَّاقٍ شُهَدَاءٌ ، لَا يُسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ ، وَلَا
 يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ .^۱

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۵۸۰

واین روایت را در «سفینه البحار» طبع سنگی، ج ۲، ص ۱۹۷ تحت لغت
 عَشِيقَ ذکر کرده است، و نیز دو روایت دیگر که در آن لغت عشق استعمال شده
 است. اَوَّلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ الْجَنَّةَ لِأَعَشَقُ لِسَلْمَانَ مِنْ سَلْمَانَ لِلْجَنَّةِ .
 «بهشت نسبت به سلمان عاشق تر است تا سلمان به بهشت.» و دَوْمٌ از «کافی» از
 حضرت صادق علیه السلام روایت است که : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 [وَسَلَّمَ] :

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَاتَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ
 لَهَا ، فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَيَّ مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَيَّ عُسْرٌ أَمْ عَلَيَّ يُسْرٌ .

(این روایت را در «اصول کافی» ج ۲، ص ۸۳، باب العبادة آورده است .)

مجلسی در جزء دَوْمٌ مجلد پانزدهم، از طبع کمپانی (که کتاب ایمان و کفر
 و مکارم اخلاق است) ص ۸۸؛ و از طبع حروفی در جلد ۷۰، ص ۲۵۳ و ۲۵۴،
 پس از آنکه این روایت را از «کافی» روایت می کند در بیان خود می فرماید :

«عَشِيقُ از باب تَعَبٌ می باشد و اسم آن عِشْقُ است، و آن عبارت است از
 افراط در محبتِ اَى أَحَبَّهَا حُبًّا مُفْرَطًا از جهت اینکه وسیله است بسوی قربی که
 آن مطلوب حقیقی است. و چه بسا توهم می شود که عشق اختصاص به محبت
 امور باطله دارد و بنابراین در محبت خدا و آنچه که تعلق به خدا دارد استعمال
 نمی شود لیکن این حدیث دلالت بر بطلان این توهم می کند، و اگر چه احوط
 عدم اطلاق اسماء مشتقة از آنست به خداوند تعالی، بلکه افعالی که از آن مشتق
 هستند احتیاطاً درباره خدا استعمال نشوند؛ بنابر توفیقی بودن اسماء الله. >

و گفته شده است که حکماء در کتب طیبیه خود عشق را قسمی از مالخولیا و جنون و امراض ناشی از غلبه سودا دانسته‌اند، و اما در کتب الهیه خود عشق را از اعظم کمالات و سعادت‌ها قرار داده‌اند؛ و چه بسا بعضی گمان کرده‌اند که بین این دو کلام حکماء تهافت و تخالفی است لیکن این گمان از گمانهای سست و بی اساس است؛ چون آن عشقی که مذموم است عشق جسمانی حیوانی شهوانی است و آن عشقی که ممدوح است عشق روحانی انسانی نفسانی است. و عشق اول به مجرد وصال و اتصال با معشوق زائل می‌شود و فانی می‌گردد و عشق دوم استمرار پیدا می‌کند و ابدالابد باقی می‌ماند. «- انتهی کلام مجلسی (قده).

وَأَنَا أَقُولُ : در «عوارف المعارف» سهروردی که درهامش «إحياء العلوم» طبع دارالکتب العربیة الکبری طبع شده است، ج ۲، ص ۱۴ گوید: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَهْلِهِ] وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ :

إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى عَبْدِي الْإِشْتِغَالُ بِي جَعَلْتُ هِمَّتَهُ وَ لَذَّتُهُ فِي ذِكْرِي ، فَإِذَا جَعَلْتُ هِمَّتَهُ وَ لَذَّتُهُ فِي ذِكْرِي عَشِقْتَنِي وَ عَشِقْتُهُ وَ رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ ، لَا يَسْهُو إِذَا سَهَا النَّاسُ ؛ أُولَئِكَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَنْبِيَاءِ ، أُولَئِكَ الْأَبْطَالُ حَقًّا ، أُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ بِأَهْلِ الْأَرْضِ عِقُوبَةً أَوْ عَذَابًا ذَكَرْتُهُمْ فِيهَا فَصَرَفْتُهُ بِهِمْ عَنْهُمْ .

پس عشق به معنای محبت شدید است، و استعمال آن نسبت به محبت خدای تعالی اشکال ندارد بلکه مستحسن است؛ چنانکه در اشعار و غزلیات عرفای بالله فارسی زبان و عربی زبان دارج و رائج است؛ مرحوم سبزواری (قده) در «شرح منظومه» ص ۱۸۰ فرماید:

«فَإِذَا كَانَ الْإِبْتِهَاجُ أَوْ الْعَشْقُ أَوْ الرِّضَا أَوْ مَا شَتَّ فَسَمَّهَ بِالْمَوْثِرِ ابْتِهَاجًا بِالْأَثَرِ بِمَا هُوَ أَثَرٌ تَبَعًا ، فَكَانَ رِضَاؤُهُ بِالذَّاتِ الْمُتَعَالِيَةِ بِالْفِعْلِ رِضًا .

و در حاشیه‌اش فرماید:

قولنا: أَوْ مَا شَتَّ فَسَمَّهَ ، كَالْمَحَبَّةِ وَالْمَشِيَّةِ وَ نَحْوَهُمَا وَ إِنْ لَمْ يُطْلَقَ بَعْضُهَا عَلَيْهِ تَسْمِيَةً بِحَسَبِ التَّوْقِيفِ الشَّرْعِيِّ لَكِنْ يَجُوزُ إِسْنَادًا كَمَا هُوَ مَشْرُوحٌ فِي عِلْمِ

«چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام مردم را به سوی صفین حرکت دادند رسیدند به جایی که تا کربلا دو میل یا یک میل فاصله داشت ، از لشکر خارج شده و در مقابل لشکر دور می‌زد بر مکانی که آن را مَقْدَفان گویند .

حضرت فرمود : سوگند به خدا در اینجا دویست پیغمبر و دویست سبط از ذریه پیغمبر شهید شدند .

و اینجا محلّ خوابیدن مرکب‌ها و به زمین افتادن عاشقانی است که همه از شهداء هستند و تا آن زمان کسی در درجه و فضیلت بر آنها سبقت نگرفته است و بعد از آن هم کسی به درجه و پایه آنها نخواهد رسید .»

آن قدر امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امام حسن و امام حسین محبت داشت ، و در جنگها نمی‌گذاشت آنها جلو بروند و می‌فرمود : معاویه فقط اهتمامش در اینست که این دو نور دیده رسول خدا را بکشد و زمین را از نسل و ذریه رسول خدا خالی کند ؛ در حالیکه به محمد بن حنفیه فرزند رشید و شجاع دیگرش که از فاطمه زهرا نبود شمشیر می‌دهد و او را مأمور به فتح می‌کند و می‌گوید : مترس ، سرت را به خدا بسپار و بر دندانهای خود فشار بده و

الكلام ، وأما لفظُ العشقِ فهو المحبّة كلفظِ المحبّةِ في المعنى .

نیست فرقی در میان حب و عشق شام در معنی نباشد جز دمشق

وفى كُتُبِ الحكَمَاءِ [و] العرفاءِ متداولٌ . وفى القدسيّ: مَنْ عَشِقَنِي عَشِقْتُهُ

- الحديث. إلا أن التّبيّ بما هو نبىّ آتٍ بالأدبِ لم يُداوِلُهُ حِراسَةُ اللَّظْمِ. منه قُدّس

سره - انتهى .

چشمت را به آخر لشکر بینداز و برو و فتح کن . این جملات را به او در جنگ جمل می فرماید .^۱

۱- در «نهج البلاغة» طبع عبده ، خطبة یازدهم ، ص ۴۳ وارد است :
وَمَنْ كَلَامٌ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَيِّهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ لَمَّا أَعْطَاهُ الرَّايَةَ يَوْمَ الْجَمَلِ :
تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُّ ، غَضَّ عَلَيَّ نَاجِدَكَ ، أَعْرَأَ اللَّهُ جُمَّمَتَكَ ، تَدُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ ،
أَرَمَ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَغَضَّ بِبَصْرِكَ ، وَأَعْلَمَ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ .

مجلس هجدهم

ارتباط ارواح با عالم دنیا

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَقُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ، وَالْمُؤْمِنُونَ وَ
 سَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ .
 (آية يكصد و پنجم ، از سوره توبه : نهمین سوره از قرآن کریم)

«و بگو که : عمل کنید ، پس به زودی خداوند و رسولش و
 گروندگان به او عمل شما را خواهند دید و بزودی بسوی خداوند
 عالم الغیب و الشهادة بازگردانیده خواهید شد و شما را به آنچه
 کرده اید متنبه و آگاه خواهد ساخت .»

ذکر شد که ارواح مؤمنین که از دار دنیا می روند در عالم برزخ به
 صورت های برزخیه مُمَثَّل و مُصَوَّر می گردند . ارواح کافران به صورت

۱- مطالب گفته شده در روز هجدهم ماه مبارک رمضان.

شیاطین و ملکاتی که در آنهاست و آن ملکات ناشی از صفات بهیمیّه آنها می‌باشد، در عالم برزخ به همان صورت‌های مثالیّه و برزخیّه مُثَلّ می‌شوند.

ولی مؤمنین که از دنیا رخت برمی‌بندند پس از مرگ به صورت انسانند نه به صورت‌های دیگر.

شیخ طوسی در کتاب «أمالی» خود روایت می‌کند از شیخ مفید از ابن قولویه از محمد بن همّام از حمیری از ابن عیسی از حسین ابن سعید از قاسم بن محمد از حسین بن أحمد از ابن ظبّیان که می‌گوید:

من در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السّلام بودم که فرمود: مردم درباره ارواح مؤمنین پس از مرگ چه می‌گویند؟

عرض کردم: می‌گویند: آنها پس از مرگ در **خَوَاصِلِ طُیُورِ خُضْرٍ** (سنگدان و چینه‌دان مرغان سبز رنگ) قرار می‌گیرند.

حضرت فرمود: سبحان الله! مؤمن در نزد خدا گرامی‌تر از آن است که روح او را در سنگدان مرغی قرار دهد؛ ولیکن چون وقت ارتحال مؤمن می‌رسد، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السّلام به نزد مؤمن می‌آیند، و با آنها ملائکه مقرب پروردگار هستند.

پس اگر خداوند زبان مؤمن را به شهادت به توحید پروردگار و به نبوت پیامبرش و به ولایت اهل بیت گویا کند، بر این معنی رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین شهادت می‌دهند و فرشتگان

مقرب هم با شهادت آنها شهادت می دهند .

و اگر زبان مؤمن در آن حال بسته باشد ، خداوند پیامبر خود را از محتویات ضمیر آن مؤمن آگاه می کند ، پس رسول خدا بر آن گواهی می دهد ، و بر اساس شهادت پیامبر علی و حسن و حسین - که بر تمام آنها صلوات و رحمت خدا باشد - گواهی می دهند ، و افرادی که از فرشتگان حضور دارند آنها نیز گواهی می دهند .

و چون پروردگار روح آن مؤمن را بسوی خود قبض کند ، آن روح را در بهشت می برد و در صورتی مثل صورت خود آن مؤمن قرار می دهد بطوریکه در بهشت می خورند و می آشامند ؛ و چون روح تازه و شخص تازه ای از دنیا بر آنها وارد شود ، آنها را به همان صورتهائی که در دنیا داشتند می شناسد .^۱

و نظیر این روایت را با سند دیگر کلینی در «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند.^۲

و نیز در «کافی» از علی بن ابراهیم از پدرش از حسن بن محبوب از ابی ولاد حنّاط روایت می کند که می گوید من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم : فدایت شوم ، چنین روایت می کنند که ارواح مؤمنین پس از مرگ در سنگدانهای مرغان سبزی که در حول عرش در پروازند قرار دارند .

حضرت فرمودند :

۱- «أمالی» طوسی ، جزء چهاردهم ، طبع نجف ، ج ۲ ، ص ۳۳ و ۳۴

۲- «فروع کافی» ج ۱ ، طبع سنگی ، ص ۶۷

لَا، الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ، لَكِنَّ فِي أَيْدَانِ كَأَيْدَانِهِمْ.^۱

«نه، چنین نیست، مؤمن در نزد خدا بزرگتر و والاتر است از آنکه روح او را در سنگدان پرنده‌ای قرار دهد، لیکن در بدنهایی مانند بدنهای خود آنها قرار می‌دهد.»

و نیز در «کافی» با إسناد متصل خود از أبوبصیر از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود:

إِنَّ الْأَرْوَاحَ فِي صِفَةِ الْأَجْسَادِ فِي شَجَرَةِ الْجَنَّةِ تَعَارَفُ وَ تَسْأَلُ، فَإِذَا قَدِمَتِ الرُّوحُ عَلَى الْأَرْوَاحِ تَقُولُ: دَعُوها فَإِنَّهَا قَدْ أَفَلَّتْ مِنْ هَوْلٍ عَظِيمٍ.

ثُمَّ يَسْأَلُونَهَا: مَا فَعَلَ فُلَانٌ؟ وَمَا فَعَلَ فُلَانٌ؟ فَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ: تَرَكْتُهُ حَيًّا، لَرُجُوعِهِ، وَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ: قَدْ هَلَكَ، قَالُوا: قَدْ هَوَى، هَوَى.^۲

«ارواح مؤمنان در بهشت در کنار درختی در صورت اجسام بشریه قرار دارند و بدین صورت‌ها یکدیگر را می‌شناسند و با یکدیگر گفتگو دارند.»

چون یک روح تازه بر آنها وارد شود، می‌گویند: فعلاً او را از پرسش و اگذارید، چون از مقام هول و ترس عظیمی رهایی یافته است.

و سپس از او می‌پرسند: فلان کس چه کرد؟ و فلان کس چه کرد؟

۱ و ۲ - «فروع کافی» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۷

اگر در پاسخ بگوید: او زنده بود، ارواح امید خیر و رحمت و سعادت درباره او دارند؛ و اگر بگوید: هلاک شده است، ارواح می‌گویند: به پستی و خواری گرائید، به پستی و خواری گرائید.»

چون اگر از اهل بهشت بود مسلماً با آنها بود و چون در میان آنها نیامده معلوم می‌شود در جهنم رفته است.

و نیز در «کافی» با سند متصل خود از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ ، فَقَالَ :
فِي حُجْرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ ، يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَيَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا وَ
يَقُولُونَ : رَبَّنَا ! أَقِمِ السَّاعَةَ لَنَا ، وَ أَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا ، وَالْحَقُّ
ءَاخِرُنَا بِأَوْلَانَا .^۱

می‌گوید: «درباره ارواح مؤمنان از آن حضرت سؤال کردم، فرمودند: در حجره‌هایی در بهشت سکونت دارند، از غذای بهشتی می‌خورند و از آشامیدنی‌های آن می‌آشامند و می‌گویند:

بار پروردگار ما! ساعت قیامت را برای ما به پادار، و بر آنچه به ما وعده فرمودی وفا کن، و آخرین فرد ما را به اولین فرد ما ملحق گردان.»

و نظیر این روایت را به اضافه کیفیت ارواح کافران، که در حجره‌هایی از آتش سکنی دارند و از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌های اهل آتش می‌خورند، برقی در «محاسن» با سند متصل خود از حضرت

صادق علیه‌السلام آورده است.^۱

البته اخبار وارده در این باب که صورت مؤمن در برزخ بصورت انسانست بسیار است و ما این چند روایت را از باب نمونه ذکر کردیم. همچنین ارواح مؤمنین اهل خود را دیدار و ملاقات می‌کنند؛ روح مؤمن با همان صورتی که متصور است به دنیا نزول نموده و اقوام و ارحام و اهل بیت و افرادی را که به آنها علاقمند است، ملاقات می‌کند و از حالات و سرگذشت آنها اطلاع می‌یابد.

در کتاب «کافی» با سند خود از حُفْص بن البُخْتَری روایت می‌کند که حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُزُورُ أَهْلَهُ، فَيَرَى مَا يُحِبُّ وَيُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ؛
وَ إِنَّ الْكَافِرَ لَيُزُورُ أَهْلَهُ، فَيَرَى مَا يَكْرَهُ وَيُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يُحِبُّ. قَالَ:
وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ كُلَّ جُمُعَةٍ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ عَلَى قَدْرِ عَمَلِهِ.^۲

«مؤمن، اهل خود را می‌بیند و آنچه را که موجب محبت اوست می‌بیند، لیکن چیزهایی که موجب کراهت او می‌گردد از نظر او پوشیده می‌شود؛ و کافر نیز اهل خود را می‌بیند و آنچه موجب ناراحتی و کراهت اوست مشاهده می‌کند، ولیکن چیزهایی که موجب محبت اوست از نظر او پوشیده می‌گردد.

حضرت فرمودند: بعضی از مؤمنان در هر هفته یکبار در روز جمعه به زیارت و ملاقات اهل خود می‌رسند، و بعضی دیگر بر

۱- «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۷۸

۲- «فروع کافی» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۲

حسب مقدار عمل خود می‌توانند آنان را ملاقات و زیارت کنند.»

و در «کافی» با سند خود از ابوبصیر روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند :

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا كَافِرٍ إِلَّا وَهُوَ يَأْتِي أَهْلَهُ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ ،
فَإِذَا رَأَى أَهْلَهُ يَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ ، حَمِدَ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ ؛ وَإِذَا
رَأَى الْكَافِرُ أَهْلَهُ يَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ ، كَانَتْ عَلَيْهِ حَسْرَةً^۱ .

«هیچ روح مؤمن و کافری نیست مگر آنکه درحین زوال شمس به دیدار اهل خود می‌رود ، و اگر دید که اهلش به اعمال نیکو اشتغال دارند ، سپاس و حمد خدای را بر این نعمت بجای می‌آورد .
و چون کافر ببیند که اهل او بر اعمال نیک مشغولند ، برای او موجب حسرت و ندامت خواهد شد .»

و در «کافی» با سند خود از إسحاق بن عمّار از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام روایت می‌کند که :

سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَيِّتِ يَزُورُ أَهْلَهُ ؟ قَالَ : نَعَمْ . فَقُلْتُ : فِي كَمْ يَزُورُ ؟
قَالَ : فِي الْجُمُعَةِ وَفِي الشَّهْرِ وَفِي السَّنَةِ ؛ عَلَى قَدْرِ مَنَزَلَتِهِ .
فَقُلْتُ : فِي أَيِّ صُورَةٍ يَأْتِيهِمْ ؟ قَالَ : فِي صُورَةِ طَائِرٍ لَطِيفٍ
يَسْتَقُطُّ عَلَى جُدْرِهِمْ وَيُشْرِفُ عَلَيْهِمْ ؛ فَإِنْ رَأَوْهُمْ بِخَيْرٍ فَرِحَ ، وَإِنْ
رَأَوْهُمْ بِشَرٍّ وَحَاجَةٍ حَزَنَ وَاعْتَمَّ^۲ .

«إسحاق بن عمّار می‌گوید : از حضرت ابی‌الحسن الأول راجع به

۱ - همان مصدر

۲ - «فروع کافی» طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۶۲

ارواح در گذشتگان پرسش کردم که: آیا آنها اهل خود را ملاقات و دیدار می کنند؟ حضرت فرمودند: بلی.

گفتم: در چه مقدار از زمان دیدار می کنند؟

حضرت فرمود: در هر جمعه و در هر ماه و در هر سال یکبار؛ بر حسب منزلت و مکانت مؤمن.

گفتم: در چه صورتی آنها برای دیدار اهل خود می روند؟

حضرت فرمود: در صورت پرنده لطیفی که خود را به روی دیوارها می اندازد، بر دیوارهای آنها فرود می آید و بر آنها اشراف می یابد؛ پس اگر آنها را در خیر و خوبی مشاهده کند خوشحال می شود، و اگر آنها را در بدی و حاجتمندی بنگرد اندوهگین و غمناک می گردد.»

و در «کافی» با سند خود از عبدالرحیم قیصر روایت می کند:

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: الْمُؤْمِنُ يَزُورُ أَهْلَهُ؟

فَقَالَ: نَعَمْ، يَسْتَأْذِنُ رَبَّهُ فَيَأْذِنُ لَهُ، فَيَبْعَثُ مَعَهُ مَلَكَ يَأْتِيهِمْ

فِي بَعْضِ صُورِ الطَّيْرِ يَقَعُ فِي دَارِهِ، يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُمْ^۱.

«به آن حضرت عرض کردم: آیا مؤمن اهل خود را دیدار و

زیارت می کند؟

فرمود: بلی، از پروردگارش اذن می طلبد و او به آن مؤمن اذن می دهد و دو فرشته نیز همراه او گسیل می نماید، آن مؤمن به صورت بعضی از پرنندگان به سراغ اهل خود آمده و در خانه اش قرار می گیرد،

۱- «فروع کافی» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۳

بطوریکه نظر به اهلش می‌کند و کلام آنها را می‌شنود.»
 البته در اینجا که حضرت می‌فرماید: به صورت پرنده و طیر بر دیوارها می‌نشیند، منظور این نیست که واقعاً روح مؤمن تعلق به صورت مرغی و حیوانی می‌گیرد، و انسان ممکن است بعضی از اوقات مرغی را که بر روی دیوارخانه می‌بیند واقعاً روح مرده او باشد؛ بلکه حضرت تمثیل می‌کنند بدین طریق که همانطور که مرغها بر روی دیوارهای شما خود را می‌اندازند و به آسانی رفت و آمد می‌کنند، همینطور هم روح مؤمن می‌آید و سرکشی می‌کند و از اهل خود و احوالات آنها اطلاع پیدا می‌کند.

در «جامع الأخبار» وارد است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوْ يَرُونَ مَكَائَهُ وَ يَسْمَعُونَ كَلَامَهُ لَذَهَلُوا عَنْ مِيَّتِهِمْ وَ لَبَكَّوْا عَلَى نُفُوسِهِمْ، حَتَّى إِذَا حُمِلَ الْمَيِّتُ عَلَى نَعْشِهِ رَفَرَفَ رُوحُهُ فَوْقَ النَّعْشِ، وَ هُوَ يُنَادِي:

يَا أَهْلِي! يَا وَلَدِي! لَا تَلْعَبَنَّ بِكُمْ الدُّنْيَا كَمَا لَعِبَتْ بِي، فَجَمَعْتُ الْمَالَ مِنْ جِلِّيهِ وَغَيْرِ جِلِّيهِ، ثُمَّ حَلَفْتُهُ لِعَيْرِي فَالْمَهْنَأُ لَهُ وَ التَّبِعَةُ عَلَيَّ؛ فَاحْذَرُوا مِثْلَ مَا حَلَّ بِي.^۱

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: سوگند به آنکه جان محمد در دست قدرت اوست، اگر بازماندگان مرده موقعیت و محل مرده را می‌دیدند و سخن او را می‌شنیدند، هر آینه از مرده خود

غافل می‌شدند و او را فراموش می‌کردند و بر نفس‌های خود می‌گریستند .

تا جائی که چون مرده را بر روی تابوت حمل می‌کنند روحش بر فراز تابوت گرداگرد آن به پرواز و گردش درمی‌آید و پیوسته ندا در می‌دهد :

ای اهل من ! ای فرزندان من ! دنیا با شما بازی نکند همان قسمی که با من بازی کرد ؛ مال دنیا را از طریق حلال و غیر حلال جمع‌آوری کردم و سپس همه را برای غیر خود گذاردم ، پس عیش و راحتی و گوارائی آن مال برای دیگران است و عواقب حساب و تبعات آن برای من ؛ پس بترسید و حذر کنید از مثل آنچه بر من وارد شده است .»

آنقدر ارتباط ارواح آن دنیا با این دنیا قوی است که چنانچه عمل خیری در اینجا انجام گیرد به ارواح متصله و مرتبطه آن عالم سرایت می‌کند.

در «أمالی» صدوق با سند متصل خود از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمودند :

رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمودند : حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام از کنار قبری عبور کردند ، دیدند که صاحب آن قبر را عذاب می‌کنند . و سپس در سال آینده از کنار آن قبر عبور نمودند ، دیدند که صاحب آن قبر را عذاب نمی‌کنند.

گفت : بار پروردگارا ! من در سال قبل از اینجا عبور کردم ، دیدم

صاحبش معذب است و در این سال عبور کردم ، دیدم عذاب از او برداشته شده است .

خداوند عزوجلّ وحی فرستاد بسوی حضرت عیسی : ای روح الله ! از این مرد یک فرزندی به مقام بلوغ رسیده ، آن فرزند صالح و نیکوکردار است ؛ راهی را برای مردم استوار و هموار نمود و یتیمی را مسکن و مأوی داد ، پس من به برکت عمل فرزندش از گناه او درگذشتم ^۱.

و بر همین اساس است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بین شیعه و عامّه فرماید :

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ مِنْ عَمَلِ بِهَا ، وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَلَهُ وَزْرٌ مِنْ عَمَلِ بِهَا ^۲.

«کسی که سنت نیکویی در بین مردم بگذارد ، برای اوست ثواب تمام افرادی که به آن سنت عمل کرده‌اند ، و کسی که سنت ناپسندی در بین مردم بگذارد ، برای اوست گناه تمام افرادی که به آن سنت عمل کرده‌اند .»

باری ، اخبار وارده در اینکه صورت مؤمن در برزخ به صورت انسان است بسیار است و همچنین روایاتی که دلالت دارد بر آنکه

۱ - «أمالی» صدوق ، مجلس ۷۷ ، و از طبع سنگی ص ۳۰۶

۲ - این روایت در کتب شیعه مانند «اصول کافی» ج ۵ ، ص ۹ و ۱۰ ؛ و «تهذیب» ج ۶ ، ص ۱۲۴ ؛ و «المحجّة البیضاء» ج ۷ ، ص ۶۱ با اختلاف در لفظ روایت شده است . و نیز در «معجم أحادیث نبوی» ج ۲ ، ص ۵۵۲ از علماء عامّه مانند ترمذی و أحمد حنبل و دارمی و مسلم و نسائی و ابن ماجه نقل می‌نماید .

مؤمنین و أحياناً كافرين نیز اهل خود را زیارت می‌کنند .
 اما آیا زنده‌ها هم به زیارت مردگان می‌روند ؟ آری .
 در «أمالی» شیخ طوسی با سند متصل خود روایت می‌کند از
 عبدالله بن سلیمان از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام :
 قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ .
 قَالَ : إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ فَزُرُّهُمْ ، فَإِنَّهُ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ فِي ضَيْقٍ
 وَسُوعٍ عَلَيْهِ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ ؛ يَعْلَمُونَ بِمَنْ
 أَتَاهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ ، فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ كَانُوا سُدًى .
 قُلْتُ : فَيَعْلَمُونَ بِمَنْ أَتَاهُمْ فَيَفْرَحُونَ بِهِ ؟
 قَالَ : نَعَمْ ، وَ يَسْتَوْحِشُونَ لَهُ إِذَا انْصَرَفَ عَنْهُمْ^۱ .
 «می‌گوید : از حضرت باقر علیه‌السلام درباره زیارت اهل قبور
 پرسش کردم .

فرمود : چون روز جمعه باشد آنانرا زیارت کن ؛ چون هرکس از
 آنان در ضیق و تنگی باشد در بین طلوع صبح صادق و طلوع آفتاب
 گشایش می‌یابد ، و لذا در این موقع در هر روز ، از کسی که به زیارت او
 رفته باشد ، علم و اطلاع پیدا می‌کند ، ولیکن چون آفتاب طلوع کند
 آنها یله و رها می‌شوند و دیگر قادر بر جهت‌گیری در امور دنیا و زیارت
 اهل خود نیستند .

عرض کردم : آیا آنها از افرادی که به زیارت قبور آنها می‌روند علم
 پیدا می‌کنند و خوشحال می‌شوند؟

۱- «بحار الأنوار» ج ۶ ، ص ۲۵۶

فرمود: آری، و نیز از بازگشت زائرین از قبور به محل‌های خود وحشت می‌کنند.»

زیارت اهل قبور بسیار فائده دارد، بالأخص زیارت قبور علماء و شهداء و مقربان درگاه خدا.

زیارت قبور ائمه علیهم‌السلام حکم دخول در آب کرّ دارد که زائر را پاک و از هر آلودگی منزّه می‌سازد.

چون نتیجه زیارت ارتباط با روح متوفی است و زیارت کننده از آن روح مدد می‌گیرد؛ بنابراین هرچه روح متوفی پاکتر و عالی‌تر باشد، زائر بهره بیشتر و وافرتری خواهد برد.

روح متوفی به قبر خود ارتباط بیشتری دارد و لذا زیارت ارواح در سر قبورشان اثر بیشتری دارد. و لذا مؤمن زائر بواسطه دريچه قبر، خود را به روح آن معصوم و مقرب درگاه خدا مرتبط نموده و بدینوسیله با تمام فُسحت عالم معنی و ارواح ارتباط پیدا می‌کند و بهره می‌گیرد.

مشهور است که در سر قبر علماء حاجت بیشتر بر آورده است، و اصولاً در جاهائی که مردمان بزرگ و اولیاء خدا دفن شده‌اند نورانیّت و وحدت بیشتر است؛ و محسوس است که آن بقاع و اماکن روشنی و سعه خاصی دارد و گرفتگی و تاریکی ندارد، به خلاف قبور کفار که تاریک است و خسته کننده و موجب قبض و تنگی می‌گردد.

مرحوم آية‌الحقّ عارف بالله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی رضوانُ الله تعالی علیه می‌فرمودند: من در سابق الأیام به

زیارت قبر غیر معصوم و امام نمی‌رفتم، چون تصوّر می‌کردم که فقط از قبور ائمه علیهم‌السّلام که به مقام طهارت مطلقه رسیده‌اند بسط و گشایش حاصل می‌شود، ولی از قبور غیر آنها اثری مترتب نیست.

تا در سفر ولّی که به عتبات عالیات با جمعی از تلامذۀ روحانی خود به جهت زیارت مشرف شدیم؛ یک روز در ایّام اقامت در کاظمین علیهما‌السّلام برای تماشای بنای مدائن و ایوان شکسته کسری - که حقّاً موجب عبرت بود - از بغداد به صوب مدائن رهسپار شدیم و پس از تماشای مدائن و بجای آوردن دو رکعت نماز در آن ایوان که مستحبّ است، به سمت قبر سلمان و خذیفه - که در قُرب آن ایوان قرار دارد - به راه افتادیم و ما در کنار قبر سلمان نه به جهت زیارت بلکه به جهت رفع خستگی و استراحت با جمیع اُحباب و دوستان نشسته بودیم که ناگهان سلمان از ما پذیرائی نمود و خود را به صورت واقعیۀ خود نشان داد و به حقیقت خود تجلّی نمود؛ چنان روح او لطیف و صاف و بدون ذره‌ای از کدورت و چنان واسع و زلال بود که ما را در یک عالم از لطف و محبّت و سعه و صفا فرو برد؛ و چنان در فضای وسیع و لطیف و بدون گره از عالم معنی ما را داخل کرد که حقّاً مانند فضای بهشت پر لطف و صفا و چون ضمیر منیر عارف بالله، مانند آبِ صافی، زلال و مانند هوا لطیف بود.

من از اینکه به جهت زیارت در کنار قبر او نیامده بودیم شرمنده شدم و سپس به زیارت پرداختیم؛ و از آن پس نیز به زیارت قبور غیر ائمه طاهرین علیهم‌السّلام هم، از علماء بالله و مقرّبان و اولیاء خدا

می‌روم و مدد می‌گیرم و به زیارت قبور مؤمنین در قبرستان می‌روم ، و به شاگردان خود توصیه نموده‌ام که از این فیض الهی محروم نمانند .
در «مستدرک الوسائل» از سید علی بن طاووس در «مصباح الزائر» نقل کرده است که : «چون قصد زیارت قبور مؤمنان را داری سزاوار است که در روز پنجشنبه باشد ؛ و اگر نه در هر وقتی که بخواهی مطلوب و مرغوب است .

و طریق زیارت این است که رو به قبله بنمائی و دست خود را بر قبر گذاری و بگویی :

اللَّهُمَّ رَحِمَ غُرْبَتَهُ، وَصَلِّ وَحَدِّثَهُ، وَءَانَسْ وَحَشَّتَهُ، وَءَامِنُ رَوْعَتَهُ، وَأَسْكِنُ إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً يَسْتَعْنِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ، وَأَلْحِقْهُ بِمَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ؛ ثُمَّ اقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، سَبْعَ مَرَّاتٍ .

«بار پروردگارا! بر غربت او ترحم نما، و تنهائی او را به مقام جمع خودت ارتباط بده، و موجبات انس را بر وحشت او قرار بده، و ترس او را تبدیل به ایمنی بگردان، و از رحمت خود برای او رحمتی فرست که از رحمت غیر تو بی‌نیاز گردد، و او را به کسی که او را دوست دارد و در تحت ولایت اوست ملحق گردان. و سپس سوره مبارکه قدر را هفت بار بخوان.»

و نیز گوید : «راجع به زیارت مؤمنین روایت دیگری از محمد ابن مسلم وارد شده است که می‌گوید : به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم : آیا ما مردگان را زیارت بنمائیم ؟

حضرت فرمود: آری. عرض کردم: آیا آنها از رفتن ما به قبرهایشان مطلع می‌شوند؟

فرمود: سوگند به خدا آری، از آمدن شما بر سر قبرهایشان خبردار می‌شوند و خوشحال می‌گردند و با شما انس می‌گیرند.

عرض کردم: در وقتی که ما بر سر قبورشان رفتیم چه بگوئیم؟
حضرت فرمود: بگو

اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَن جُثُوبِهِمْ، وَصَاعِدْ إِلَيْكَ أَرْوَاحَهُمْ، وَ لَقِّهِمْ مِنْكَ رِضْوَانًا، وَأَسْكِنِ إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحَدِّثْهُمْ وَتُؤْنِسُ وَحَشَّتْهُمْ؛ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

«بار پروردگارا! زمین را از اطراف پهلوهای آنان بگستران، و ارواح آنانرا بسوی خود بالا بر، و مقام رضوان و خشنودی خود را بدانها برسان، و از رحمت خود رحمتی را در آستانه آنها فرود آور که با آن تنهاییشان تبدیل به جمعیت گردد و وحشت آنها تبدیل به انس شود؛ بدرستی که تو بر هر کاری توانائی.»

و چون در بین قبرها هستی یازده مرتبه سوره قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را قرائت کن و ثوابش را به روح آنان هدیه کن، روایت شده است که: کسی که این عمل را بجای آورد خداوند به عدد مردگان به او ثواب و پاداش دهد؛ و بقیه اخباری که در این باب وارد است در کتاب طهارت در ابواب دفن گذشت.^۱

۱ - «مستدرک الوسائل» طبع سنگی، ج ۲، ص ۲۳۰، کتاب حج، ابواب

أقول: روایت اول را که سید در «مصباح الزائر» آورده است در «وسائل الشیعه» ج ۲، ص ۴۱۴، کتاب المزار از شیخ طوسی با اسناد خود از حسن بن محبوب از عمرو بن اَبی مَقْدَام از پدرش روایت می‌کند که گفت: من بر حضرت امام محمد باقر علیه السلام در بقیع مرور کردم و سپس با یکدیگر به قبر مردی از شیعیان که از اهل کوفه بود گذشتیم؛ حضرت کنار قبرش ایستاد و گفت: **اللَّهُمَّ لِحَمِّ غُرْبَتَهُ - تا آخر این دعا را.**

و نیز در «وسائل الشیعة» ج ۱، ص ۱۶۷ و ۱۶۸، در کتاب طهارت در ابواب زیارت اهل قبور و خواندن دعاهای وارد شده، روایات بسیاری را به همین مضامین ذکر فرموده است.

و در ص ۱۶۸، از همین جلد از محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش از عبدالله بن مُغیرَة از عبدالله بن سنان روایت می‌کند که:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ التَّسْلِيمِ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ؟

فَقَالَ: نَعَمْ، تَقُولُ: السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ؛ أَنتُمْ لَنَا فَرَطٌ، وَنَحْنُ لِنُشَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لِأَحِقُونَ.

«به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: سلام کردن بر اهل قبور چگونه است؟»

فرمود: آری، می‌گوئی: سلام بر اهل این خانه‌ها از مؤمنین و مسلمین؛ شما زودتر از ما جلودار بوده و به پیش رفته‌اید، و ما نیز

إِنْ شَاءَ اللَّهُ به شما ملحق خواهیم شد.»

و نیز چند روایت دیگر را قریب همین مضمون آورده است .
باری ، آثار نورانیت روح مؤمن در قبرش نیز ظاهر است و آثار
ظلمت روح کافر در قبرش نیز مشهود است .

در روایات عدیده وارد است که : ارواح مؤمنین در وادی السَّلام
جمع می شوند ؛ وادی السَّلام که وادی امن و امنیّت و سلامت است .
و سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ، 'ندای فرشتگان است به
مؤمنان که : «سلام خدا بر شما باد ، پاک و پاکیزه شدید و اینک در
بهشت های جاودان وارد شوید.»

و ظهور آن وادی در این دنیا ، سرزمینی است در نجف اشرف که
وادی ولایت است در ظَهر کوفه ؛ یعنی در پشت کوفه ، چون در
سابق الایام قبل از دفن جسد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السَّلام
در نجف اشرف ، نجف شهری نبوده است ، بلکه بیابانی بوده
یک فرسنگ از کوفه دورتر؛ و لذا نجف را ظَهر کوفه گویند .

در «کافی» با سند خود روایت می کند از أحمد بن عُمر مرفوعاً از

حضرت صادق علیه السَّلام:

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَخِي بِنِعْدَادَ، وَأَخَافُ أَنْ يَمُوتَ بِهَا.

فَقَالَ: مَا تُبَالِي حَيْثُمَا مَاتَ؛ أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْتَقِي مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ

الأَرْضِ وَغَرْبِهَا إِلَّا حَشَرَ اللَّهُ رُوحَهُ إِلَى وَادِي السَّلامِ.

قُلْتُ لَهُ: وَآيِنَ وَادِي السَّلامِ؟

قَالَ: ظَهَرَ الْكُوفَةَ، أَمَا إِنِّي كَأَنِّي بِهِمْ حَلَقٌ قُعُودٌ
يَتَحَدَّثُونَ^۱.

«می‌گوید: خدمت آن حضرت عرض کردم: برادر من در بغداد است، و نگرانم که در همانجا بمیرد.

فرمود: باک نداشته باش، هر جا که خواهد بمیرد؛ چون هیچ مؤمن در شرق زمین و یا در غرب زمین باقی نمی‌ماند مگر آنکه خداوند روح او را در وادی السّلام با ارواح مؤمنین دیگر قرار می‌دهد. عرض کردم: وادی السّلام کجاست؟

فرمود: در پشت کوفه، و آگاه باش مثل اینکه من منظره اجتماع ارواح را می‌بینم که حلقه حلقه نشسته‌اند و با یکدیگر گفتگو دارند.» و نیز در «کافی» با سند خود از عبادۀ [عبایة] أسدی از حَبَّة عُرْنی روایت می‌کند که می‌گوید:

من با امیرالمؤمنین علیه السّلام به سوی ظَهْر کوفه، از کوفه خارج شدیم.

حضرت در وادی السّلام توقف کرد و گویا مثل اینکه با اقوامی مخاطب و گفتگو داشت، من به متابعت از قیام او ایستادم تا خسته شدم، و سپس نشستیم به قدری که ملول شدم، و پس از آن ایستادم به قدری که همانند مرتبه اول خسته شدم، و سپس باز نشستیم به قدری که ملول شدم.

و سپس ایستادم و ردای خود را جمع کردم، و عرض کردم: ای

۱- «فروع کافی» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۷

امیرمؤمنان! من از طول این قیام بر شما شفقت آوردم؛ آخریک ساعتی استراحت نمائید، و سپس ردا را به روی زمین گستردم تا آن حضرت به روی آن بنشیند.

حضرت فرمود: ای حبه! این قیام ووقوف نبود مگر تکلم با مؤمنی و یا مؤانست با او.

عرض کردم: ای امیرمؤمنان! آیا مردگان هم تکلم و مؤانست دارند؟

فرمود: بلی، اگر پرده از جلوی دیدگان تو برداشته شود، آنها را می بینی که حلقه حلقه نشسته و با عمامه خود یا چیز دیگری پشت و ساقه های پای خود را به هم بسته و بدین طریق نشسته و گفتگو دارند.

عرض کردم: آیا آنها اجسامی هستند یا ارواحی؟

حضرت فرمود: بلکه ارواح هستند، و هیچ مؤمن در زمینی از زمین های دنیا نمی میرد مگر آنکه به روح او گفته می شود که به وادی السلام ملحق شود؛ و وادی السلام بقعه ای از بهشت عدن است.^۱

در کتاب «المُحْتَضَر» شیخ حسن بن سلیمان که از معاریف شاگردان شهید اول است از فضل بن شاذان در کتاب «قائم» علیه السلام از ابن طریف از ابن نباته در حدیث طولانی روایت کرده است که:

امیرالمؤمنین علیه السلام از کوفه خارج شد و همینطور می رفت

۱- «فروع کافی» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۶ و ۶۷

تا به غَرَّیْن^۱ رسید؛ و از آنجا نیز گذشت، و ما به دنبال او رفتیم تا به او رسیدیم و دیدیم که به پشت بروی زمین دراز کشیده و جسد مبارکش به زمین بود و هیچ زیراندازی نداشت.

قنبر عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! اجازه می‌دهی من لباسم را برای شما در روی زمین پهن کنم؟

فرمود: نه، آیا اینجا مگر غیر از خاک و تربت مؤمن، یا مزاحمت با مؤمن در نشیمنگاه اوست؟

أصبغ می‌گوید: ای امیرالمؤمنین! خاک مؤمن را می‌دانیم و می‌شناسیم که در اینجا بوده و یا آنکه بعداً خواهد بود، لیکن معنای مزاحمت با مؤمن در نشیمنگاهش را نفهمیدیم.

حضرت فرمود: ای فرزند نُبَّاتَه! اگر پرده از برابر چشم‌های شما کنار برود، می‌بینید ارواح مؤمنین را در این ظَهر (در ظَهر کوفه که وادی السلام است) که حلقه‌وار به گِرد خود نشسته و با یکدیگر به سخن و گفت و شنید مشغولند؛ در این ظَهر روح هر مؤمن، و در «وادی بَرّهوت» روح هر کافری است.^۲

مؤمنین که در وادی السلام هستند در التذاذ و مسرت به سر می‌برند و از جام و کأس محبت و ولایت سرمست، و سرشار در عشق

۱- «غَرَّیْن» دو ستونی بود خارج کوفه در یک فرسنگی آن، و مردمی که از خارج به کوفه می‌آمدند از آن بعنوان علامت استفاده می‌کردند. و بدین جهت نجف را اَرْضُ الغَرَّی و یا اَرْضُ الغَرَّیْن می‌گویند؛ یعنی دشتی که پهلوی این دو ستون واقع است.

۲- «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۲۴۲ و ۲۴۳

و بهجت و سرورند ، و لذا مرور زمان برزخی را تا قیامت حسّ نمی‌کند .

ولی کفّار که دستشان از علم و معرفت کوتاه و جانشان از جام سرشار آب زلال ولایت سیراب نگشته است در خشکزار برهوت یمن اجتماع دارند .

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست

جنس خود را همچو گاه و کهرباست

ناریان مر ناریان را جاذبند

نوریان مر نوریان را طالبند^۱

طیّ زمان اگر امر نسبی باشد این مسأله را خوب می‌رساند که چقدر گذشت زمان برای اهل برهوت سخت و پرماجرا و دراز و کوبنده است که تو گوئی هر لحظه از آن سال‌هاست ؛ و برای اهل وادی السّلام که وادی ایمن است ، چقدر راحت و زودگذر و لطیف ، تو گوئی که سالی از آن در یک لحظه طیّ می‌شود .

آری ، در مجالس انس و خلوت با محبوب ، گذشت زمان محسوس نیست ، و در آن مقام وحدت ، که ارواح از زنگار کثرات و تعلّقات پاک شده و در مقام صفا و مودّت و مؤانست در هم و با هم آمیخته شده و چون شیر و شکر و شهد و انگبین در هم فرو رفته‌اند ، گذشت زمان - که از آثارماده است - وادراک طیّ تدریج آن در آنجا راه

۱ - بیت اوّل از «مثنوی» طبع میرخانی ، ج ۶ ، ص ۶۰۱ است ، و بیت دوّم

در ج ۲ ، ص ۱۰۸ .

ندارد؛ و شاید معنای طیّ زمان برای اولیای خدا نیز همین باشد. و به عکس در زندان‌های فراق و جدائی از محبوب و تعلّقات، هر لحظه سالی می‌گذرد و توغّل به کثرات و توهم این تعلّقات، زمان را در قوای متخیله طولانی نموده و هر ساعت آن را چون شب یلدا دراز، و پیوسته شخص منتظر را چشم به راه طلوع سپیده صبح امید و وصل و خلوت و انس می‌دارد.

من پیرسال و ماه نیم یار بی وفاست

بر من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم^۱
 البتّه افرادی که به مقام قُرب حضرت احدیّت عزّوجلّ رسیده و چشم بصیرت آنان باز شده باشد، همانطور که اموات به صورتهائی مجسم می‌شوند و زندگان را می‌بینند، آنها هم می‌توانند مردگان را ببینند و با آنها تکلم کنند.

محمد بن حسن صفّار در کتاب «بصائر» با اسناد متّصل خود روایت می‌کند از حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام که فرمود:

من با پدرم از مدینه برای سرکشی به بعضی از اموالش خارج شدیم؛ چون در صحرا وارد شدیم یک پیرمردی که موهای سر و صورت او سفید بود بر پدرم روی آورد و براو سلام کرد. پدرم پیاده شد و به نزد او رفت و می‌شنیدم که به او می‌گفت:

۱- از «دیوان حافظ شیرازی» طبع پژمان، چاپخانه بروخیم (سنه ۱۳۱۸)

فدایت شوم ؛ و سپس نشستیم و آنها در مدتی طولانی از هم پرسش‌هایی نمودند .

و پس از آن ، آن پیرمرد برخاست و رفت و با پدرم وداع و خداحافظی نمود .

پدرم ایستاد و پیوسته به پشت سر او نظاره می‌نمود تا از نظر پنهان شد .

من عرض کردم : پدر جان ! این پیرمرد که بود که من شنیدم که چنان با او سخن می‌گفتی که با هیچ کس سخن نگفته‌ای ؟
فرمود : آن پدرم بود.^۱

و نیز در همین کتاب «بصائر الدرجات» با اسناد متصل خود روایت می‌کند از ابراهیم بن ابی البلاد که گفت : من به حضرت امام رضا علیه‌السلام عرض کردم که : عبدالکریم بن حسن برای من نقل کرد از عبیده بن عبدالله بن بشیر خثعمی از پدر شما که او گفت :

من در ردیف پدرم در وقتی که سوار شده و عازم غریض^۲ بود نشسته بودم و به راه افتاده بودیم ، پیرمردی با محاسن و موی سر سپید که در حال راه رفتن بود به پدرم روی آورد ؛ پدرم پیاده شد و پیشانی او را بوسید .

۱- «بصائر الدرجات» طبع سنگی ، ص ۷۹ و ۸۰ ، باب أن الأئمة يزورون

الموتى

۲- «غریض» بر وزن «زُبیر» یکی از نواحی و محال اطراف مدینه منوره

است . (تعلیقه)

ابراهیم می گوید : و من چنین می دانم که دست او را بوسیده است .
و سپس پیوسته به او می گفت : فدایت شوم ، و آن پیرمرد به
پدرم سفارش هائی می نمود .

می گوید : و پدرم برخاست و شیخ به راه افتاد و آنقدر رفت که از
نظر پنهان شد و سپس پدرم سوار شد و ما به راه افتادیم .

من به پدرم گفتم : این مرد که بود که با او چنین رفتار کردی که با
احدی غیر از او رفتار ننموده ای ؟

گفت : ای فرزندم ! این مرد پدرم بود .^۱

خلاصه انسان باید کاری کند که در برزخ گرفتار نباشد ؛ و
خدای ناکرده بواسطه جحود و انکار اگر ایمان از او سلب گردد به
وادی برهوت گرفتار می گردد ؛ بلکه مؤمن باید بواسطه اعمال
صالحه ، پیوسته طریق قرب را بپوید تا روحش پس از مرگ در
وادی السلام آرام و ایمن باشد ، و در روز قیامت با شفاعت محمد
و اهل بیتش علیهم السلام به بهشت برین رفته و در آنجا مخلص
بماند .

چون شفاعت در برزخ نیست ؛ و اگر مؤمن نیز کردارش ناپسند
باشد در برزخ گوشمالی خواهد شد .

در «کافی» با سند متصل خود از عمرو بن یزید روایت می کند که
می گوید :

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّي سَمِعْتُكَ وَأَنْتَ تَقُولُ :

۱- «بصائر الدرجات» ص ۷۷؛ و «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۲۴۸

كُلُّ شَيْعَتِنَا فِي الْجَنَّةِ عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ .
 قَالَ : صَدَّقْتُكَ ، كُلُّهُمْ وَ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ .
 قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنَّ الدُّنُوبَ كَثِيرَةٌ كِبَارٌ .
 فَقَالَ : أَمَّا فِي الْقِيَامَةِ فَكُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَاعِ
 أَوْ وَصِيِّ النَّبِيِّ ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ .
 قُلْتُ : وَ مَا الْبَرْزَخُ ؟

قَالَ : الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .^۱

«عمرو بن یزید می گوید : به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : من شنیدم که شما می گفتید : تمام شیعیان ما با هر کرداری که دارند در بهشت هستند .
 حضرت فرمود : این قول تو را تصدیق می کنم ، سوگند به خدا که همه در بهشتند .

عرض کردم : فدایت شوم ! گناهان ، بسیار و بزرگ است .
 حضرت فرمود : اما در قیامت پس همه شما در بهشتید بواسطه شفاعت پیامبر مطاع یا به شفاعت وصی آن پیامبر ؛ ولیکن من از برزخ شما نگرانم و در هراس می باشم .

عرض کردم : برزخ چیست ؟
 فرمود : برزخ عبارت است از عالم قبر از وقتی که انسان می میرد تا زمانی که قیامت بر پا می شود .»

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ

۱- «فروع کافی» طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۶۶

سُوءٌ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا.^۱

«روزی می‌رسد که هر نفس آنچه را که از اعمال خیر انجام داده حاضر خواهد یافت، و آنچه را که از اعمال زشت انجام داده دوست دارد که بین آنها و بین او فاصله‌ی دوری باشد.»

انسان که از دنیا می‌رود، پرونده‌ی عملش بسته می‌شود، مگر افرادی که بعد از خود بواسطه‌ی صدقه‌ی جاریه مانند وقفِ امور خیریه و اثر علمی و دینی که مردم از آن بهره‌مند شوند و فرزند صالح که باقیات صالحات او باشد از خود یادگاری بگذارند.

نفسِ موجودیتِ انسان که نتیجه‌ی مجموع اعمالِ صالحه یا قبیحه‌ی اوست، با انسان باقی است و انسان با یار و قرین شدن با او یا خرسند است یا معذب؛ اگر نفسِ موجودیتِ خوب باشد پیوسته انسان از او التذاذ می‌برد، و اگر از یاد خدا اعراض کند خداوند موجودیتِ او را بصورت شیطانی بر او می‌گمارد تا یار و قرین او باشد.

در «کافی» با سند متصل خود ضمن روایتی درباره‌ی برزخ و سؤال دو فرشته‌ی منکر و نکیر، از بشیر دَهان از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که: چون مؤمن از سؤال آنها راجع به توحید پاسخ می‌گوید، آنها در مقام پرسش از رسول خدا، سؤال می‌کنند:

مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي حَرَجَ بَيْنَ ظَهْرَانِيكُم؟
فَيَقُولُ: أَعَنَ مُحَمَّدٍ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
تَسْأَلَانِي؟

۱- صدر آیه ۳۰، از سوره ۳: آل عمران

فَيَقُولَانِ لَهُ : تَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ؟

فَيَقُولُ : أَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ .

فَيَقُولَانِ لَهُ : نَمَّ نَوْمَةً لَا حُلْمَ فِيهَا ، وَ يُفْسَخُ لَهُ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةَ أَذْرُعٍ وَيُفْتَحُ لَهُ بَابُ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَرَى مَقْعَدَهُ فِيهَا .

وَ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ كَافِرًا دَخَلَ عَلَيْهِ وَ أَقِيمَ الشَّيْطَانُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، عَيْنَاهُ مِنْ نُحَاسٍ ؛ فَيَقُولَانِ لَهُ : مَنْ رَبُّكَ ؟ وَ مَا دِينُكَ ؟ وَ مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي قَدْ خَرَجَ مِنْ بَيْنِ ظَهْرَانِيكُمُ ؟

فَيَقُولُ : لَا أَدْرِي ؛ فَيُحَلِّيَانِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الشَّيْطَانِ ، فَيَسَلُّطُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةَ وَ تِسْعِينَ تَنِيًّا ؛ لَوْ أَنَّ تَنِيًّا وَاحِدًا مِنْهَا نَفَخَ فِي الْأَرْضِ مَا أُبْتِتَ شَجَرًا أَبَدًا ؛ وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى النَّارِ وَ يَرَى مَقْعَدَهُ فِيهَا .^۱

«چه می گوئی درباره این مردی که از میان شما برخاست ؟

مؤمن می گوید : آیا از محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله از

من پرسش می کنید ؟

آن دو فرشته می گویند : آیا تو گواهی می دهی که او رسول خدا

بوده است ؟

مؤمن می گوید : گواهی می دهم که او رسول از جانب خدا بوده

است .

آن دو فرشته می گویند : بخواب ، خواب خوش و راحت ،

خوابی که در آن اضطراب فکری و رؤیای خسته کننده نباشد ؛ و قبر او

۱- «فروع کافی» طبع سنگی ، ج اول ، ص ۶۴

را به قدر نه ذراع می‌گشایند، و دری را از آن قبر به بهشت باز می‌کنند بطوریکه محلّ و منزل خود را در بهشت می‌بیند.

و اما اگر آن شخص متوفی کافر بوده باشد، آن دو فرشته بر او وارد می‌شوند و شیطان در مقابل او قیام دارد، چشم‌های شیطان مانند مسّ می‌باشد.

آن دو فرشته می‌گویند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ و درباره این مردی که در بین شما ظهور نموده عقیده‌ات چیست؟

کافر می‌گوید: نمی‌دانم؛ در این حال بین او و بین آن شیطان را یله و رها می‌کنند پس شیطان در قبر او نود و نه مار گزنده بر او مسلط می‌نماید؛ از آن مارهایی که اگر یکی از آنها به روی زمین بدمد دیگر ابداً درختی روئیده نخواهد شد؛ و دری از قبرش بسوی جهنم گشوده می‌شود بطوریکه محلّ و مأوای خود را در آتش می‌بیند.

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ تَقِيضُ لَهُ، شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ،
قَرِينٌ* وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهُتَدُونَ*
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهَا قَالَ يَا أَيَّتُهَا بِنْتِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ
الْقَرِينُ^۱.

«و کسی که از یاد خداوند رحمن إعراض کند، ما می‌گماریم بر او شیطانی را که پیوسته با او قرین و ملازم است؛ و آن شیطاین پیوسته آنانرا از راه خدا باز می‌دارند و آنان چنین گمان می‌کنند که راه یافتگانند. تا زمانی که بر ما وارد شود می‌گوید: ای کاش فاصله بین

۱- آیات ۳۶ تا ۳۸، از سوره ۴۳: الزخرف

من و تو که شیطان قرین من هستی ، به اندازه فاصله مغرب از مشرق بود، پس چه بد قرینی هستی .»

این شیطان ، در حقیقت ظهور و بروز نفس اماره و موجودیت اوست که در دنیا بواسطه پرده‌ها و حجاب‌ها دیده نمی‌شد و اینک که در برزخ حُجُب کنار رفته است مشاهده می‌شود و انسان آرزوی دوری از او را می‌کند . و اگر مؤمن باشد و عملش زیبا باشد ، آن قرین و ملازم به صورت انسان نیکو و خوش بو و خوش لباس در برابر انسان جلوه می‌کند .^۱

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا .^۲

«فلاح و رستگاری از آن کسی است که نفس خود را رشد و نمو دهد ، و خیبیت و پشیمانی از آن کسی است که با نفس خود دسیسه و خدعه بازی کند .»

از اوّل «نهج البلاغه» تا به آخر ، امیرالمؤمنین علیه‌السلام انسان را راجع به مرگ و عواقب آن هشدار می‌دهد و راجع به توحید و معاد و تقوی توصیه می‌کند .

خداوند به انسان دو رسول عنایت فرموده : یکی عقل که رسول باطن است و همیشه با انسان است ، و دیگر رسول ظاهر که پیامبر

۱ - شیطان مانند ملک موجودی مستقل از بشر و غیر بشر است ؛ و مراد ما از این کلام ، نفی شیطان و تأویل آن به نفس اماره نیست ؛ بلکه مراد این است که نفس اماره موجب اطاعت انسان از شیطان و پذیرفتن تسویلات اوست .

۲ - آیه ۹ و ۱۰ ، از سوره ۹۱ : الشَّمْس

اوست و انسان را به دعوت رسول باطن وا می‌دارد و ترغیب می‌نماید . بنابراین ، اگر انسان راه حق را طی نمود و سرپوش روی رسول باطن گذارد و رسول ظاهر را هم رد کرد ، تقصیر خود اوست .

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ^۱

«این نتایج عمل ، همان است که دست‌های شما پیش فرستاده

است ، و خداوند نسبت به بندگان خود ستم نمی‌کند .»

انسان می‌گوید : بار پروردگارا چرا جزای مرا این چنین مقرر

داشتی ؟

در پاسخ می‌گوید : این اعمال خود شماست که قبلاً فرستاده‌اید و در دستگاه منظم و دقیق ما ثبت و ضبط شده ؛ این واکنش و عکس‌العمل خود شماست ، نفس عمل شماست که در این عالم بدین صورت در آمده است ، نه آنکه من ظلم نمودم و شما را به عقوبتی بیش از عمل شما مبتلا ساختم ؛ نفس عمل شما در دنیا خراب بود حالا آن خرابی ظهور کرده ؛ و اعمال صالحه مؤمن در دنیا خوب بود حالا آن خوبی ظهور نموده است .

وقتی چیزی بسیار کوچک است انسان با این چشم‌های عادی نمی‌تواند آنرا ببیند ؛ میکرب را با چشم غیر مسلح به سلاح میکروسکوپ نمی‌توان دید ، ولی وقتی که در زیر ذره‌بین‌های قوی آن را یک هزار برابر یا بیشتر بزرگ می‌نمایند قابل رؤیت می‌شود .

در این عالم ماده و طبع ، اعمال انسان از نقطه نظر صحت و

۱- آیه ۱۸۲ ، از سوره ۳: آل عمران ؛ و آیه ۵۱ ، از سوره ۸: الأنفال

فساد، ریا و خودنمائی و خود آرائی و شخصیت طلبی و حبّ نفس، یا برای تقرب به خدا و وصول به مقام لقاء و رضوان مختفی است. این جهات در شکم اعمال و در بطون اعمال است و مختفی است. ظاهر عمل بروز و ظهور دارد ولی جان و روح آن پنهان است؛ چون لطیف و دقیق و ریز و ذره‌بینی است که از افکار عامّه دور می‌باشد.

در آن عالم، باطن جلوه می‌کند، هزار برابر می‌شود، آن وقت انسان از اعمال بدش می‌خواهد فرار کند و از آن مُشمئز می‌گردد، و از اعمال خویش مسرور می‌شود، آنقدر مسرور و خوشحال می‌گردد که خودش تعجب می‌کند.

اصولاً گمان نمی‌کند که صورت حقیقیّه اعمال حسنه او اینقدر دلربا باشد، از اعمال خود که به صورت‌های ملکوتی زیبا ظهور نموده‌اند سؤال می‌کند: تو کیستی؟

در پاسخ می‌گوید: من نمازی هستم که خوانده‌ای، من زکاتی هستم که ادا کرده‌ای، من حجّی هستم که بجا آورده‌ای، من صدقه‌ای هستم که در خفا برای رضای خدا به فقیر داده‌ای، من آن اعانتی هستم که از زیر دست نموده‌ای، من آن ادبی هستم که نسبت به بزرگان انجام داده‌ای، من آن مقام عبودیتی هستم که برای خداوند نموده‌ای.

در کتاب «محاسن» برقی با سند خود از ابوبصیر نقل می‌کند از یکی از صادقین علیهما السلام که: چون بنده مؤمن بمیرد در قبر او با

او شش صورت داخل می‌شوند که یکی از آنها از همه سیمایش نیکوتر و هیئتش جمیل‌تر و بویش پاکیزه‌تر و صورتش نظیف‌تر می‌باشد .
یکی از آن صورت‌ها در طرف راست او می‌ایستد ، و دیگری در طرف چپ ، و دیگری در مقابل او ، و دیگری پشت سر او ، و دیگری در نزد پای او ، و آن صورتی که از همه نیکوتر است در بالای سر او می‌ایستد .

در این حال اگر از جانب راست مانعی برای او رسد آن صورتی که در طرف راست است آن مانع را دفع می‌کند ؛ و همین‌طور در هر یک از جهات ششگانه اگر مانعی برسد آن صورتی که در آن جهت است دفع می‌نماید .

آن صورتی که از همه نیکوتر است به آن صورت‌های دیگر می‌گوید : کیستید شما ؟ خدا شما را جزای خیر دهد از من .

آن صورتی که در طرف راست است در پاسخ می‌گوید : من نماز هستم ، و صورتی که در طرف چپ است می‌گوید : من زکاة هستم ، و صورتی که در مقابل و روبروی اوست می‌گوید : من روزه هستم ، و صورتی که در پشت سر اوست می‌گوید : من حجّ و عمره هستم ، و صورتی که در نزد دو پای اوست می‌گوید : من برّ و نیکوئی هستم که از طرف تو به برادرانت رسیده است .

و سپس این صورت‌ها به آن صورت نیکوتر می‌گویند : تو کیستی ؟ تو که از همه ما صورتت زیباتر ، و بویت پاکیزه‌تر ، و هیئت و شکلت جالب‌تر است .

در پاسخ آنها می‌گوید: من ولایت آل محمد صلوات الله عليهم أجمعين هستم.^۱

خدا کند که پیوسته انسان در تحت ولایت محمد و آل محمد باشد که هر چه هست در این ولایت است، ریسمان متصل بین انسان و خداست، اگر یک سر این ریسمان به دست انسان باشد، آنها انسان را از حضيض ناسوت و أسفل سافلين به اوج لاهوت می‌رسانند، و گرنه انسان در چاه طبع و نفس افتاده گرفتار، و شیاطین انسان را به ظلمات و بدبختی می‌کشانند و به هزاران گرفتاری که هر کدام از دیگری خراب‌تر و بدتر است می‌رسانند.

در روایت وارد است که اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز و روزه و زکاة و حج و ولایت؛ و لَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا تُودِي بِالْوَلَايَةِ،^۲ و هیچ چیز مانند ولایت دارای اهمیت نیست و برای ترغیب و تحریص به آن اعلام و اعلان نشده است.

ولایت جان و روح اعمال است، اگر ولایت باشد اعمال مقبول و گرنه مردود است، چون: عمل بدون ولایت چون جسد مرده، کالبدی بی‌جان بیش نیست، نماز و روزه و جهاد و زکات و حج و صدقات و امر به معروف و نهی از منکر با ولایت زنده، و بدون آن مرده و متعفن است.

مردم کوفه، که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌های خود از

۱- «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۲۸۸

۲- همان مصدر، ص ۲۸۶؛ و «أصول کافی» ج ۲، ص ۱۸

دست آنان می‌نالند ، و خوارج نهروان ، همه دارای اعمال به ظاهر چشمگیر و زاهدانه و صالحه‌ای بوده‌اند ، اهل تعبّد و تهجد بودند ، بعضی از آنان حافظ قرآن بودند و قرآن حمایل نموده و بدان تمسک می‌جستند ؛ اما امام خود را نمی‌شناختند و در مقابل او به نبرد و قیام علیه او برخاستند . عمل به صورت صالح است ولی در باطن طالح و خراب و آلوده و مردهٔ عفین .

خوارج به اتهام کفر با امیرالمؤمنین علیه‌السلام جنگ می‌کردند و او را به جرم کفر می‌خواستند بکشند . اینها افرادی هستند که ایمان از ظاهر آنان به قلب آنها رسوخ پیدا نکرده و این اعمال صالحه بر روانشان اثری نداشته و روحشان را زنده و بیدار ننموده است ، اینان افرادی هستند که ربط پیدا نکرده‌اند و با عالم معنی جدا و متمایز زیست می‌کنند .

اینان افرادی هستند که آن حضرت دربارهٔ‌شان می‌فرماید : خدایا مرا از دست آنان راحت کن ، آنان را نیز از دست من راحت کن ؛ من از آنها خسته شده‌ام و آنها از من خسته شده‌اند ؛ وَ سَمِئْتُهُمْ وَ سَمِئُونِي . پس از آنکه از دست آنها بواسطهٔ مخالفتشان ناله می‌کند ، در خطبه می‌فرماید :

وَ اِيَّيْ وَاللَّهِ لَا ظَنُّنَّ اَنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيَدَّ اَلْوَنَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ
عَلَىٰ بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرَّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ ، وَ بِمَعْصِيَتِكُمْ اِمَامَكُمْ فِي
الْحَقِّ وَ طَاعَتِهِمْ اِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ ، وَ بَادَاؤِهِمُ الْاِمَانَةَ اِلَىٰ
صَاحِبِهِمْ وَ خِيَانَتِكُمْ ، وَ بِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَ قَسَادِكُمْ .

فَلَوْ اَتَمَمْتُمْ اَحَدَكُمْ عَلٰى قَعَبٍ لَّحَشِيْتٌ اَنْ يَذْهَبَ بِعَلَاَقَتِهِ .
 اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَ مَلُوْنِيْ ، وَ سَمِيْتُهُمْ وَ سَمِيْتُوْنِيْ ،
 فَاَبْدِلْنِيْ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ اَبْدِلْهُمْ بِيْ شَرًّا مِّنِّيْ . اَللّٰهُمَّ مِثْ قُلُوْبِهِمْ
 كَمَا يُمَاثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ .^۱

«وسوگند به خداوند که من چنین گمان می‌کنم که این گروه طرفداران معاویه دولت و حکومت را به جای شما در دست گیرند ، چون آنان با یکدیگر در باطلشان اجتماع و اتحاد دارند و شما از حَقَّتَان در تفرق و تشتت هستید ، و آنان از امامشان در باطل اطاعت دارند و شما از امامتان در حقّ مخالفت دارید ، و آنان نسبت به صاحب امور و رئیسشان که معاویه است اداء امانت می‌کنند و شما به صاحبتان خیانت می‌ورزید ، و آنان در شهرهای خودشان به صلاح و آبادی و آبادانی اقدام می‌کنند و شما در شهرهای خودتان به فساد و خرابی دست می‌آزید .

پس اگر من یکی از شما را بر قدحی بزرگ که در رکاب و ریسمانی بسته و محفوظ است مورد امانت خود قرار دهم ، هر آینه بیم آن دارم که قدح و ریسمانش را درآورده و ببرد .

بار پروردگارا ! من از ایشان ملول شدم و ایشان از من ملول شدند ، و من از ایشان خسته شدم و ایشان از من خسته شدند ، خدایا ! به جای آنان برای من بهتر از آنانرا روزی فرما ، و به جای من بر آنان بدتر از مرا مقلدّر کن . خداوندا ! دل‌های آنانرا مانند پاره نمکی که در آب

۱- خطبة ۲۵ از «نهج البلاغة» طبع عبده - مصر ، ج ۱ ، ص ۶۵

ذوب می‌گردد ذوب فرما.»

کراراً و مراراً از شهادت خود به دست شقی‌ترین امت خبر می‌داد و انتظار آن روز را می‌کشید.

در «خرائج و جرائح» راوندی است که در روایات متواتره وارد است که آن حضرت اخبار از شهادت خود می‌داد و اینکه از دنیا با شهادت ارتحال می‌یابد.

و می‌فرمود: **وَاللَّهِ لِيُخْضِبُهَا مِنْ فَوْقِهَا، يَوْمِي إِلَى شَيْبَتِهِ.**
«سوگند به پروردگار که اینها را از بالایش به خون خضاب می‌کند، و اشاره به محاسن سپید خود مینمود.»

و پس از آن می‌فرمود: **مَا يَحْبَسُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا بِدَمٍ!**
«چه چیز شقی‌ترین امت را بازداشته است که این محاسن را به خون خضاب کند!»

و می‌فرمود: **أَتَاكُمْ شَهْرُ رَمَضَانَ وَفِيهِ تَدُورُ رَحَى السُّلْطَانِ، أَلَا وَإِنَّكُمْ حَاجُّوهُ الْعَامَ صَفًّا وَاحِدًا، وَءَايَةُ ذَلِكَ أَنِّي لَسْتُ فِيكُمْ.**
«ماه رمضان در رسید و در این ماه آسیای حکومت دور می‌زند و منقضی می‌گردد، آگاه باشید که در امسال همه شما در صف واحدی حج می‌کنید و علامت آن این است که من در میان شما نیستم.»

وَكَانَ يَفْطُرُ فِي هَذَا الشَّهْرِ لَيْلَةً عِنْدَ الْحَسَنِ وَ لَيْلَةً عِنْدَ الْحُسَيْنِ وَ لَيْلَةً عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ زَوْجِ زَيْنَبِ بِنْتِهِ لِأَجْلِهَا، لَا يَزِيدُ عَلَيَّ

۱- مجلسی رضوان الله عليه احتمال داده است که در نسخه اصل شیطان بوده و در استنساخ تحریف شده است.

ثَلَاثَ لُحُمٍ ، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ ، فَقَالَ : يَا تَبِيَّ أَمْرُ اللَّهِ وَ أَنَا حَمِيصٌ ،
إِنَّمَا هِيَ لَيْلَةٌ أَوْ لَيْلَتَانِ ، فَأُصِيبَ مِنَ اللَّيْلِ^۱ .

«و در این ماه رمضان یک شب در نزد امام حسن و یک شب در نزد امام حسین و یک شب در نزد عبداللّه بن جعفر ، شوهر دخترش زینب ، به جهت دخترش افطار می نمود ، و زیاده از سه لقمه بر نمی داشت .

چون علتش را پرسش نمودند فرمود : امر خدا می رسد و من باید گرسنه باشم ، یکی دو شب دیگر بیشتر نمانده است . و در سیاهی شب ضربت خورد ؛ همان شبی که وعده داده بود .»

و در «مناقب» ابن شهر آشوب گوید :

رَوَى أَنَّهُ جَرَحَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِوُدٍ رَأْسَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ
الْحُدُقِ ، فَجَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَشَدَّهُ وَ نَفَثَ
فِيهِ فَبَرَأَ وَقَالَ : أَيْنَ أَكُونُ إِذَا حُضِبْتَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ!^۲

«روایت شده است که عمرو بن عبدود در جنگ احزاب جراحتی بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد ساخته بود ، آن حضرت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و رسول خدا زخم را بست و در آن دمید و صحّت یافت و فرمود : کجا هستم من آن روزی که این محاسن از خون این سر خضاب شود!»

۱ - «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۴۸ ، باب إخبار الرسول

صلی الله علیه و آله بشهادته و إخباره صلوات الله علیه بشهادة نفسه

۲ - همان مصدر ، ص ۶۴۷

و در «تذكرة الخوآص» گوید: أحمد بن حنبل در «فضائل» گوید: رسول خدا فرمود:

يَا عَلِيُّ! أَتَدْرِي مَنْ أَشَقَى الْأُولَيْنِ وَالْآخِرِينَ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.

قَالَ: مَنْ يَحْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ؛ يَعْنِي لِحَيْثَهُ مِنْ هَامَتِهِ^۱.

«ای علی! آیا می دانی شقی ترین اولین و آخرین کیست؟
گفتم: خدا و رسول دانانترند.

فرمود: کسی که این را از این خضاب کند؛ یعنی محاسنش را از خون سرش.

قَالَ الزُّهْرِيُّ: كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَبْطِئُ الْقَاتِلَ، فَيَقُولُ: مَتَى يُبْعَثُ أَشَقَاهَا!^۲

«زهری می گفت: حال أميرالمؤمنين عليه السلام چنین بود که قیام قاتل خود را برای شهادت کند و بطیء می یافت و می فرمود: چه موقع شقی ترین امت قیام می کند برای شهادت من!»

و جماعتی از وافدین خوارج از اهل بصره به کوفه وارد شدند، و در میان آنان مردی بود به نام جُعد بن نَعْجَةَ، و رو به امیرالمؤمنین کرده و گفت: يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ لَللَّهِ فَايُّكَ مَيِّتٌ. «ای علی! تقوای خدا پیشه دار، تو خواهی مُرد.»

۱- «تذکره» سبط ابن جوزی، طبع سنگی، ص ۱۰۰؛ و «بحار الأنوار»

ج ۴۲، ص ۱۹۵

۲- «تذكرة الخوآص» ص ۱۰۰؛ و «بحار الأنوار» ج ۴۲، ص ۱۹۵

حضرت فرمود :

بَلْ أَنَا مَقْتُولٌ بِضَرْبَةٍ عَلَى هَذَا فَتُحْضَبُ هَذِهِ [مِنْ هَذِهِ] بِعِنِي لِحِيَّتِهِ مِنْ رَأْسِهِ ، عَهْدٌ مَعَهُودٌ وَقَضَاءٌ مَقْضِيٌّ ، وَقَدْ حَابَ مَنْ أَفْتَرَى^۱ .

«بلکه من کشته می شوم به علت ضربتی که به اینجا (یعنی به سر) می خورد و لِحیه من از خون آن خضاب می گردد ، عهد معهود و قضاء حتمی پروردگار است ، و خبیت و پشیمانی از آن کسی است که افترا بزند.»

و از فضالة بن ابی فضالة أنصاری روایت است (أبو فضاله پدر فضاله از اهل بدر بود و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین شهید شد.) که : امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه مریض شد ، و من با پدرم به عیادت آن حضرت رفتیم .

پدرم به آن حضرت گفت : علت توقف شما در کوفه در بین اعراب جهینه چیست؟

بسوی مدینه رهسپار شو ؛ اگر اجلت در رسد ، اصحاب تو متصدی و مباشر تکفین و تغسیل تو می گردند و بر تو نماز می خوانند .

حضرت فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من عهد و میثاق بسته که از دنیا بروم مگر آنکه اینجا از خون اینجا خضاب

۱ - «تذکره الخوآص» ص ۱۰۰؛ و «إرشاد» مفید، طبع سنگی ، ص ۱۷۷؛

و «بحار الأنوار» ج ۴۲ ، ص ۱۹۵

گردد؛ یعنی محاسنش از خون سرش^۱.

ابن سعد در «طبقات» از ابوالطفیل آورده است که: علی^{علیه‌السلام} مردم را برای بیعت فرا خواند، از جمله استقبال کنندگان ابن ملجم مرادی عبدالرحمن بود.

امیرالمؤمنین دوباره او را رد نمود و سپس آمد.

حضرت فرمود:

مَا يَحْبَسُ أَشْقَاهَا! لَتُحْضَبَنَّ أَوْ لَتُضَبَّعَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذَا، يَعْنِي لِحَيْتَهُ مِنْ رَأْسِهِ، ثُمَّ تَمَثَّلَ بِهِذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ:

أَشَدُّ حَيَازِيْمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَءَاتِيْكَ

وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْقَتْلِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيْكَ^۲

«چه چیز مانع شقی‌ترین امت شده است! قسم بخداوند که این

از این خضاب خواهد شد یا رنگ خواهد شد؛ یعنی محاسنش از

سرش، و سپس بدین دو بیت تمثّل نمود.

کمربندهای خود را برای مرگ محکم کن، در آن وقتی که مرگ

در آستانه خانه تو فرود آید.

و از کشته شدن مهراس و جزع منما، در آن زمانی که در وادی تو

حلول کند و وارد شود.»

۱- «تذکره الخوآص» ص ۱۰۰؛ و «بحار الأنوار» ج ۴۲، ص ۱۹۵ و ۱۹۶

۲- «طبقات» ابن سعد، طبع بیروت - دار صادر، ج ۳، ص ۳۳

و مؤلف گوید: اصل این اشعار از اُحیحة بن جُلاح است که پسر خود را

تحریض می‌کرده است و امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدان تمثیل جسته‌اند.

(«مجمع الأمثال» میدانی، ج ۱، ص ۳۶۶ و ۳۶۷)

و نیز در «طبقات» از محمد بن عبیده آورده است که :

قَالَ عَلِيُّ: مَا يَجْبِسُ أَشْتَقَاكُمْ أَنْ يَجِيءَ فَيَقْتَلِنِي! اللَّهُمَّ قَدْ سَمَّيْتُهُمْ وَسَمَّوْنِي، فَأَرْحِمُهُمْ مِنِّي وَأَرْحِنِي مِنْهُمْ.^۱

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علت تأخیر شقی ترین امت چیست که بیاید و مرا بکشد! بار پروردگارا! من از آنها خسته شده‌ام و آنها نیز از من خسته شده‌اند، پس آنانرا از دست من راحت کن و مرا هم از دست آنان راحت بنما.»

و نیز در «طبقات» از سلیمان بن قاسم ثقفی روایت کرده است که گفت: مادرم حدیث کرد از امّ جعفر که یکی از کنیزان علی بن ابی طالب علیه السلام بود که گفت:

إِنِّي لِأَصُبُّ عَلَى يَدَيْهِ الْمَاءَ، إِذْ رَفَعَ رَأْسَهُ فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ فَرَفَعَهَا إِلَيَّ أَنْفِهِ فَقَالَ:

وَأَهَّا لَكَ لَتُحْضَبَنَّ بَدَمِ.

قَالَتْ: فَأُصِيبَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ.^۲

«من بر روی دست‌های امیرالمؤمنین علیه السلام آب می ریختم که ناگهان سر خود را بلند کرد و با دست خود محاسنش را گرفته و به طرف بینی خود بالا کشید و گفت:

عجبا از تو که هر آینه سوگند بخدا که بخون خضاب خواهی شد.

آن کنیز گفت: در جمعه‌ای که رسید ضربت خورد.»

۱-۲. «طبقات» ابن سعد، ج ۳، ص ۳۴ و ۳۵

مجلس نوزدهم

قرین بودن ملکوت برزخی انسان با او در برزخ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعَنَةُ اللَّهِ عَلَيَّ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ حَيْرٍ مُخَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ

سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ

رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ

(آیه سی ام ، از سوره آل عمران : سومین سوره از قرآن کریم)

انسان که از دنیا می رود در بهشتی و یا جهنمی داخل می شود که آن را بهشت و جهنم برزخی گویند که نسبت به بهشت و جهنم قیامت خیلی ضعیف تر است ، و لذا در بعضی از روایات آمده چنین تعبیر شده است که در عالم قبر و برزخ دری به بهشت قیامت یا جهنم قیامت او می گشایند ؛ و به همان میزانی که از باز شدن در و تماشای

۱- مطالب گفته شده در روز نوزدهم ماه مبارک رمضان .

منظره‌های جالب و حیرت انگیز انسان لذت می‌برد، و یا از رؤیت دود و دخان و آتش و سعیر و زقوم و حمیم و ثعبان و أفاعی در رنج و اضطراب می‌افتد، به همان میزان این بهشت یا جهنم برزخی نمونه و اثری از قیامت است. و بر این اساس موجودیت بهشتی یا جهنمی خود را به دست آورده است.

و در بعضی از روایات این را بهشت دنیا نامیده‌اند؛ و مرحوم مجلسی رضوان الله علیه در کتاب عدل و معاد از «بحار الأنوار» از آن به بهشت و جهنم دنیا تعبیر نموده و بابی را به این عنوان منعقد ساخته است.

و علتش آنستکه عالم برزخ از تتمه عالم دنیاست. و لذا از بهشتی که آدم بوالبشر در آنجا بود نیز به بهشت دنیا تعبیر شده است، چون از مقدمات دنیا و متصل به آن و موجب آمادگی و تهیو آمدن به دنیا بوده است.

در «علل الشرائع» با سند خود از حسن بن بشار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که:

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ، فَقَالَ: جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطْلُعُ عَلَيْهِ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، وَلَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْخُلْدِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا^۱.

«می‌گوید: از آن حضرت در باره بهشت آدم سؤال کردم، فرمود بهشتی بود از بهشت‌های دنیا که در آن خورشید و ماه طلوع داشتند،

۱- «علل الشرائع» ج ۲، باب نوادر العِلل، ص ۶۰۰، عدد ۵۵

و اگر از بهشت‌های خُلد بود هیچگاه از آن خارج نمی‌شد.»

و در «کافی» از علی بن ابراهیم از پدرش از بزنطی از حسین بن میسر از حضرت صادق علیه‌السلام مثل این روایت را آورده است.^۱
و در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه: وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ از پدرش مرفوعاً آورده است که:
سُئِلَ الصَّادِقُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ أَمِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا كَأَنَّ أُمَّ مِنْ جَنَّاتِ الْأُخْرَةِ؟

فَقَالَ: كَأَنَّ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ؛ وَ لَوْ كَأَنَّ مِنْ جَنَّاتِ الْأُخْرَةِ مَا أُخْرِجَ مِنْهَا أَبَدًا.^۲

و پس از آنکه برزخ سپری شد و در صور دمیده شد، آنوقت انسان به بهشت قیامتی می‌رود.

انسان که در برزخ وارد می‌شود با موجودیّت و فعلیّت خود وارد می‌شود. در این دنیا خودیّت و ملکات او مختفی است، ظاهر او و ظاهر کردار او پیداست؛ در عالم برزخ این مختفیّات یک درجه ظهور پیدا می‌کند و اعمالش به صورت ملکوتی که دارد ظاهر می‌گردد، و ملکاتش که روی خودیّت و شخصیت او اثر گذاشته‌اند با انسان در برزخ ظهور می‌نماید.

و يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ

۱- «فروع کافی» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۸

۲- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی، ص ۳۵ و ۳۶

أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا *
وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا.^۱

« در روز قیامت شخص ستمگر انگشت ندامت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش که من راهی با رسول خدا پیدا نموده بودم، ای کاش که من فلان را دوست و خلیل خود نمی‌گرفتم! او مرا از قرآن و ذکر خدا، بعد از آنکه بسوی من آمد، بازداشت؛ و البته شیطان موجب خذلان انسان است.

و رسول خدا می‌گوید: بار پروردگار من! حَقًّا اُمَّت و قوم من این قرآن را مهجور داشتند و از آن دوری کردند.»

در این آیات که شیطان را خذول و منحرف کننده معرفی می‌کند و در عین حال، فلان را گمراه کننده از ذکر و قرآن می‌شمارد، معلوم می‌شود که فلان، محلّ ظهور شیطان و نفس اماره و بالأخره فلان، مرکز و محور تجلیات نفس خود او بوده است؛ پس در حقیقت و معنی، انسان از خودش و موجودیتش گلیه دارد، آن خودی و شخصیتی که تمام مصائب و ابتلائات و امتحانات بوسیله او برانسان وارد می‌گردد و محور پذیرش یا عدم قبول سعادت و سخن حق است.

این نفس، همان قرین سوئی است که در آنجا انسان تقاضا دارد بین او و خودش به قدر فاصله مشرقین جدائی بوده باشد و در باره او وَقَدْ حَابَ مَنْ دَسَّاهَا فرموده است.

و یا همان نفس ملکوتی و رحمانی و زیبا و جمیل و سریع الإدراک

۱- آیات ۲۷ تا ۳۰، از سوره ۲۵: الفرقان

و محلّ لطف و کانون محبّت و تراوش خیرات است که درباره او
 قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا فرموده است .

انسان که در میان قبر می رود این نفس نیز با انسان قرین و ملازم
 است و از او سؤال می کند : تو کیستی که من تا به حال به زیبایی و
 محبّت و انس با تو ندیده ام ؟

در پاسخ می گوید : من عمل خودت هستم ، من مجموعه منتجه
 کردار و رفتار خودت هستم ، من ظهور ملکات و سجایا و خودیت تو
 هستم .

من از دنیا با تو به اینجا آمده ام و از اینجا تا روز قیامت نیز با تو
 خواهم بود . و وقتی که سراز قبر درمی آوری من با تو وارد محشر
 شده و در پیشگاه عرض و مقام عدل الهی خواهیم رفت .

در «امالی» صدوق با سند متصل خود روایت می کند از علاء بن
 محمد بن فضل از پدرش از جدش که او گفت : قیس بن عاصم گفت :
 من با جماعتی از بنی تمیم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به
 عنوان وفود و میهمانی وارد شدیم . چون من داخل بر آن حضرت
 شدم دیدم صَلِّصَالُ بْنُ دَلْهَمَسٍ نیز در حضور آن حضرت نشسته
 است .

عرض کردم : ای پیغمبر خدا ! ما را موعظه ای فرما که از آن نفع
 ببریم چون ما قومی هستیم که در صحرا زندگی می کنیم و خدمت
 شما کمتر می رسیم !

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : يَا قَيْسُ ! إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا ، وَإِنَّ مَعَ الْحَيَاةِ

مَوْتًا، وَإِنَّ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةً، وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا، وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا، وَإِنَّ لِكُلِّ حَسَنَةٍ ثَوَابًا، وَلِكُلِّ سَيِّئَةٍ عِقَابًا، لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا.

وَإِنَّهُ لَا يُدَّ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يُدْفَنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ، وَتُدْفَنُ مَعَهُ وَأَنْتَ مَيِّتٌ.

فَإِنْ كَانَ كَرِيمًا أَكْرَمَكَ، وَإِنْ كَانَ لَثِيمًا أَسْلَمَكَ؛ ثُمَّ لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ، وَلَا تُبْعَثُ إِلَّا مَعَهُ، وَلَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ؛ فَلَا تَجْعَلْهُ إِلَّا صَالِحًا؛ فَإِنَّهُ لَنْ صَلَحَ أَنْتَ بِهِ، وَإِنْ فَسَدَ لَا تُسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ؛ وَهُوَ فِعْلُكَ.

«پس رسول خدا فرمود: ای قیس! به درستی که با هر عزتی دلتی است، و با زندگی مرگ است، و با دنیا آخرت است، و برای هر چیزی حسابگری است، و بر هر چیزی مراقب و پاسداری است، و برای هر کار نیکوئی ثوابی است، و برای هر کار زشتی عِقَابی است، و برای هر آجلی کتاب و تقدیری است.

و ای قیس! حتماً و حقاً بدون شک با تو قرینی است که با تو دفن می‌شود و او زنده است، و تو نیز با او دفن می‌شوی و مرده هستی. پس اگر آن قرین کریم باشد تو را از گزند حوادث مصون خواهد داشت و گرامی خواهد داشت، و اگر لثیم باشد تو را دستخوش خطرات و آفات نموده به طوفان بلا خواهد سپرد.

و او در روز قیامت محشور نمی‌گردد مگر با تو، و تو نیز برانگیخته نخواهی شد مگر با او، و از تو بازپرسی نخواهد شد مگر از

او، پس او را صالح قرار بده چون اگر صالح باشد با او انس خواهی گرفت، و اگر فاسد باشد از هیچ چیز وحشت نداری مگر از او؛ و آن کردار و عمل تو است.»

قیس عرض کرد: یا نبی‌الله! دوست دارم که این مواعظ شما در ایباتی از شعر درآید تا ما با این اشعار بر افرادی از عرب که به ما حکومت کنند افتخار کنیم، و آنها را حفظ نموده و از نفائس ذخائر خود قرار دهیم.

رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم به یکی از حضار امر فرمودند که برود و **حسان بن ثابت**^۱ را بیاورد.

قیس می‌گوید: همینکه منتظر آمدن حسان بودیم در این برهه از زمان من در تفکر فرو رفته‌م که این مواعظ را خود به شعر درآورم. شعرها را ساخته و پرداخته و جزماً آماده ساختم و قبل از اینکه حسان برسد عرض کردم: یا رسول‌الله من شعرها را خودم سرودم و چنین گمان دارم که مطابق پسند شما باشد و برای آن حضرت خواندم:

تَحْيِرُ حَلِيظاً مِنْ فِعَالِكَ إِئْمَا

قَرِينُ الْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ

۱- «حسان بن ثابت» از اصحاب رسول خدا و مردی ادیب و شاعر بود. و معروف است که رسول‌الله در باره او عبارتی بدین مضمون فرمودند: **يا حسان! ما تزال مؤيداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك**. و اشعاری نغز درباره غدیر خم و ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سروده است؛ ولی در آخر عمر از طرفداران عثمان شد و مات عثمانياً.

وَلَا بُدَّ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَنْ تُعَدَّهُ
 لِيَوْمٍ يُنَادَى الْمَرْءُ فِيهِ فَيَقْبَلُ
 فَإِنْ كُنْتَ مَشْغُولًا بِشَيْءٍ فَلَا تَكُنْ
 بِغَيْرِ الَّذِي يَرْضَى بِهِ اللَّهُ تَشْغَلُ
 فَلَنْ يَصْحَبَ الْإِنْسَانُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ
 وَمِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ
 إِلَّا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ ضَيْفٌ لِأَهْلِهِ
 يُقِيمُ قَلِيلًا بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَرْحَلُ

- انتهى^۱.

این روایت را مجلسی در «روضه بحار» از «اعلام الدین» دیلمی نقل کرده است با این اختلاف که طبق این نقل سراینده اشعار شخصی از اصحاب بوده که در مجلس حضور داشته و او را صلصال می گفتند.^۲

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خطبه آخر عمر شریفشان فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ نَسَبٌ وَلَا أَمْرٌ يُؤْتِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يُضَرِّفُ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ. أَلَا لَا يَدْعِيَنَّ مَدْعٍ، وَلَا يَتَمَنَّيَنَّ مُتَمَنَّ.

۱- «أمالی» صدوق، طبع سنگی، ص ۳

۲- «بحار الأنوار» جلد روضه، از طبع کمپانی ج ۱۷، ص ۵۰؛ و از طبع

حروفی ج ۷۷، ص ۱۷۶

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَا يُجْبَى إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ، وَلَوْ
عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ. اللَّهُمَّ قَدْ بَلَّغْتُ.^۱

«ای گروه مردمان بدانید: که حَقًّا فیما بین احدی از مردم و بین خدا نَسَبی نیست، و امری نیست که بواسطه آن، خیری را به خود متوجه سازد و یا شری را از خود دورگرداند، مگر عمل.

آگاه باشید! که هیچ مدعی چنین ادعائی نکند و هیچ تمنا کننده‌ای چنین تمنائی ننماید که من بواسطه نسب یا امر دیگری غیر از عمل، ناجح و رستگار خواهم شد.

سوگند به آن خدائی که مرا به حق برانگیخته است، چیزی انسان را نجات نمی‌دهد مگر عمل با رحمت خدا.

من هم اگر گناه می‌کردم و مخالفت امر خدا می‌نمودم، از درجه خود ساقط شده و به پستی می‌گرایدم.

بار پروردگارا! حَقًّا که من مطلب را رسانیدم و از عهده تبلیغ و اداء این حقیقت برآمدم.»

مجلسی رضوان الله علیه از کتاب «صفات الشیعه» صدوق (ره) نقل می‌کند که:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پس از فتح مکه به بالای کوه صفا رفته و فریاد برآوردند:

ای پسران هاشم! ای پسران عبدالمطلب!
تمام فرزندان هاشم و عبدالمطلب جمع شدند. حضرت آنانرا

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۶۳

مخاطب ساخته و فرمود : من به شما اعلام می کنم :

إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، إِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ. لَا تَقُولُوا: إِنَّا مُحَمَّدًا مِنَّا؛ فَوَاللَّهِ مَا أَوْلِيَاءِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ إِلَّا الْمُتَّقُونَ.

فَلَا أَعْرِفُكُمْ تَأْتُونِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، تَحْمِلُونَ الدُّنْيَا عَلَي رِقَابِكُمْ، وَيَأْتِي النَّاسُ يَحْمِلُونَ الْآخِرَةَ.

أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَعْذَرْتُ فِي مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، وَفِي مَا بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَبَيْنَكُمْ. وَإِنِّي لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلِكُمْ^۱.

« بدرستی که حقا من فرستاده خدا هستم بسوی شما، و بدرستی که حقا من بر شما شفیق و مهربانم. نگوئید: محمد از ماست؛ سوگند بخدا که دوستان و محبان من از شما و از غیر شما نیستند مگر پرهیزکاران!

من چنین شما را نیابم و شناسم که در روز قیامت نزد من آئید؛ در حالیکه دنیا را برگردن های خود حمل نموده و می کشید، و مردم دیگر بیایند در حالیکه آخرت را حمل نموده و با خود بیاورند.

آگاه باشید! من حقا از عهده بیان و تبلیغ آنچه راجع به شما فیما بینی و بین الله بوده برآمدم و راه عذر را بر شما بستم و حجت را تمام کردم.

و بدرستی که حقا برای من عمل من است و برای شما عمل شما.»

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۲۱، ص ۱۱۱؛ و در «روضه کافی» ص ۱۸۲ آورده با دو زیاده: اول، قوله: «إِنَّا مُحَمَّدًا مِنَّا» وَ سَدَّخُلٌ مَدْخَلُهُ. دوم، ما أَوْلِيَاءِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ» إِلَّا الْمُتَّقُونَ.

و در باره لزوم اجتناب از معصیت ، حضرت صادق علیه السلام چه نغز و شیرین سروده‌اند :

تُعْصِي الْإِلَهَ وَأَنْتَ تُظْهَرُ حُبَّهُ هَذَا لَعْمُرِكَ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُجِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ^۱

«تو معصیت خدا را می‌کنی درحالی‌که اظهار محبت او را می‌نمائی ؛ سوگند به جان تو که در میان کارها این یک کار تازه و شنیدنی است .

اگر در محبت به خدا صادق باشی متابعت و اطاعت او را بنمائی ، چون شخص محباً طبعاً مطیع حیب خود خواهد بود.»

باری ، بهشت برزخی بهشت خلد نیست چون در بهشت خلد ، خلود است و کسی که در آن برود دیگر بیرون نمی‌آید ؛ همانطور که قریباً درباره بهشت آدم گذشت که اگر بهشت خلد بود دیگر او را بیرون نمی‌کردند .

درباره بهشت عدن آمده است که بهشت برزخی است ، چون در آنجا روزی بهشتیان به صبح و شب تقسیم شده است و در بهشت قیامتی صبح و شب نیست .

جَاءَتْ عَدْنُ الْتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ، بِالْغَيْبِ إِنَّهُ، كَانِ
وَعَدُهُ، مَا تَيَّبًا * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا
بُكْرَةً وَعَشِيًّا .^۲

۱- «مناب» ابن شهر آشوب ، طبع حروفی ، ج ۴ ، ص ۲۷۵

۲- آیه ۶۱ و ۶۲ ، از سوره ۱۹ : مریم

«بهشت‌های عدنی هستند که خداوند رحمن به بندگان خود وعده غیبی داده است، و البته وعده خدا آمدنی است. در آن بهشت‌ها ابتدا کلام لغو و بیهوده‌ای نمی‌شنوند مگر سلام و سلامتی که از ناحیه خدا به آنها می‌رسد، و از برای آنان روزی آنان در هر صبح و شبی خواهد بود.»

در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» وارد است که :

قَالَ ذَلِكَ فِي جَنَّاتِ الدُّنْيَا قَبْلَ الْقِيَامَةِ، وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ بُكْرَةً وَعَشِيًّا؛ فَالْبُكْرَةُ وَالْعَشِيُّ لَا تَكُونُ فِي الْآخِرَةِ فِي جَنَّاتِ الْخُلْدِ، وَإِنَّمَا تَكُونُ الْعُدَاةُ وَالْعَشِيُّ فِي جَنَّاتِ الدُّنْيَا الَّتِي تَنْتَقِلُ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهَا وَتَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.^۱

«می‌فرماید که جنات عدن بهشت‌هایی در دنیا است قبل از قیامت، و دلیل آن اینکه: در این آیه لفظ بکره و عشی - که صبح و شب است - بکار برده شده و صبح و شب در آخرت و در بهشت‌های خلد نیست. بلکه حقا صبح و شب متعلق به بهشت‌های دنیوی است که ارواح مؤمنان بدانجا انتقال می‌یابد و در آنجا خورشید و ماه طلوع دارند.»

در اخبار مستفیضه وارد است که ارواح مؤمنان در وادی السلام و ارواح کافران و معاندان در برهوت^۲ یمن است.

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی، ص ۴۱۲

۲- در «نهایه» ابن اثیر گوید: در حدیث علی علیه السلام: شَرُّ بـ
فِي الْأَرْضِ بَرَهوت، برهوت به فتح باء و راء یک چاه عمیقی است در

برهوت نام چاهی است در سرزمین حَضْرَمَوْت که در جنوب یمن است؛ البتّه از باب تعلق و ربط عالم برزخ با عالم قبراست؛ یعنی آن صور برزخیّه به آن مکان‌هایی از دنیا ربط و تعلق دارند که خسته کننده‌تر و پرافت‌تر و پست‌تر و زنده‌تر و کثیف‌تر است.

در آن چاه، مارهای سیاه، عقرب‌ها، جغدها و حیوانات وحشی آنقدر فراوانند که کسی قدرت عبور ندارد، از همه گذشته گرمای سوزان که دقیقه‌ای از آن قابل تحمل نیست.

در «کافی» با سند خود روایت می‌کند که:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَرُّ بَيْتٍ فِي النَّارِ بَرَهُوتُ
الَّذِي فِيهِ أَرْوَاحُ الْكُفَّارِ.^۱

«بدترین چاه در آتش، برهوت است که در آن ارواح کافران

است.»

و نیز در «کافی» با سند خود روایت می‌کند از قَدَاحِ عَن
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ:

شَرُّ مَاءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَاءُ بَرَهُوتٍ، وَهُوَ الَّذِي
بِحَضْرَمَوْتٍ تَرِدُهُ هَامُ الْكُفَّارِ^۲

حَضْرَمَوْت که کسی قدرت رفتن از آن و رسیدن به قعرش را ندارد. و گفته می‌شود: بَرَهُوت، به ضم باء و سکون راء. و بنا بر اوّل تائش زائده و بنا بر احتمال ثانی اصلی است. («نهایه» ج ۱، ص ۱۲۲)

۱ و ۲- «فروع کافی» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۷

«از حضرت صادق از پدران‌ش علیهم‌السَّلام روایت است که
 امیرالمؤمنین صلواتُ الله علیه فرمودند: بدترین آبها در بسیط زمین
 آب برهوت است. و برهوت همان است که در حَضْرَمُوت است، و
 در آنجا جغدهائی که ارواح کفار بدانها تعلق پیدا کرده است وارد
 می‌شوند.»

و نیز در «کافی» با سند خود از سکونی از حضرت صادق
 علیه‌السَّلام روایت می‌کند که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: شَرُّ الْيَهُودِ يَهُودُ بَيْسَانَ،
 وَ شَرُّ النَّصَارَى نَصَارَى نَجْرَانَ، وَ خَيْرُ مَاءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَاءُ
 زَمْزَمَ، وَ شَرُّ مَاءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَاءُ بَرْهَوْتٍ؛ وَ هُوَ وَادٍ
 بِحَضْرَمُوتٍ يَرِدُ عَلَيْهِ هَامُ الْكُفَّارِ وَ صَدَاهُمْ.^۱

«رسول خدا فرموده است: بدترین یهود در عالم یهود بيسان
 است و بدترین نصاری، نصارای نجران. و بهترین آب در روی زمین
 آب زمزم است و بدترین آب در روی زمین آب برهوت است؛ و
 برهوت نام یک وادی است در حضر موت که جغدهای ارواح کفار
 بدانجا وارد می‌شوند.»

مجلسی فرموده است (نقلاً از جزری در «نهایه»): «تعبیر به
 جغدها بر اساس تعبیر عامه مردم است که چنین می‌پندارند که روح
 میت بالأخص روح کشته به صورت جغدی درمی‌آید و طلب خون
 قتل می‌کند و چون قصاص کنند آن جغد به پرواز درمی‌آید. و اسلام

۱- «فروع کافی» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۷

این معنی را نفی کرده است. «

آنگاه فرموده است: «در این روایت رسول خدا از ارواح کفار تعبیر به هام و صدی نموده است، چون در لسان عامه مردم عرب چنین تعبیری رائج بوده است، و اگر چه چنین گمانی باطل است.»^۱
و نیز در «کافی» با سند خود روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

إِنَّ مِنْ وَرَاءِ الْيَمَنِ وَادِيًا يُقَالُ لَهُ: وَادِي بَرَهُوتَ، وَلَا يُجَاوِرُ ذَلِكَ الْوَادِيَ إِلَّا الْحَيَاتُ السُّودُ وَالْأُبُومُ مِنَ الطَّيْرِ؛ فِي ذَلِكَ الْوَادِي بَثْرٌ يُقَالُ لَهَا: بَلَهُوتٌ يُعْدَى وَيُرَاحُ إِلَيْهَا بِأَرْوَاحِ الْمُشْرِكِينَ يَسْقُونَ مِنْ مَاءِ الصَّدِيدِ.^۲

«در پشت یمن یک وادی است که به آن وادی برهوت گفته می‌شود، و در آن وادی سکونت ندارد مگر مارهای سیاه و از پرندگان فقط جغد؛ در آن وادی چاهی است به نام بلهوت که هر صبحگاه و شامگاه ارواح مشرکین را به آنجا می‌برند تا از آبی که چون فلز گداخته گرم و چون چرک مخلوط شده با خون است بیاشامند.»

و در «بصائر الدرجات» با سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که محمد بن مسلم می‌گوید:

جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ جِئْتَ يَا أَعْرَابِيٌّ؟

قَالَ: مِنَ الْأَحْقَافِ، أَحْقَافِ عَادٍ، قَالَ: رَأَيْتُ وَادِيًا مُظْلِمًا

۲۰۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۶، ص ۲۸۹ و ص ۲۹۱

فِيهِ الْهَامُّ وَالْأُبُومُ لَا يَبْصُرُ قَعْرَهُ .

قَالَ : وَ تَدْرِي مَا ذَاكَ الْوَادِي ؟

قَالَ : لَا وَاللَّهِ مَا أَدْرِي .

قَالَ : ذَاكَ بَرَهُوتٌ ، فِيهِ نَسَمَةٌ كُلُّ كَافِرٍ^۱ .

«یک مرد اعرابی به محضر امام محمد باقر علیه السلام آمد ،

حضرت فرمود : ای اعرابی از کجا آمدی ؟

اعرابی گفت : از أحقاف ، أحقاف عاد آمده ام ، وگفت : یک

وادی سیاه و تاریکی را دیدم که در آنها بوم‌ها و جغدها بودند و به

اندازه‌ای بزرگ بود که نهایت آن دیده نمی‌شد .

حضرت فرمود : آیا می‌دانی آن چه وادی است ؟

عرض کرد : سوگند بخدا نمی‌دانم .

حضرت فرمود : آن وادی برهوت است که در آن روح هر کافری

است.»

و در روایتی وارد است که ارواح مؤمنین در شب های جمعه در

صخره بیت المقدس مجتمع می‌شوند .

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ

فِي السَّعِيرِ روایت مفصلی را ، راجع به نبرد امیرالمؤمنین علیه السلام

با معاویه و اطلاع ملک روم از این قضیه ، بیان می‌کند و می‌گوید که :

ملک روم نامه‌ای به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و نامه دیگری

۱- «بصائر الدرجات» طبع سنگی ، ص ۱۴۸ ؛ و «بحار الأنوار» ج ۶ ،

به معاویه نوشت که : اعلم اهل بیت خود را بفرستید تا من از آنها سؤالاتی کنم ، و سپس در إنجیل نظر کنم و پس از آن به شما خبردهم که کدامیک از شما به امر خلافت سزاوارترید .

معاویه یزید را فرستاد ، و امیرالمؤمنین امام حسن مجتبی را فرستادند .

و سپس قضیه را مفصلاً شرح می دهد تا می رسد به آنکه می گوید : از جمله سؤالاتی که از امام حسن نمود این بود که ارواح مؤمنین پس از مرگ کجا جمع می شوند ؟ حضرت فرمود :

تَجْتَمِعُ عِنْدَ صَخْرَةٍ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ . وَهُوَ عَرْشُ اللَّهِ الْأَدْنَى . مِنْهَا يَبْسُطُ اللَّهُ الْأَرْضَ وَإِلَيْهَا يَطْوِيهَا ، وَمِنْهَا الْمَحْشَرُ وَمِنْهَا اسْتَوَى رَبُّنَا إِلَى السَّمَاءِ ، أَي اسْتَوَى عَلَى السَّمَاءِ وَالْمَلَائِكَةِ .

«اجتماع می کنند در نزد سنگ بیت المقدس در شب جمعه . و بیت المقدس عرش نزدیک خداست . و از آنجا خداوند زمین را پهن کرد و بگستراند و به بیت المقدس زمین را در هم می پیچد ، و از آنجا محشر به پا می گردد و از آنجا پروردگار ما بر فرشتگان و آسمان استیلا پیدا نموده و محیط شد .»

سپس ملک روم از ارواح کفار و محل اجتماع آنان پرسش کرد . حضرت فرمود :

تَجْتَمِعُ فِي وَادِي حَضْرُمُوتَ ، وَرَأَى مَدِينَةَ الْيَمَنِ . ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ نَاراً مِنَ الْمَشْرِقِ وَنَاراً مِنَ الْمَغْرِبِ وَيَتَّبِعُهُمَا بَرِيحَيْنِ

شَدِيدِينَ فَيُحْشِرُ النَّاسُ^۱.

«اجتماع می کنند در وادی حُضرموت در پشت یَمَن . و سپس خداوند برمی انگیزد آتشی را از طرف مشرق و آتشی را از طرف مغرب ، و به دنبال آنها دو باد تند را بر می انگیزد ، پس مردم محشور می گردند .»

در «بصائر الدَّرجات» محمد بن حسن صفّار با سند خود از ابن جبَلّه از عبداللّه بن سنان روایت کرده است که او می گوید :

از حضرت صادق علیه السّلام در باره حوض کوثر سؤال کردم . حضرت فرمود : حوض وسیعی است ما بین بُصری و صنّعاء ، آیا دوست داری آن را ببینی ؟

عرض کردم : فدایت شوم بلی .

حضرت دست مرا گرفت و مرا از مدینه بیرون برد و سپس پای خود را به زمین زد ، پس ناگاه دیدم نهری جاری است که اصلاً حاشیه و کنارش به چشم نمی خورد مگر همان جایی که من ایستاده بودم . و آن جایی که من و آن حضرت ایستاده بودیم شبیه جزیره ای بود . در این حال نظرم افتاد به نهری که جاری بود ، که از یک جانبش آب زلالی که از برف سفیدتر بود جاری بود و از جانب دیگرش شیری که از برف سفیدتر بود جاری بود ، و از وسط این نهر شرابی که از یاقوت زیباتر بود جاری بود . و من هرگز زیباتر از چنین خمیری که بین آب و شیر باشد مشاهده ننموده بودم .

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی ، از ص ۵۹۵ تا ص ۵۹۹

عرض کردم: فدایت شوم! این نهر از کجا خارج می‌شود و مجرایش کجاست؟

حضرت فرمود: اینها چشمه‌هایی هستند که خداوند وصف آنها را در بهشت در قرآن مجید بیان فرموده است: چشمه‌ای است از آب، و چشمه‌ای است از شیر، و چشمه‌ای است از شراب که در این نهر جاری است.

و بر اطراف این نهر درخت‌هایی سرسبز و خرم بود و به شاخه‌های آنها حوری‌های بهشتی خود را آویخته بودند و گیسوان و موهای سر آنها به اندازه‌ای زیبا و دل‌انگیز بود که من در عمرم هیچگاه چیزی را به آن لطیفی و نیکوئی ندیده بودم.

و به دست‌های آنان ظرف‌هایی بود که من به آن نیکوئی و زیبائی ندیده بودم؛ آن ظرف‌ها از ظرف‌های دنیا نبود.

حضرت به یکی از آن حوری‌ها نزدیک شده و اشاره فرمود که قدری آب به ما بده.

من آن حوری‌ه را تماشا می‌کردم با آن کیفیتی که خم شده و می‌خواست آب از نهر بردارد، دیدم درخت هم با او خم شد. حوری‌ه ظرف را در نهر فرو برده و از آن پرکرده و به حضرت داد. حضرت از آن نوشیدند و ظرف را به او دادند و اشاره فرمودند که قدری دیگر آب به ما بده. آن حوری‌ه خم شد تا آب بردارد و درخت هم با او خم شد، و حوری‌ه ظرف را در نهر فرو برده و از آن پرکرده و به حضرت داد و حضرت به من دادند.

من از آن نوشیدم و سوگند بخدا که هیچ آشامیدنی به آن گوارائی
و به آن لذت نچشیده بودم .

و بوی آن مانند بوی مشک فرح آور و دل انگیز بود .

چون در آن کاسه نظر کردم در آن سه رنگ از شراب دیدم .

عرض کردم : فدایت شوم ! من چنین چیزی مانند امروز ندیده
بودم و اصلاً گمان نمی کردم که امرا ز این قرار باشد .

حضرت فرمود : این کوچکترین چیزی است که خداوند برای
شیعیان ما مقرر فرموده است . چون مؤمن وفات یابد روحش به این
نهر متوجه می گردد و در باغ های اطراف این نهر به تفریح و تفریح
مشغول می گردد و از آشامیدنی های این نهر می آشامد .

و دشمن ما چون وفات یابد روحش به وادی برهوت تعلق
می گیرد و در عذاب برهوت محلّد و جاودان می ماند ، و از زقوم آن
می خورد ، و از حمیم آن می آشامد ؛ پس از این وادی به خدا پناه
ببرید .

این روایت را شیخ مفید در «اختصاص» ذکر فرموده است .

و مرحوم مجلسی در «بحار» درباب «جَنَّةُ الدُّنْيَا وَ نَارُهَا» در کتاب

عدل و معاد از «بحار» ، از «اختصاص» و «بصائر» نقل کرده است .^۱

حقیقۀ این وادی برهوت برای دشمنان آل محمد که با تمام
قوای خود در صدد خاموش نمودن نور حقیقت و آزار و ایذاء به آنها

۱- «بصائر الدرجات» طبع سنگی ، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ ؛ و «اختصاص»

ص ۳۲۱ و ۳۲۲ ؛ و «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۶ ، ص ۲۸۷

هستند کم است .

أشعث بن قیس یکی از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بود ؛ مردی است شرور و شرّافزین ، یکی از سرداران کوفه است . پهلوان و رئیس لشکر و دارای قوم و عشیره و از قبیله بنی کِنْدَة و قدرتمند است .

خواهر ابوبکر «أمّ فروه» را که نابینا بود به ازدواج خود درآورده و به مناسبت دامادی با ابوبکر و شخصیت اعتباری ، سوء استفاده‌ها می‌کند .

این مرد به اندازه‌ای اهل فتنه و شرّ است که ابوبکر بر عدم کشتن او تأسّف می‌خورد و از گردن نزدن او در وقتی که او را به عنوان اسیر در نزد وی آوردند نادم و پشیمان بود .

در «مروج الذهب» است که یکی از آن سه چیزی که ابوبکر در هنگام مرگ بر آنها اسف می‌خورد که آنها را ترک کرده و باید بجا می‌آورد ، همین موضوع بود :

وَالثَّلَاثُ الَّتِي تَرَكْتُهَا وَوَدِدْتُ اَنْي فَعَلْتُهَا : وَوَدِدْتُ اَنْي يَوْمَ اُتَيْتُ بِالْاَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ اَسِيْرًا ضَرْبَتْ عُنُقَهُ فَاِنَّهُ قَدْ حِيْلَ لِي اَنْهُ

۱- در «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحديد - ۲۰ جلدی ، ج ۱ ، ص ۲۹۶ ، وارد است که : أمّ فروة كانت عمياء ؛ كور بوده است ؛ ولی در «أعيان الشيعة» ج ۱۲ ، صفحه ۲۶۸ ، وارد است که : أمّ فروة كانت عوراء ؛ یعنی یک چشمش کور بوده است ؛ ودر «تنقيح المقال» می‌گوید : در بعضی نسخ که آمده است : كانت عذراء (یعنی دختر باکره بوده) مسلماً اشتباه است و به این معنی ابن داود صاحب رجال تصریح کرده است . («تنقيح» ج ۱ ، ص ۱۴۹)

لَا يَرَىٰ شَرًّا إِلَّا أَعَاءَهُ ۱.

«و اما آن سه چیزی که من ترک نمودم و دوست دارم که بجا می‌آوردم: یکی این بود که در روزی که أشعث بن قیس را نزد من به عنوان اسیر آوردند، گردن او را می‌زدم؛ چون من چنین ادراک کردم که او مردی است که از اعانت و کمک در هیچ غائله و فتنه و شرّی فروگذار نیست.»

این مرد علناً با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنای مخالفت را داشت، حضرت به ناچاری براساس نفوذ و قدرتی که درکوفه داشت درجنگ صفین او را رئیس بنی‌کنده نموده و با دوازده هزار نفر لشکر کندی، از جمله رؤسای لشکر صفین قرارداد دادند. و در بدو امر پیشرفت‌هایی کرد و با مالک اشتر آبی را که معاویه بسته بود پس گرفتند.

ولی همینکه لشکر آن حضرت مشرف بر فتح و ظفر بود و معاویه خدعه نموده و قرآن‌ها را بر سر نیزه کرد و در میان لشکر آن حضرت تفرقه انداخت، از جمله افرادی که نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت باید دست از جنگ برداری أشعث بن قیس بود.

او با بیست هزار نفر از لشکریان با شمشیرهای کشیده آمده و گفت: یا علی! همین الآن دست از جنگ برمی‌داری، یا با این شمشیرها تو را قطعه قطعه می‌کنیم.

حضرت فرمود: یک ساعت به من مهلت دهید، اینک لشکر ما نزدیک خیمه معاویه رسیده و تا پیروزی نهائی یک ساعت بیشتر

نمانده است . مالک اشتر با لشکریان خود ، خود را به خیمه معاویه رسانیده‌اند و اینک کار یکسره می‌شود .

گفتند : ابدأً ممکن نیست ، فوراً او را به نزد خود بخوان و بگو دست از جنگ بردارند و إلاً قطعه قطعه‌ات می‌کنیم .

بیست هزار نفر با شمشیرهای برنده و از غلاف بیرون کشیده شده امیرالمؤمنین را احاطه کرده و در پره گرفتند و همان لحظات بود که آن حضرت را از پای درآوردند .

حضرت فرستادند نزد مالک که فوراً برگردید .

گفتند : یا علی ! یک ساعت به ما مهلت ده که ما به خیمه معاویه رسیده‌ایم .

حضرت پیام کرد : می‌خواهید شما علی در این یک ساعت زنده بماند یا نه ؟!

اینطور برای حضرت ، أشعث مرد فتنه‌جو و فرصت طلب و دشمن سرسخت بود .

پسرش محمدبن أشعث که مادرش همان ام فروه نابینا وخواهر ابوبکر بود با چهار هزار تن سوار مأمور کربلا و جنگ با حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام شد ، و دخترش جُعده حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام را با زهرکین مسموم ساخت .

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ^۱

۱- آیه ۲۶ ، از سوره ۱۴ : ابراهیم

«و مثَل کلمه خبیثه مانند درخت خبیثی است که از اصل و بنیاد

فاسد بوده و با ریشه از بیخ زمین کنده شده و قرار و ثباتی ندارد.»

أمیرالمؤمنین علیه السلام حکومت عجیبی داشت که آن قدرت و عظمت توأم با ملایمت و عدالت خاصی بود، بطوریکه از تمام جنایاتی که نسبت به خود آن حضرت می شد چشم می پوشید و مصالح شخصی خود را صفر، و در برابر مصالح نوع و حقوق مردم نادیده می گرفت و از سوء قصدها و اهانتها غمض عین می فرمود.

از اینجاست که می بینیم افرادی مانند أحمد امین مصری و ابن عبد ربّه در «عقد الفرید» می گویند: حکومت أمیرالمؤمنین به یک نبوت شبه بود تا به حکومت. و افرادی را که آن حضرت تربیت کرد مانند حواریون حضرت عیسی بن مریم بودند؛ پس این طرز حکومت نیست. و بر همین اساس صدق و عدالت بود که معاویه در جنگ صفین غالب آمد.

آری باید به این دو نفر و امثال آنها از افرادی که حکومت را یک سیاست توأم با مکر و خدعه و دروغ می دانند و برای وصول به آن از هیچ جنایتی دریغ ندارند گفت:

حکومت حقّه الهیه، حکومت حق است و منظور مسلط شدن بر أعراض و اموال و نفوس مردم نیست؛ مقصود خود نمائی و مصارعه در صحنه منیت و فرد پرستی نیست؛ بلکه نشان دادن نهال عدالت در قلوب مردم و إحقاق حقوق است؛ و البته این حکومت الهیه است که باید به دست أمیرالمؤمنین و افراد تربیت شده در

مکتب او صورت گیرد .

انبیاء نیز آمده اند تا حکومت حقّه را اجرا کنند و دست شیطان و اعوان او را از جان و مال و ناموس مردم قطع کنند و بساط خودپرستی و خودکامگی را در هم بیچند و مردم را از یوغ تسلط بارگرانِ گران فکran و سنگین دلان خارج کنند ، تا در یک دنیائی از صلح و صفا و آرامش از بهترین مواهب الهیّه متمتع گردند و به حقوق حقّه و اولیّه خود برسند .

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ^۱

«هرآینه حقاً ما پیامبران خود را به بیّنات و معجزات و براهین واضحات فرستادیم . و با آنان کتاب و ترازوی عدل فرو فرستادیم تا همگی مردم به قسط و عدالت قیام کنند .»

در «امالی» صدوق با سند متصل خود از قرن ابی سلیمان الضبّیّ مروی است که : حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعضی از پاسبانان خود را فرستادند به دنبال بُبید عطاردی که او را بیاورند . پاسبانان او را در مسجد سماک یافتند و چون خواستند او را بیاورند نعیّم بن دُجاجة اَسدی برخاست و به طرفداری از او ، مانع شد که او را بیاورند .

حضرت کسی را فرستادند و نعیّم را حاضر کردند . چون نعیّم حاضر شد حضرت چیزی را بلند کردند تا با آن نعیّم را بزنند و تأدیب کنند .

۱- صدر آیه ۲۵ ، از سوره ۵۷: الحديد

نعیم گفت :

وَاللَّهِ إِنَّ صُحْبَتَكَ لَذُلٌّ، وَإِنَّ خِلَافَكَ لَكُفْرٌ. فَقَالَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَتَعْلَمُ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: خَلُوهُ.^۱

«سوگند بخدا که معاشرت و مصاحبت با تو موجب ذلت و سرشکستگی است و مخالفت با تو کفر است. حضرت فرمود: به این که می گوئی، علم داری؟ گفت: آری. حضرت فرمود: او را رها کنید.»
مجلسی گوید: «در بعضی از مؤلفات اصحاب دیده‌ام که روایت شده است که ابو امامه باهلی بر معاویه وارد شد. معاویه مقدم او را گرامی داشت و او را به نزد خود نشانند و احترام بجای آورد، و سپس گفت طعام حاضر کردند و با دست خود به ابوامامه طعام می داد. و سپس از عطر با دست خود به سر و صورت ابوامامه مالید و امر کرد که یک بدره زر (که یک کیسه از دینار طلا باشد) به او بدهند. و سپس گفت: تو را بخدا سوگند بگو: آیا من بهتر هستم یا علی؟ ابن ابی طالب؟»

ابوامامه گفت: آری راست می گویم و در کلام من دروغ نیست و اگر مرا به غیر خدا هم سوگند داده بودی باز راست می گفتم. سوگند بخدا علی از تو بهتر است و بزرگوارتر و مکرّم تر و اسلامش بهتر و استوارتر و قرابتش با رسول خدا بیشتر و شدت و صولتش بر مشرکان بیشتر و استغنائش در نزد امت بیشتر است.

آیا ای معاویه می دانی علی کیست؟

۱- «أمالی» صدوق، طبع سنگی، ص ۲۱۹

علی پسر عمّ رسول خدا صلیّ الله علیه واله و سلّم و شوهر دخترش سیده زنه‌ای عالمیان است . و پدر حسن و حسین دو سیّد و آقای جوانان اهل بهشت ، و پسر برادر حمزه سیّدالشّهداء ، و برادر جعفر ذی‌الجناحین است .

ای معاویه ! تو چرا خودت را قیاس با این مسائل می‌کنی و خود را در این زمینه‌ها می‌خواهی قرار دهی .

آیا تو گمان داری ای معاویه با این الطافی که به من نمودی من تو را بر علیّ مقدّم می‌دارم و تو را اختیار می‌کنم ، و چنین می‌پنداری با طعامی که به من دادی و عطائی که به من نمودی دل من تو را می‌پسندد و انتخاب می‌کند تا آنکه من ، مؤمن در اینجا حضور یافته و کافر خارج گردم ؟

نفسِ تو به تو بد قسم گولی زده و فریبی عجیب داده ، ای معاویه . و پس از آن برخاست و بیرون آمد . معاویه کیسه زر را به دنبال او برای او فرستاد .

او گفت : سوگند به خدا یک دینارش را هم قبول نخواهم کرد .^۱
ابن ابی الحدید می‌گوید : «أشعث بن قیس از منافقین بود و به ظاهر در اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بود و رأس منافقین بود ، کما آنکه عبدالله بن اُبیّ بن سلول از منافقین در زمان رسول خدا بود و در ظاهر از اصحاب شمرده می‌شد ؛ و هر یک از این دو نفر رأس و منشأ

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۴۳ ؛ و طبع حروفی ، ج ۴۲ ،

نفاق در زمان خود بوده‌اند.»^۱

و از «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید از یحیی برمکی از اعمش روایت می‌کند که: جُریر و أشعث از کوفه خارج شده و به جبانة کوفه رفته بودند که در آن حال سوسماری در جلوی آنها می‌دوید، و آن دو با هم سرگرم انتقاد و مذمت از امیرالمؤمنین بودند. همینکه چشمشان به آن سوسمار افتاد گفتند: یا ابا حسل^۲ یا امیرالمؤمنین دستت را بیاور تا با تو به خلافت بیعت کنیم.

چون این مطلب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید، فرمود: روز قیامت محشور می‌شوند و امامشان سوسمار است.^۳

و از «خرائج و جرائح» نقل است که أشعث بن قیس اذن خواست که در منزل امیرالمؤمنین وارد شود، قنبر او را اذن نداد، و لذا بر بینی قنبر کوفت و از بینی او خون آمد.

۱- «شرح نهج البلاغة» بیست جلدی، ج ۱، ص ۲۹۷

۲- ابا حسل چنانکه در «حیوة الحیوان» آمده کنیه سوسمار است.

۳- «تقیح المقال» ج ۱، ص ۱۴۹؛ و «أعیان الشیعة» ج ۱۲، ص ۲۶۸، از

طبع دوم

۴- این داستان را در «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۲۷۵، آورده است و در ذیل آن وارد است که: فَقَالَ عَلِيُّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]: دَعَّهُمَا فَهُوَ إِمَامُهُمَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ؛ أَمَا تَسْمَعُ إِلَى اللَّهِ (وَهُوَ) يَقُولُ: تُوَلَّهِ مَا تُوَلَّى.

این آیه در سوره نساء و آیه ۱۱۵ است. و آن این است: وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُوَلَّهِ مَا تُوَلَّى وَ كُفِّلَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.

حضرت از منزل بیرون آمد و گفت: مَا لِي وَ لَكَ يَا أَشْعَثُ؟
 «ای اشعث من با تو چه کرده‌ام که چنین می‌کنی؟»^۲

ابن ابی الحدید گوید: أبو جعفر محمد بن جریر در تاریخ گفته است:

وَ كَانَ الْمُسْلِمُونَ يَلْعَنُونَ الْأَشْعَثَ وَ يَلْعَنُهُ الْكَافِرُونَ أَيْضاً وَ سَبَّأَ قَوْمِهِ . وَ سَمَّاهُ نِسَاءً قَوْمِهِ عُرْفَ النَّارِ وَ هُوَ اسْمٌ لِلْغَادِرِ عِنْدَهُمْ^۳.

«مسلمانان پیوسته به اشعث بن قیس لعنت می‌فرستادند و کافران نیز او را لعن می‌کردند و اسیران قوم او - که به خدعه و مکر او به اسارت در آمدند - او را لعنت می‌کردند. و زنان از ارحام و اقوامش او را عُرْفَ النَّارِ یعنی شناخته شده فتنه و آتش نام گذاردند و این نام در نزد آنها برای کسی است که اهل مکر و فریب باشد.»

اشعث در حالیکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر فراز منبر مسجد

۱- «تنقیح المقال» ج ۱، ص ۱۴۹؛ و «أعيان الشيعة» ج ۱۲، ص ۲۶۸، از

طبع دوم

۲- در «مقاتل الطالبیین» ص ۳۴ آورده است که:

جَاءَ الْأَشْعَثُ إِلَى عَلِيٍّ يَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ فَرَدَّهُ قَتِيرٌ، فَأَدْمَى الْأَشْعَثُ أَنْفَهُ، فَخَرَجَ عَلِيٌّ وَ هُوَ يَقُولُ: مَالِي وَ لَكَ يَا أَشْعَثُ؟

أما والله لو بعدي تقيفٍ ممرست لا قشعرت شعيرائك، قيل: يا أمير المؤمنين! ومن غلام تقيفٍ؟ قال: غلام يليهم لا يبتئى أهل بيت من العرب إلا لأخلهم ذلاً.
 قيل: يا أمير المؤمنين! كم يلي؟ وكم يمكث؟ قال: عشرين إن بلغها.

۳- «شرح نهج البلاغة» ۲۰ جلدی، ج ۱، ص ۲۹۶

کوفه مشغول خواندن خطبه بودند و راجع به امر حکمیت سخن می‌گفتند به آن حضرت اعتراض کرد و گفت: هَذِهِ عَلَيْكَ لَا لَكَ. «این علیه مدّعی شماسست نه له شما.»

حضرت نگاه خفیفی به او کرده و گفتند:

مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي؟ عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ ،
 حَائِكُ ابْنِ حَائِكٍ ، مُنَافِقُ ابْنِ كَافِرٍ ؛ وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً
 وَ الْإِسْلَامُ أُخْرَى ، فَمَا فِدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالِكَ وَلَا حَسْبِكَ .
 وَإِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ وَ سَاقَ إِلَيْهِمُ الْحُتْفَ لِحَرِيٍّ أَنْ
 يَمُتُّهُ الْأَقْرَبُ وَلَا يَأْمَنُهُ الْأَبْعَدُ .^۱

«تو چه می‌دانی که آنچه علیه من است و یا له من است کدام است؟ لعنت خدا بر تو باد و لعنت لعنت‌کنندگان، ای بافنده پسر بافنده! و ای منافق پسر کافر!

سوگند بخدا که یکبار کفر تو را در اسارت خود درآورد و بار دیگر اسلام؛ و آنچه در هر دو بار موجب رهایی تو شد نه مال تو بوده و نه حَسَب و شرف تو.

و آن مردی که شمشیر را بر اقوام و ارحام خودش راهنمائی کند و آنها را در کام مرگ بکشاند سزاوار است که نزدیکانش از او دوری جسته و برای او مرگ و هلاکت آرزو کنند و غیر نزدیکان نیز او را امین نشمارند.»

۱- «نهج البلاغه» ج ۱، باب الخُطْب، از طبع محمد عبده - مصر (مطبعة

عیسی البابی الحلبي)، ص ۵۶

این عدالت و شجاعت روحی و فتوت و جوانمردی علی است که نسبت به این اهانت ها اغماض می کند و به بزرگواری خود درمی گذرد. و این ولایت حقّه و طهارت نفس است که مانند اشعث ها از آن سوء استفاده می کنند و علم به عدم انتقام و قیام علی در برابر جسارت های آنان، آنها را جری نموده است.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ.

اینجاست که دیگر، زبان از تعریف و تمجید تو لال می شود و فکر و اندیشه به ریشه و اصل این معانی معالی تو نمی رسد و خامه و قلم از شرح آن می شکند، و غیر از اظهار عجز و ناتوانی در برابر عظمت و ابهت و جلال روحی تو - همانطور که فاضل شاعر و ادیب ماهر: عبدالعزیز بن السّرایا که مشهور به صفی الدّین حلّی واز شاگردان مبرّز مولانا محقق حلّی اعلی الله تعالی مقامهما الشّریف است، بیان کرده و در ابیاتی نشان داده - چیزی به نظر نمی رسد:

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَضْدَادُ

فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَادُ (۱)

زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شُجَاعٌ

فَاتِكَ نَاسِكٌ فَقِيرٌ جَوَادُ (۲)

شَيْمٌ مَا جُمِعْنَ فِي بَشَرٍ قَدَ

طَّوُّ وَلَا حَازَ مِثْلَهُنَّ الْعِبَادُ (۳)

خُلِقَ يُخْجَلُ النَّسِيمَ مِنَ اللَّطِّ

فِ وَبَاسٌ يَذُوبُ مِنْهُ الْجَمَادُ (۴)

ظَهَرَتْ مِنْكَ لِلْوَرَى مُكْرَمَاتُ

فَأَقْرَّتْ بِفَضْلِكَ الْحُسَادُ (۵)

إِنْ يُكْذِبُ بِهَا عِدَاكَ فَقَدْكَ

ذَبَّ مِنْ قَبْلُ قَوْمٌ لَوَطَّ وَعَادُ (۶)

جَلَّ مَعْنَاكَ لَنْ يُحِيطَ بِهِ الشَّعْ

رُ وَيُحْصِي صِفَاتِهِ التَّقَادُ (۷) ۱

۱- ای امیرالمؤمنین! در اخلاق و شایسته تو صفات متضادی با هم جمع شدند و بدین جهت حریفان و همقطاران و هم انبازان تو نادر الوجود شده و نتوانستند در صحنه عالم خودی نشان دهند.

۲- چون توهم زاهد بودی و هم حاکم، و حلیم بودی و در عین حال شجاع، شمشیرزن بی باک بودی و در عین حال اهل عبادت و دعا، فقیر بودی و در عین حال بخشاینده.

۳- اینها صفاتی است از تضاد که تا بحال در هیچ بشری جمع نشده و هیچیک از بندگان نتوانسته اند مثل آن راحائز گردند و در خود بوجود آورند.

۴- تو چنان اخلاق نیکو و لطیف و ملایمی داشتی که لطافت آن نسیم لطیف را شرمنده می کند، و در عین حال شدت و وصولتی داشتی

۱- این اشعار را در «مجالس المؤمنین» طبع سنگی، صفحه ۴۹۳، در ضمن شرح حال صفی الدین حلّی آورده و تتمه آنرا نیز ذکر کرده است، ولی شاعرا عبدالعزیز بن سراپاء ضبط نموده است. و در «سفینه البحار» طبع سنگی، ج ۱، ص ۴۳۷، در ماده دأب به مناسبتی بیان کرده است.

که از قهرش جمادات ذوب می‌شوند .

۵- از توکرامت‌ها و عجائبی سرزده و برای اهل عالم ظاهرگشته است تا جائی که ناچار ، حسد برندگان برتو ، همه به آنها ، اعتراف و اقرار نموده‌اند .

۶- اگر دشمنان تو آنها را تکذیب کنند تازه نیست ؛ قبل از آن هم قوم لوط و قوم عاد پیامبران خود را تکذیب نمودند .

۷- معانی موجودهٔ درتو و واقعیت و حقیقت تو عالی تر و راقی تر است از آنکه بتواند شعر ، آنها را در خود بگنجاند و بر آنها محیط شود ، و بزرگتر است از آنکه بتوانند نقّادان و حسابگران آنها را به شمارش درآورند .

اینجاست که مظلومیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جلوه می‌کند . آخر با نهایت قدرت ، و اینقدر عفو و اغماض ؟ و با دردست داشتن تمام امکانات و استعدادات و اینقدر تحمل !؟

سبحان الله ! أشعث به درِ خانهٔ امیرالمؤمنین آمده و قنبر او را راه نداده است . مگر پذیرفتن کسی را در خانهٔ شخصی ، آن هم بدون اطلاع و استیذان ، از واجبات است ؟

مگر امیرالمؤمنین استراحت ندارد ؟ و انگهی معلوم است که مراجعهٔ أشعث با این سابقهٔ سوء و این پروندهٔ پر از جنایت ، جز درخواست امر غیر مشروعی از امیرالمؤمنین نبوده است .

آنگاه امیرالمؤمنین رئیس و حاکم اسلام است ، تو به چه مجوّزی با مشّت بر صورت و بینی غلامش و پاسدار خانه‌اش و

صاحب اذن ورود و حاجبش می‌کوبی و از بینی او خون سرازیر می‌کنی؟

حالا ببینید امیرالمؤمنین علیه‌السلام که از قضیه مطلع شد چه گفت:

مَالِي وَ لَكَ يَا أَشْعَثُ؟ «ای اشعث من باتو چه کرده ام که چنین می‌کنی؟»

اینجاست که جا دارد عرش خدا به لرزه درآید و غضب خدا این جماعت مستکبر و خود خواه و متجاوز را دستخوش هر گونه انتقام کند و آنان را در کام ذلت فرو برد و در آخرت آن آتش‌های موعود را برایشان آماده نماید.

در «خرائج» است که چون امیرالمؤمنین بیرون آمد و دید خون از بینی قنبر روان شده است فرمود:

مَا ذَاكَ يَا أَشْعَثُ؟ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ بَعْدَ ثَقِيفٍ مَرَرْتُ لَا قَشَعَرَتُ شُعَيْرَاتُ إِسْنِكَ.

«چرا اینطور می‌کنی ای اشعث؟ سوگندبه خدا که اگر از پهلوی غلام ثقیف عبور کنی، موهای اسافل اعضاء بدن تو به لرزه در می‌آید.»

قَالَ: مَنْ غُلَامٌ ثَقِيفٍ؟ قَالَ: غُلَامٌ يَلِيهِمْ، لَا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا أَدْحَلَهُمُ الدَّلَّ. قَالَ: كَمْ يَلِي؟ قَالَ: عِشْرِينَ إِنْ بَلَّغَهَا.

«گفت: غلام ثقیف کیست؟ فرمود: غلامی است که حکومت آنها را بدست می‌گیرد، و هیچ خانه‌ای در عرب باقی نمی‌ماند مگر

آنکه ذلت و خواری و پستی را در آن وارد می‌سازد. گفت: چقدر حکومت می‌کند؟ فرمود: بیست سال اگر به آن برسد.»

قَالَ الرَّأوِي: وَلِيَ الْحَجَّاجُ سَنَةَ حُمْسٍ وَسَبْعِينَ وَمَاتَ سَنَةَ حُمْسٍ وَتِسْعِينَ.^۱

«راوی در این خبر می‌گوید: مراد از غلام ثقیف، حججاج بن یوسف ثقفی است که در سنه هفتاد و پنج به ولایت کوفه رسید و بیست سال حکومت کرد و در سنه نود و پنج از دنیا رفت.»

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا.^۲

«واینطور ما برای هر پیامبری، از افراد مجرم یک نفر دشمن قرار داده‌ایم؛ و پروردگار تو در هدایت و نصرت تو برای تو کافی است.»

حقاً أشعث بن قیس از دشمنانی بوده که پیوسته ملازم با امیرالمؤمنین بوده، و آن حضرت را اذیت می‌کرده است.

امیرالمؤمنین از دست چنین افرادی فریاد برمی‌دارد: خدایا! مرا از دست اینها، و اینها را از دست من راحت کن.

خداوند بعد از امیرالمؤمنین علیه‌السلام حججاج را بر کوفه مسلط کرد. هفتاد هزار از همین شیعیان را کشت، و در بعضی از

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۸، ص ۷۳۳

۲- آیه ۳۱، از سوره ۲۵: الفرقان؛ نظیر این آیه در سوره أنعام، آیه ۱۱۲ و ۱۱۳ آمده است: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوجِئِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ عُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ* وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ.

روایات است که یکصد و بیست هزار نفر را کشت ، و بر زن و مرد و پیر و جوان ترخم نکرد ؛ و آن جنایاتی را که نمود در تاریخ بی سابقه است . اصولاً یکی از جهات مهمی که سران معروف آن زمان با امیرالمؤمنین مخالفت داشتند تسویه بین حقوق بود . بزرگان و سیاستمداران عرب بر اساس سنت عمر رفتار کرده و بیت‌المال را بین همه طبقات مردم یکسان تقسیم نمی‌نمودند بلکه بر اساس اختلاف طبقات قسمت می‌کردند و حقوق مسلمان عرب را از حقوق مسلمان غیرعرب جدا و زیاده می‌داشتند . عثمان و معاویه و تمام استانداریانی که از طرف آنها تعیین می‌شدند بدین قسم رفتار می‌کردند .

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با این سنت که در حقیقت بدعت ناپسندی بود مبارزه سخت نمود و از روز ولّی که به خلافت رسید بیت‌المال را بین عرب و ایرانی و رومی و افریقائی بطور مساوی تقسیم نمود . و در ازدواج و سائر حقوق نیز یکسان رفتار می‌کرد و می‌فرمود : « این سنت اسلام است ، این دستور قرآن است . این دستور قولی و عملی پیامبر اکرم است . و اختلاف نژاد و طبقه که خلفای پیشین بر آن میزان ، حکومت و ریاست و امامت جماعت و قضاوت و فرماندهی جنود و لشکر و نکاح و استفاده از بیت‌المال و تقسیم و تسهیم کارهای سخت و مشکل و غیر آن رامعین می‌نمودند غلط بود و این روش به هیچوجه با روش اسلام سازگار نیست . »

حکام و سرکردگان ، که در دوران حکومت های پیشین با حقوق فراوان و مزایای اختصاصی از بیت‌المال مسلمین سوء استفاده‌ها

می‌نموده و به زندگی اشرافی خو گرفته بودند، دیگر حاضر نبودند از آن سطح به سطح عادی و عامه مردم تنازل نموده و دست از زیاده روی و اسراف در بیت المال بردارند.

و لذا بر همین اساسی که از ابتداء می‌دانستند و سپس هم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام عملاً تسویه بین حقوق را عملی و در بین مردم اجرا کردند و موالی و اعاجم را که همان مسلمانان غیرعرب بودند با تمام حقوق مسلمان عرب بدون هیچ استثنائی شریک و سهم قرار دادند، در اینجا بنای مخالفت با آن حضرت شروع شد و پرچم‌های جنگ جَمَل و صفین علیه آن حضرت بالا رفت.

در «کافی» با سند متصل خود از محمد بن مسلم روایت می‌کند از حضرت صادق علیه‌السلام که فرمودند:

لَمَّا وَلى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَعِدَ الْمُنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ :

إِنِّي وَاللَّهِ لَا أَرْزُؤُكُمْ مِنْ فَيْئِكُمْ دِرْهَمًا مَا قَامَ لِي عِدْقٌ بِيثْرَبَ .
فَلْيَصُدُّكُمْ أَنْفُسُكُمْ ! أَفْتَرَوْنِي مَانِعًا نَفْسِي وَمَعْطِيكُمْ ؟
قَالَ : فَقَامَ إِلَيْهِ عَقِيلٌ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ ، فَقَالَ لَهُ : وَاللَّهِ لَتَجْعَلَنِي
وَأَسْوَدَ بِالْمَدِينَةِ سَوَاءً .

فَقَالَ : اجْلِسْ ! أَمَا كَانَ هَهُنَا أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ غَيْرُكَ ؟ وَمَا فَضَّلَكَ
عَلَيْهِ إِلَّا بِسَابِقَةِ أَوْ بَتَفْوَى .^۱

«چون علی علیه‌السلام به مقام حکومت و ولایت امور رسیده و

زمام امور را در دست گرفتند ، بر منبر بالا رفته و حمد و ثنای خدا را بجای آورده و سپس فرمودند :

سوگند بخدا که من از حقوق مالیه شما از غنائم و غیره یک درهم کم نمی کنم تا وقتی که یک شاخه خرما برای من در مدینه باقی باشد .

نفس های شما باید به شما راست بگویند ، آیا چنین می پندارید که من خودم در بیت المال برای خودم تجاوز نمی کنم و برای شما تجاوز می کنم (یعنی خودم بیش از حقم بر نمی دارم آنگاه به کسی دیگر بیش از حقم می دهم)؟

(نه ، چنین نیست بلکه نه من و نه شما از بیت المال بیش از یک نفر مسلمان حقی نداریم .)

عقیل کرم الله وجهه که برادر بزرگتر آن حضرت بود برخاست و گفت : سوگند بخدا که تو می خواهی مرا و این سیاهان را که بندگان سیاه پوست هستند در مدینه ، یکسان قرار دهی .

حضرت فرمود : بنشین ! غیر از تو در اینجا کسی نبود که تکلم کند ؟ شرافت و فضیلتی بر آن مرد سیاه پوست نداری مگر به سابقه اسلام و تقوی .

و در «کافی» با سند متصل خود روایت می کند از محمد بن جعفر عقبی که مرفوعاً روایت کرده است که :

حُطِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ،
ثُمَّ قَالَ :

أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أَمَةً ، وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ
أَحْرَارٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَوْلَ بَعْضِكُمْ بَعْضًا .

فَمَنْ كَانَ لَهُ بَلَاءٌ فَصَبِرَ فِي الْخَيْرِ ، فَلَا يَمُنَّ بِهِ عَلَى اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ .

أَلَا وَقَدْ حَضَرَ شَيْءٌ ، وَتَحَنُّنُ مُسَوِّوْنَ فِيهِ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ .

فَقَالَ مَرْوَانُ لِبَطْحَةَ وَالزُّبَيْرِ : مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرُكُمْ .

قَالَ : فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ . وَأَعْطَى رَجُلًا
مِنَ الْأَنْصَارِ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ ، وَجَاءَ بَعْدُ غُلَامٌ أَسْوَدٌ فَأَعْطَاهُ ثَلَاثَةَ
دَنَانِيرَ .

فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! هَذَا غُلَامٌ أَعْتَقْتَهُ بِالْأَمْسِ ،
تَجْعَلُنِي وَإِيَّاهُ سَوَاءً ؟

فَقَالَ : إِيَّيْ نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَجِدْ لُوَيْدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَى
وَلَدِ إِسْحَاقَ فَضْلًا .^۱

« أميرالمؤمنين عليه السلام خطبه ای ایراد نموده ، حمد خدا و
شکر او را به جای آورده و سپس گفتند :

ای گروه مردم ! آدم بوالبشر از خود هیچ غلام و کنیزی بوجود
نیآورد و از خود متولد ننمود ، و حَقًّا که تمام افراد بشر آزادگانند
ولیکن خدا بعضی را به بعضی سپرده است .

هرکس که در اسلام سابقه دارد و متحمل سختی ها و مشکلات

شده و در خیر و خوبی صبر و پایداری کرده است ، بدین جهت متّی بر خداوند عزّوجلّ نگذارد (تا بدینوسیله خود را مستحقّ مقدار بیشتری از بیت المال مسلمین بداند).

آگاه باشید که مالیه‌ای فعلاً رسیده است و ما در تقسیم آن بین سیاهپوست و سرخپوست فرقی نمی‌گذاریم .

در این حال مروان به طلحه و زبیر گفت : غیر از شما دونفر ، کسی دیگر را از این کلام قصد نکرده است !

أمیرالمؤمنین به هریک از افراد سه دینار داد ؛ و به مردی از أنصار سه دینار داد و بعد از آن یک غلام سیاهی آمد و حضرت به او هم سه دینار داد .

مرد أنصاری گفت : یا أمیرالمؤمنین ! این غلامی است که من دیروز او را آزاد کردم ، مرا و او را از بیت المال مساوی قرار می‌دهی ؟

حضرت فرمود : من در کتاب خدا نظر کردم و هر چه گشتم مزیت و فضیلتی برای اولاد إسمعیل نسبت به اولاد إسحق ندیدم .

و در «کافی» با سند متّصل خود روایت می‌کند از فضل بن ابی مرّة از حضرت صادق علیه‌السّلام که فرمود :

مسلمانان غیر عرب که آنانرا **مّوالی** گویند به نزد أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام آمده و گفتند که : ما از این اعراب متصدّیان امور - که منظور همان خلفای سابق و حکّام آنها بودند- پیش تو به شکایت آمده‌ایم .

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عطایای بیت‌المال را بین ما و آنها و اعراب بالسَّویّه قسمت می‌کرد، و به سلمان فارسی و بلال حبشی و صُهَیب رومی از عرب زن داد و با آنها در ازدواج فرقی ننهاد، اما این دسته از اعراب از این کار ابا دارند و می‌گویند: ما چنین کاری نمی‌کنیم.

امیرالمؤمنین علیه‌السَّلام برای مذاکره و متقاعد ساختن رؤسای اعراب به نزد آنها رفتند و در این موضوع با آنها تکلم کردند. آنها صدای خود را به فریاد بلند نموده و با صیحه گفتند: چنین کاری را نمی‌کنیم ای ابوالحسن! چنین کاری را نمی‌کنیم.

حضرت با حالت خشم در حالی که ردای ایشان به روی زمین کشیده می‌شد خارج شدند و گفتند:

ای گروه مَوالی! اینها شمارا همچون یهود و نصاری پنداشته و با شما معامله یهود و نصاری می‌کنند.

از شما دختر می‌گیرند ولی به شما دختر نمی‌دهند، و از بیت‌المال به مقداری که خودشان برمی‌دارند به شما نمی‌دهند.

شما دنبال تجارت بروید و معاش خود را از آن متمیم نمائید، خدا شما را رحمت کند!

چون من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: روزی ده جزء است، خداوند نُه جزء آن را در تجارت قرار داده و یک قسمت آن را در چیزهای دیگر^۱.

۱- «بحار الأنوار» کمپانی، ج ۹، ص ۶۳۸

برهمن اساس ، أشعث بن قیس که از سرداران و رؤسا بود ، و عثمان بن عفان از خراج آذربایجان هر ساله به او یکصد هزار درهم می داد ؛ حاضر نبود در تحت حکومت امیرالمؤمنین با سائر افراد مسلمانان از نقطه نظر حقوق و مزایا یکسان باشد ، لذا کار شکنی می کرد و اشکال و ایراد می گرفت .

در کتاب «الغارات» ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی از عبّاد بن عبدالله اسدی روایت می کند که او می گفت :

كُنْتُ جَالِسًا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَعَلَيَّْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُبُ عَلَيَّ
مِنْبَرٍ مِنْ أَجْرٍ ، وَأَبْنُ صَوْحَانَ جَالِسٌ ؛ فَجَاءَ الْأَشْعَثُ ، فَجَعَلَ
يَتَخَطَّى النَّاسَ .

فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! غَلَبْنَا هَذِهِ الْحُمْرَاءَ عَلَيَّ وَجَهَكَ ،
فَقَضَبَ .

فَقَالَ ابْنُ صَوْحَانَ : لَبِيبُ الْيَوْمِ مِنْ أَمْرِ الْعَرَبِ مَا كَانَ يَخْفَى .
فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ هَؤُلَاءِ الضَّيَّاطِرَةِ ؟
يُقِيلُ أَحَدَهُمْ يَتَّقَلَّبُ عَلَيَّ حَشَايَاهُ وَيَهْجُرُ قَوْمٌ لَذِكْرِ اللَّهِ ، فَيَأْمُرُنِي
أَنْ أَطْرُدَهُمْ فَأَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ .

وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ سَمِعْتُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] يَقُولُ : لِيَضْرِبَنَّكُمْ وَاللَّهِ عَلَيَّ الدِّينَ عَوْدًا كَمَا
ضَرَبْتُمُوهُمْ عَلَيْهِ بَدَأَ .

قَالَ مُعَيَّرَةٌ : كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيلَ إِلَى الْمَوَالِي وَالْطَّفَفِ

بِهِمْ، وَكَانَ عَمْرٌ أَشَدَّ تَبَاعُدًا مِنْهُمْ^۱.

«من در روز جمعه برای استماع خطبه نشستند و علی علیه السلام برفراز منبری از آجر خطبه می خواند؛ و صَعَصَعَةَ بن صَوَّحان نیز نشسته بود.

در این هنگام آشعث بن قیس آمد،^۲ و بدون مهابا و ملاحظه، مردم را زیر گام های خود گرفته و از روی آنان عبور نموده و به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و گفت:

ای امیرالمؤمنین! در زمان حکومت و قدرت تو این سرخپوستان بر ما چیره شدند؛ پس به حال تغییر و غضب در آمد.

۱- «الغارات» ج ۲، ص ۴۹۸ و ۴۹۹

۲- ابن ابی الحدید در پایان «شرح نهج البلاغه» هزار کلمه از حکم و مواعظ که بصورت کلمات قصار است از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند، و شماره ۲۷۷ از آن این است:

أَمَّا هَذَا الْأَعْوَرُ - يَعْنِي أَشْعَثَ - فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَرْفَعْ شَرَفًا إِلَّا حَسَدَهُ وَلَا أَظْهَرَ فَضْلًا إِلَّا عَابَهُ، وَهُوَ يَمْتَنِي نَفْسَهُ وَيَخْدَعُهَا يَخَافُ وَيَرْجُو، فَهُوَ بَيْنَهُمَا لَا يَثِقُ بِوَاحِدٍ مِنْهُمَا وَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَأَنْ جَعَلَهُ جَبَّاءً، وَلَوْ كَانَ شُجَاعًا لَقَتَلَهُ الْحَقُّ.

وَأَمَّا هَذَا الْأَكْتَفُ عِنْدَ الْجَاهِلِيَّةِ - يَعْنِي جَرِيرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ - فَهُوَ يَرَى كُلَّ أَحَدٍ دُونَهُ وَيَسْتَنْصِرُ كُلَّ أَحَدٍ وَيَحْتَفِرُهُ، قَدْ مَلِئْتُ نَارًا وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يُطَلِّبُ رِئَاسَةً وَ يَرُومُ إِمَارَةً.

وَهَذَا الْأَعْوَرُ يُعْوِيهِ وَيُطْعِمِهِ. إِنْ حَدَّثَهُ كَذْبَهُ وَإِنْ قَامَ دُونَهُ نَكَصَ عَنْهُ؛ فَهَمَا كَالشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِيَّيَّ بَرِيءٌ مِنْكَ إِيَّيَّ أَخَافُ اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

(از طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۲۰، ص ۲۸۶ و ۲۸۷)

ابن صوحان گفت: امروز امیرالمؤمنین از امور عرب آنچه را که تا بحال مخفی بود روشن خواهد نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کیست که به حمایت من برخیزد و بر عذر من در مقابل مکافات‌هایی که در مقابل این رویه زشت این مستکبران پر مدعی و کم بهره بدهم ایستادگی کند؟ این مستکبران پُر طمع و کم ثمر، که پیوسته روزها در رختخواب‌های خود به روی شکم‌های خود می‌خسبند و در استراحت در خانه‌های خنک و سرد خود به سر می‌برند، و مرا امر می‌کنند که گروهی را که در این هوای گرم برای ذکر خدا از خانه‌ها بیرون آمده‌اند از نزد خود برانم و آنانرا طرد و منع کنم؛ و بنابراین از ستمکاران باشم.

سوگند به آن پروردگاری که دانه را بشکافد و جان و روح را پدید آورد، بدرستی که حَقّاً از محمد صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت:

این اعاجم (مسلمانان غیرعرب) شما را برای برقراری دین خدا با شمشیر در پایان خواهند کوفت، همانطور که شما در ابتدای اسلام به آنها شمشیر زدید.

مُغِیرَةُ ضَبِيٍّ مِيْ غَوِيْدٍ : عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ مَوَالِيٌّ وَ اعَاجِمٌ ، يَعْنِيْ بِهٖ مُسْلِمَانَانِ غَيْرِ عَرَبٍ ، لَطْفٌ وَ مِيْلٌ خَاصٌّ دَاخِلٌ وَ عَمْرَاؤُهَا بَا شِدَّةٍ هَرَّجَةٌ تَمَامَتِ دَوْرِيٌّ مِيْ نَمُوْدٍ .

این حدیث شریف را جَزْرِيٌّ در «نهایه» ذکر کرده و فرموده:

«مراد از حَمَرَاء عجم است از ایرانی و رومی؛ و عرب موالی را حمراء گوید. و ضیاطرة: هُمُ الضُّخَامُ الَّذِينَ لَا غِنَاءَ عِندَهُمْ. افرادی هستند که پر سروصدا هستند ولی بهره ای در آنها نیست و مفردش ضیطاراست، ویاء زائد است. وحشایا فراش است و مفردش حَشِيَّة به تشدید است.»- انتهى^۱.

و نیز مُبَرَّد در «کامل» آورده و قول امیرالمؤمنین را اینطور نقل کرده است:

مَنْ يُعْذِرُنِي مِنْ هَذِهِ الضِّيَاطِرَةِ؛ يَمْرَغُ أَحَدَهُمْ عَلَيَّ فِرَاشِهِ
تَمْرَغُ الْحِمَارِ؟

«چه کسی است که به عذر من، به پاداشی که به این ضیاطره بدهم قیام کند؛ این مردم مستکبر عاری از بهره که مانند خر کارشان در رختخواب غلط خوردن است.»^۲

و مجلسی در «بحار الأنوار» با بیان مختصری در شرح آن، ذکر

۱- «نهاية» مادة ضطر: ج ۳ ص ۸۷؛ و مادة حشا: ج ۱، ص ۳۹۳؛ و

مادة حمر: ج ۱، ص ۴۳۸

و نیز جزری در «نهاية» [ج ۳، ص ۱۹۷] راجع به معنای یَعْذِرُنِي فرموده است: فَاسْتَعْذَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَبِي فَقَالَ وَهُوَ عَلَيَّ الْمَيْتَرِ: مَنْ يُعْذِرُنِي مِنْ رَجُلٍ قَدْ بَلَغَنِي عَنْهُ كَذَا وَكَذَا؟ فَقَالَ سَعْدٌ: أْنَا أَعْذِرُكَ مِنْهُ. أَى مَنْ يَقُومُ يُعْذِرِي إِنْ كَفَأْتَهُ عَلَيَّ سَوْءٍ صَنِيعِهِ فَلَا يَلُومُنِي.

ومنه حديثُ أَبِي الدَّرْدَاءِ: مَنْ يُعْذِرُنِي مِنْ مَعَاوِيَةَ أَنَا أُخْبِرُهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ

هُوَ يُخْبِرُنِي عَنْ رَأْيِهِ؟

ومنه حديثُ عَلِيٍِّّ: مَنْ يُعْذِرُنِي مِنْ هَؤُلَاءِ الضِّيَاطِرَةِ؟

۲- «الغارات» در تعلیقات ج ۲، ص ۸۲۹

فرموده است.^۱

أشعث بن قیس می‌پندارد که چون از سرکردگان است اینک که بیت‌المال همه جا به کوفه می‌رسد باید امیرالمؤمنین هو بیت‌المال را باز کرده و در اختیار او قرار دهند.

امیرالمؤمنینی که برادر خود عقیل را به تقاضای یک صاع یعنی یک من از گندم، با وجود عائله سنگین و رفت و آمد مکرر، داغ کردند که دیگر چنین تقاضائی زیاده از سهم خود از بیت‌المال نکند. کجا به چنین ضیاطره و زورگویان قدرتمند مجال تعدی و تجاوز می‌دهند. أشعث بن قیس یکبار نزد آن حضرت آمد و تقاضای پول داشت، حضرت نپذیرفتند.

آن حضرت را تهدید به قتل کرد؛ حضرت فرمودند:

أَبَا الْمَوْتِ تُهَدِّدُنِي فَوَ اللَّهُ مَا أَبَالِي وَقَعْتُ عَلَى الْمَوْتِ أَوْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيَّ.^۲

«آیا تو مرا به مرگ و کشتن تهدید می‌کنی؟ سوگند بخدا باک ندارم؛ من به سراغ مرگ بروم یا مرگ به سراغ من بیاید.»

باری چون این روزها ایام شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؛ مناسب دیدیم قدری از گرفتاری‌های آن حضرت به دست منافقین از امت، که هریک مستکبرانه برای خود شخصیتی قائل بودند؟ بیان کنیم؛ گرچه قدری از بحث مستقیم معاد برکنار شدیم

۱- «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۷۳۳ و ۷۳۴

۲- «مقاتل الطالبیین» ص ۳۴

ولیکن با تأمل و تفکر در بزرگواری‌ها و گذشت‌های امیرالمؤمنین و پستی و رذالت و دنائت این افراد سودجو و جاه طلب، که نه تنها خود بلکه جماعتی را به دنبال خود به تفرقه و نفاق و کارشکنی علیه حکومت عادلۀ آن حضرت می کشیدند، و در هر زمان و مکان کم و بیش از این نوع از روحیه‌ها به گونه‌ای ظهور کرده و این نحوه از تجاوزات بر حسب مقتضیات به چشم می خورد؛ متوجه باشیم که خدای ناکرده ناخود آگاه، خود ما با ادعای تشیع راستین به مقام اقدسش، دستاویز چنین افکاری نگردیم و در مسیر منویات نفسانی و آراء و اهواء کور و گمراه کننده، دستخوش توطئه‌ها نشویم و در واقع با حقیقت ولایت او به محاصره برنخیزیم.

اینجاست که هر جان بیداری جهنم را در پاداش چنین جنایتکارانی فروخته تر ببیند، آرام تر وساکن تر خواهد شد. و در برابر ندای الهی: **يَوْمَ تَقُولُ لِحَبَّئِمَّ هَلْ امْتَلأتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ^۱** و ندای: **الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ^۲** جز میزان عدل و ترازوی قسط و داد را نخواهد یافت.

أشعث بن قيس، ابن ملجم را در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام کمک کرد.

۱- آیه ۳۰، ازسوره ۵۰: ق: «در روزی که ما به دوزخ می گوئیم: آیا با این کثرت افرادی را که در تو انداخته ایم، پر شدی و سیر گشتی؟ دوزخ در پاسخ گوید: من باز اشتها دارم، آیا زیاده بر این هم هست؟»

۲- آیه ۲۴، ازسوره ۵۰: ق: «و بیفکنید در آتش جهنم هر شخص کافر معاندی را که بر کفر و عناد خود اصرار می ورزد.»

در «کافی» با سند خود از سلیمان ، کاتب علی بن یقظین از مرد دیگری از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود :
 أشعث بن قیس در خون امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت کرد و دخترش جُعدَة حضرت امام حسن علیه السلام را زهر داد و محمد پسرش در خون حسین علیه السلام شرکت کرد .^۱

أشعث در شب نوزدهم ماه رمضان سنه چهلیم از هجرت از شب تا به صبح در مسجد کوفه بیدار بود . نزدیک اذان صبح بود ، حُجر بن عدی می گوید : دیدم أشعث بن قیس رو کرد به ابن ملجم و گفت : يَا بْنَ مُلْجَمٍ ! التَّجَاءُ التَّجَاءُ لِحَاجَتِكَ قَدْ فَضَحَ الصُّبْحُ . « ای پسر ملجم ! بشتاب بشتاب صبح طلوع کرد ؛ رسوا خواهی شد .
 گفت : من از این کلام أشعث بدنم به لرزه درآمد و گفتم : یا اَعْوَرَ ! تو قصد کشتن علی را داری ؟ فوراً حرکت کردم به منزل امیرالمؤمنین خبر دهم که در مسجد علیه شما سوء قصدی است .

اتفاقاً معلوم شد که حضرت از راه دیگر به مسجد آمدند ؛ فوراً خود را به مسجد رسانیدم که امیرالمؤمنین را باخبر گردانم ؛ دیدم ضربت برفرق آن حضرت وارد آمده است ؛^۲ وبادهای سیاه می وزد و درهای مسجد به هم می خورد و جبرائیل بین آسمان و زمین ندا می کند:
 تَهْدَمَتْ وَاللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَىٰ وَأَنْطَمَسَتْ وَاللَّهِ نُجُومُ السَّمَاءِ وَ
 أَعْلَامُ الثَّقَلَيْنِ وَاللَّهِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَىٰ ؛ قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ

۱- «روضه کافی» ص ۱۶۷

۲- «إرشاد مفید» طبع سنگی ، ص ۱۱ ؛ و «بحار» کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۵۶

المُصْطَفَى ، قُتِلَ الوَصِيُّ الْمُجْتَبَى ، قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى ، قُتِلَ وَاللَّهِ
سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ ؛ فَتَلَّهُ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ^۱

«سوگند بخدا پایه‌ها و ستون‌های هدایت شکست ، وستارگان
آسمان و پرچم‌های تقوی محو و تاریک گشت ، و دستاویز محکم
إلهی پاره شد ؛ پسر عموی محمد مصطفی کشته شد ، وصی اختیار
شده کشته شد ، علی مرتضی کشته شد ، سوگند بخدا که آقا و سالار
اوصیای پیامبران کشته شد ؛ او را شقی ترین اشقیا کشت .»

۱- «بحار» کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۷۱